

کرد

پوستگی تراوی تاریخی و

تالیف

شیداسمی

استاد دانشگاه تهران

آزشیرت مجمع ناشر کتاب

شماره ۹

جایگاه فروش کتاب فروشی ابن سینا

چاپخانه ایران

گرد

و

پیوستگی نژادی و تاریخی او

نشریات «مجمع ناشر کتاب»

آنچه تاکنون چاپ شده

شماره	نام کتاب	تألیف	ترجمه
۱	زندگانی ناپلئون در ۲ جلد (چاپ دوم)	آقای کاظم عمادی	—
۲	جنگ آینده	ح . ج . ولز	آقای ر. نامور
۳	هدف زندگی در ۲ جلد	دکتر بوریس ساخالوف	« «
۴	زندگانی نادرشاه	آقای نورالله لارودی	—
۵	رادیو بزبان ساده	آقای مهندس رضا	—
۶	ابن سینا و تدبیر منزل	شیخ الرئیس ابوعسی سینا	آقای نجمی زنجانی
۷	زبده دیوان خواجه حافظ (چاپ دوم)	جناب آقای فروغی	...
۸	فرهنگ شاهنامه و شرح حال فردوسی و ملاحظاتی در باب شاهنامه	آقای دکتر رضازاده شفق	—
۹	کرد ویوستکی نزدی و تاریخی او (چاپ دوم)	آقای رشید یاسمی	—

جایگاه فروش: کتابفروشی ابن سینا

تهران - میدان مخبرالدوله

فهرست

صفحه	مقدمه	سبک قدیم و سبک جدید
۱	باب اول	کردستان قدیم
۱۵	فصل اول	قدمت مسکونیت زاگروس
۲۰	فصل دوم	روابط هند و اروپائیان با آشور و ایلام
۴۴	فصل سوم	دولت ماد و آغاز دولت پارس
۷۰	باب دوم	کرد
۸۸	فصل اول	تحقیقات علماء در خصوص لفظ کرد
۸۹	فصل دوم	نژاد شناسی
۱۰۰	فصل سوم	دیانت و معتقدات
۱۱۸	فصل چهارم	زبان
۱۳۲	فصل پنجم	حقیقت ملیت
۱۳۹	فصل ششم	کرد قبل از اسلام
۱۴۶	فصل هفتم	کرد بعد از اسلام
۱۷۵	خاتمه	
۲۰۹	فهرست نامها	
۲۱۰		

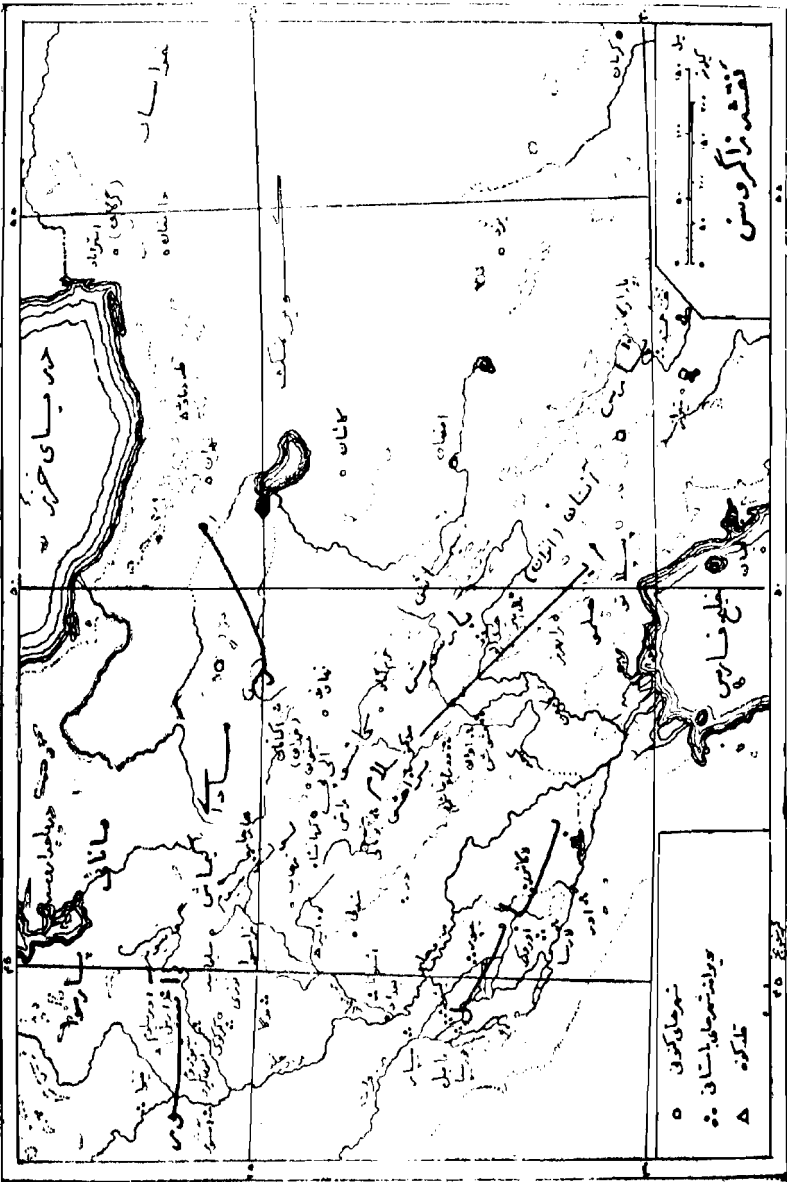
فهرست تصویرها

۲۵	نقش آنوبانی نی در سرپل زهاب (از کتاب دمرگان)	روبروی صفحه
۲۸	غار کرفتو (درخاور سقز)	از معابد قدیم زاگروس
۴۰	از اشیاء مفرغی لرستان	
۴۶	ستون فیروزی نارام سین	
۵۱	سنگ کله شین در مرز غربی ایران (از کتاب دمرگان)	
۵۶	قلعه گیری آشوریان	
۶۴	سوار آشوری	
۷۲	طاق گرا (در عقبه حلوان کرمانشاه)	از آثار باستانی زاگروس
۹۸	کرد شکاک (رضاییه)	
۱۱۳	رؤسای گوران و کردند (از کتاب دمرگان)	
۱۱۸	کلهر (باوندپور)	
۱۲۰	کرد سنجابی کرمانشاهان	
۱۲۲	جشن در اورامان (کردستان)	از کتاب هر تسفلد پایکولی
۱۲۶	تصویر باستانی در شیخان	
۱۳۶	طایفه گوران (کرمانشاهان)	
	منظره رود سیروان ددره های کردستان از کتاب	
۱۵۵	(هر تسفلد پایکولی)	
۱۶۸	طاق بستان کرمانشاه (از آثار ساسانیان در کردستان)	
۱۷۲	خسرو پرویز در طاق بستان کرمانشاهان	
	پل الیستر لرستان (از بناهای بدر بن حسنویه کرد)	از کتاب
۱۹۵	سراورل اشتین	
۱۹۶	از اکراد اربیل	

نقشه زاگروس



- شهرهای کنونی
- حوضه‌های طبیعی باستانی
- ▲ تل‌ها



مقدمه

سبک قدیم و سبک جدید

از خواص علوم قدیمه این بود که دانشمندان متکی باقوال بزرگان سلف شده و خود کمتر در صدد جستجوی تازه‌ای بر می‌آمدند. در نتیجه هر علمی از علوم قدیم را که می‌دیدیم ابتداء و انتهای روشن و استوار داشت و مباحث آن هم از روی همین قانون مرتب شده بود علوم طبیعی بر خواص ماده و صورت و صورت جسمیه و نوعیه و کیفیت اعراض بستگی داشت و حدود آنها را هم عقل حکماء قدیم معین کرده بود. بنابراین متأخران آن قواعد و حدود و تعاریف را مسلم شمرده فقط در فروع نتایجی می‌گرفتند همینطور بود نجوم و همینطور بود علوم ادبی و تاریخ و غیره.

تاریخ عالم در کمال روشنائی و وضوح بود زیرا که همه کس میدانست در آغاز روی زمین سکنه نداشته و حضرت آدم با بانوی خود از بهشت رانده شده و این کرهٔ خاکی را بفرزندان برومند مشحون کرده و رفته رفته آن اولاد آدم طوایف و قبایل تشکیل داده اقوام و ملل ساخته‌اند در ایران انسان اول یعنی گیومرث نخستین پادشاه شمرده میشد و تمام روی زمین بفریدون رسید که میان سه پسر خود بخش کرد و این نزاعها بین دول از آنجا برخاست. هر کس یقین داشت که عمر قوم ایرانی چقدر است و از هجرت حضرت رسول تا هبوط حضرت آدم چقدر فاصله است. تمام این اطلاعات

یقینی در کتابها بود یا دهان بدهان منتقل میشد کسی زحمت بخود نمیداد که
نگاهی بزیر انداخته کاوشی بکند.

وقتیکه علوم جدیده با اسلوب تجربی و ترکیب و تحلیل رواج گرفت
همه رشته های دانش زیر و زیر شد مانند انبانی سربسته که از نیروی درونی
خود ناگهان پاره شود علوم قدیمه پاره شد و از هر سو روی بانسباط نهاد:
بر عده ستارگان آسمان. بر شماره عناصر جهان، بر عدد سنوات عمر زمین و
آدمیزاد افزوده شد استخوان آدمی از ۱۰۰ هزار سال قبل بدست آمد.
تاریخ هم بنوبه خود رو بافزایش گذاشت. دانشمندان سرگذشت
ملل را از میزانی که برای خود درست کرده بودند پیشتر برده انبساط فوق العاده
بخشیدند.

برای ایران هم نه تنها يك دوره درخشان مثل تاریخ هخامنشیان
مکشوف شد بلکه دوره سلطنت ایلامیان و عهد جهاننداری پادشاهان ماد
هم روشنی گرفت و نژاد شناسان هر سال تحقیقات خود را در باب نژاد پاک
آریائی جلو تر برده احوال شعبه های گوناگون آن را بهتر کشف کردند معلوم
شد که آنچه قدما میگفتند انعکاس حکایاتی بود که در آنها راست و دروغ
بیکدیگر آمیختگی تام داشت. ایرانیان منحصر به پارسیها و مادیهها نبوده اند
خیلی قبل از این اقوام معروف شعبی از دودمان ایرانی وارد این سرزمین
شده تدریجاً موجهها روی موجهها نشسته و دریای نژادی کنونی را تشکیل
داده است پس دانشمندان مشغول بحث در باب مبداء حرکت این قوم آریائی
شدند. در کتاب اوستا نام آریان و یج را که مسکن اصلی این طایفه بوده
پیدا کردند و آن مکان را هر دسته ای از دانشمندان در گوشه ای از جهان حدس
زدند بعضی شمال اروپا بعضی جنوب روسیه گروهی خوارزم و نواحی

ترکستان . در هر حال متفقند که این قوم از مکانی سرد خود را باین فلات معتدل کشانیده است و جنگهای ایران و توران و انسان و دیوان که در شاهنامه ها و سایر قصص آریائی حتی کتب دینی آورده اند همه عبارت از زدو خورد این مهاجمین با اقوامی است که یابکی خارجی بوده اند مثل سیاه پوستان بومی یا از خویشاوندان خودشان بوده و زودتر مکانهای مناسب را بدست آورده اند .

در نتیجه این تحقیقات که مبنی بر علم باستان شناسی و نژاد شناسی است معلوم شد آغاز تاریخ ایران آنطوریکه سابقین تعیین میکردند قطعاً معین نیست همواره امکان آن هست که صفحه جدیدی از ابتدای این کتاب روشنی بگیرد و یک ورق بر آن افزوده شود بنابراین تا زمانیکه کنجکاو یهای باستان شناسی پایان نرسیده است نسبت با آغاز تاریخ این کشور نمیتوان حدی قائل شد همچنین است احوال شعب و طوایف قوم ایرانی که روز بروز واضح تر و آشکار تر میگردد .

تاریخ کرد

یکی از شعبه های مشهور نژاد آریائی که محققان را در آریائی بودن آنها شکی باقی نیست کردان هستند که از زمان باستان نامشان مذکور است ولی بنظر نیامد که تا حال کسی تاریخی جامع راجع باین قوم نوشته باشد که خالی از هر گونه نظر خصوصی بتوان آن را تلقی کرد . نگارنده این اوراق باینکه بضاعتی در این فن ندارد و از آنجا که بانسب باین طایفه مفتخر است سالها در پی فرصت بود که از نتایج تحقیقات خود و دیگران مجموعه ای گرد آورده قدمت این طایفه و نجابت و شرف نژادی آنرا روشن کند اگر چه

ستایش قوم خویش از نظر اخلاق و آداب بمثابه خودستانی است و در حضور دانایان شایسته نیست لیکن بعضی احوال و صفات را از فرط عموم و شمول و روشنی و وضوح نمیتوان پوشیده داشت. آثار قدیم و اسناد جدید از آغاز عهد تاریخی ایران تا این ایام همه گواه بزرگواری و دلیری و ثبات قدم و سایر صفات پسندیده قوم کرد است که در چهار موجّه حوادث و جزرومد ایام فتوری و تغییری در آن راه نیافته است. از روزگار اردشیر هخامنشی تا قرن حاضر پیوسته این قوم همان دلیری و شهامت را نشان داده اند و با سخت ترین حوادث نبرد کرده اند.

سعی ما بر این است که در این کتاب قدیمی از طریق استوار تاریخی یعنی پیروی اسناد متین بیرون نگذاریم و حقاً شرافت و عظمت نژادی کرد بدرجه ایست که اخبار آنان با وجود گذشتن از هزاران پرویزن انتقاد و احتیاط تاریخی باز آنچه بماند برای فخر و برای جلب محبت کافی است. و سبب اینکه در این هنگام نگارنده به تسوید این اوراق پرداخت این است که در میان کتب بسیار یک به عنوان تاریخ کرد و سیاحتنامه در کردستان بنظر رسید هیچیک را ندیدم که از مبنای صحیحی شروع ببحث کرده و نکته اساسی را که در تاریخ قدیم هر طایفه باید منظور باشد یعنی شرافت نژادی آنان مورد بحث قرار داده باشند (۱).

محققین تاریخ کرد را سه گروه یافتم: نخست مستشرقین دانشمند که صرفاً از لحاظ علمی و تجربی وارد این مبحث شده اند، دوم سیاحان عادی که از ولایت کردستان گذشته چیزهای سطحی دیده کتابی از کیفیت مسافرت

(۱) تحقیقات دانشمند محترم پروفیسور ولادیمیر مینورسکی را باید از

خود پر کرده‌اند که بزحمت دانه تحقیقی در خرمن گفتار آنان توان یافت سوم آنانکه نه مستشرقند نه سیاح جهانگرد، بلکه نظر خاصی در نوشتن تاریخ کرد دارند و مقصود خود را بسبک تحقیقات دو طبقه فوق در آورده در زیر پرده های ادبی منظوری را تعقیب میکنند.

از میان این سه طایفه طبقه اخیر دشمنان دوست نماندند زیرا که علم تاریخ را وسیله زهر آلود کردن افکار نموده و نیشه بریشه قومی میزنند که ظاهراً خود را طرفدار و خدمتگزارش معرفی کرده اند.

اقوام و طوایف بشری شبیه گلها و نهالهای باغند، بدترین خصومت در حقشان اینست که ریشه آنها را از پرورشگاهشان برفکنند. گلهائیکه باغبان از باغچه برکنده در گلدانهای زرنگار می نشاند بزبان میگویند:

من ملك بودم و فردوس برین جايم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم!

آن علاقه جان بخشی که من در باغ باهم نژادان وهم ریشگان خود داشتم هزار بار برای من بهتر از ظروف زرینی است که روزی دو بعاریت در آن میمانم.

گر نیستان تا مرا ببریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند

همچنین است حال طوایفی که جزء يك نژاد نیرومندی هستند و دشمنان دوست نما آنها را از آن اصل قدیم و منبت قویم میبرند و از خویشاوندان نژادی دور کرده بدست پژمردگی و بیچارگی می سپارند.

در کتب متعدد دیده‌ام که نویسندگان کوشیده اند بادلایل بی اساس و نا استوار طایفه کرد را که یکی از شعبه های نژاد ایرانی بلکه خود از ارکان ایرانیت است از طوایف **تورانی** یا **سامی** و امثال آن معرفی کنند

بعضی سعی کرده‌اند که کرد را منسوب بگلدانیان قدیم نمایند (۱) و بعضی خواسته‌اند آنرا از نسل عرب بشمارند (۲) و جمعی در صدد بر آمده‌اند که کردان را از اخلاف گوتی ها و لولویی ها و کاسی ها که ساکنان کوهستان غربی ایران بوده‌اند معرفی کنند با این اهتمام که در ایرانیت این چند طایفه شك کرده و آنانرا مجهول‌النسب بشمارند تا بالتبع کردنیز مجهول‌گردد. خلاصه تنها چیزیکه این طبقه از نویسندگان نخواستند در آن وارد شوند ایرانی بودن کردان است در صورتیکه باعتقاد ما بزرگترین مایه شرافت هر کسی این است که پدران نامدار و خویشاوندان عالیه‌قدرت داشته باشد و ایرانیان بشهادت دوست و دشمن از شریفترین اقوام عالم قدیمند که همه ملل بشهامت و شجاعت و اصالت آنان مثل میزدند. نویسندگانی که نهال کرد را از باغ نژادی خود برمیکند و به غیر پیوند میکند عمداً چشم از همه نوامیس تاریخی و آثار واضح باستانی میپوشند. چه عداوتی از این بالاتر که کسی را از فرزندی جمشید و فریدون و زردشت و کورس و داریوش ببرند و به لاسیراب و آنری داپی زیرگوتی یا تیکلات پیلرس و سارگن آشوری یا صمصمه بن نزار و عمر بن مزینیا متصل کنند که یا از جمله گمنامان روزگارند یا از زمره اشقیای جهان یا از طوایف صحرا گرد بی‌خانمان! امروز در عالم ملل بزرگی که همه نعمتهای تمدن را دارا هستند باز در پی استوار ساختن و روشن کردن سابقه تاریخی خود بر میآیند و خود را یکی از نژاد های شریف و جلیل باستانی منسوب

(۱) Lerch , Recherches sur les Kurdes Iraniens et leurs ancêtres les Chaldéens septentrionaux (1850)

(۲) مروج الذهب و تاج العروس و غیره .

میکنند تاریخه قومیت خود را ثابت تر و ارکان قدرت خویش را استوارتر کنند و این مسئله انتساب نژادی غیر از داشتن مذهب و اقلیم و دولت مختلف است یعنی بسا ملی که دارای مذاهب متفاوت و دولت های مختلف و آب و خاک جدا هستند ولی بحکم سابقه نژادی نسبت بیکدیگر جاذبه خاصی ابراز میکنند و میکوشند که روز بروز این پیوند را محکمتر نمایند تا بیاری برادران نژادی خود از گرداب حوادث رخت بساحل نجات بکشند .

گرد یکی از شاخه های درخت کهن سال برومند نژاد ایرانی است همواره در نقاط مختلف ایران با عزت و احترام زیسته و پیوندهای محکم او را بسایر شاخه های این درخت مربوط ساخته است یک قسم سرگذشت تاریخی آنها را بهم اتصال بخشیده است . شکی نیست که در سرگذشت هر طایفه و هر فردی فراز و نشیب هائی هست . در طول قرون که این نژاد کهن سال مقیم این قطعه آسیا بوده اتفاقات و حوادث گوناگون بر او گذشته است ، مکرر اتفاق افتاده که ایران یعنی کانون نژادی گرد دستخوش تظاول بیگانگان یا ضعف و هرج و مرج داخلی شده است در این فواصل امراء کرد اطاعت نکردن از آن زمامداران را فریضه خود شناخته سر بطغیان برداشته اند ولی طغیان آنان محدود بحدود معین و برای مقصود و وقت معین بوده است هرگز عصیان آنها نسبت بقوم و نژاد خود نبوده که بتوان آنها را دلیل اقتراق شمرد بعکس اسناد تاریخی ثابت میکند که وفاداری طوایف کرد چه آنها که در کوهستان زاگروس و ماوراء آن بوده اند چه آنها که در پارس و سایر بلاد ایران مسکن داشته اند نسبت بایران خیلی بیشتر از سایر طوایف ایرانی نژاد بوده است گردستان را میتوان میدانی دانست که خون ایرانیان قدیم و جدید در آنجا و برای آنجا ریخته شده است از روزی که آمادا (ماد قدیم) در برابر

تیکلات پیلسر و سارگن و آشوربانی پال استادگی کرد و عاقبت ساکنان غرب ایران بر نینوا دست یافتند و آشور را برانداختند کوشش و مجاهده ساکنان این قطعه ایران در تواریخ ثبت است تا برسد بروزگار هخامنشی و عهد اشگانی و ساسانی و دوره اسلامی هر ورقی را که از تاریخ بر میگردانیم می بینیم صفوف نیروی ایران دوش بدوش ساکنان کردستان کنونی در برابر خصم صف آرائی کرده اند و این اعداء که گاهی بنام آشوری و گاهی با اسم یونانی و رومی و مغول و غیره پیش می آمده اند اکثر متوجه این قطعه از ایران بوده اند و سلاطین آشوری و رومی و غیره هر وقت خواسته اند بقلب ایران ضربتی جانگراری وارد آورند کردستان را مطمحنظر خود قرار داده اند چنانکه حمله آنتوان سردار روم بتخت سلیمان و هراکلیوس (هرقل) بشیز که همان تخت سلیمان است نشانه اهمیت و اعتبار این قطعه ایران در اقطار داخلی و خارجی تواند بود. در واقع جنگهای ایران و روم غالباً میدانش حدود کردستان است.

تحقیقات بعضی از نویسندگان که نتیجه اش جدا بودن طوایف ایران از ریشه ایرانی است در کتب بسیار دیده میشود و منحصر بشعبه کرد نیست چنانکه اوپرت *Operte* مادیهارا از تورانیان می شمرد و مدتی مدید این مبحث محل نظر قرار گرفت تا فساد آن آشکار شد (۱)

همچنین است رأی بعضی از مورخان در باب طایفه بختیاری که از روی شباهت لفظی با باختری این طایفه را از اعقاب یونانیان می شمارند که در باختر (باکتریان) سلطنت داشته اند و دلیل دیگرشان این است که رقص بختیاریها شباهت تام با رقص ملی یونانیان دارد! (۲)

(۱) تاریخ ایران باستان پیرنیا جلد اول

(۲) سفرنامه لرد کرزن

و از این قبیل است قول بعض مورخان درباب الوار که آنها را هم خارج از نژاد ایران شمرده‌اند باین دلیل که ایرانیان از الوار خیلی متنفرند در سفرنامه لرد کرزن آمده است که لفظ لُر ترد ایرانیان بمنزله وحشی و اجنبی است.

درباب کرد دلائلی ضعیف تر از این اظهار کرده‌اند از این قبیل که کردها در سابق مکرر دم از استقلال زده و از خود سلاطین و امراء مختار داشته‌اند پس از ایرانیت جدا هستند در صورتیکه همین دلیل را درباره بسی از طوایف ایرانی که در صحت انتساب آنان شکی نیست میتوان اقامه کرد مثل طوایف طبرستانی و گیلانی و فارسی و خراسانی و زندیه و غیره که همه در یک پروزگاری دم از استقلال زده و از خود پادشاهانی داشته‌اند.

بنابراین مقدمه در نظر ما تاریخ کرد این نیست که در تحت عنوانهای مشعشع شرح امارت فلان امیر و ریاست فلان بیگزاده نوشته شود، بلکه تاریخ حقیقی این طایفه باید از حیث ارتباط آن با اصل نژادیش برشته تحریر درآید و سهم او از افتخاراتیکه نصیب مجموع ملت ایران شده است معلوم گردد. کرد عاملی بزرگ بوده است در حصول پیشرفتهای دول ایران. در فتح نینوا و غلبه بر یونان و دفع رومیان و حمایت از مدائن و جلوگیری از مهاجمین عرب و هزاران موقع سخت افواج کردان را در صف مقدم سپاه ایران میبینیم که برای حفظ تاج و تخت و آب و خاک ایران فدا کاری و جان سپاری کرده‌اند تاریخ حقیقی کرد را باید از این منظر نگاه کرد که دریچه عظمت و شوکت است. تصرف حکومت فلان ناحیه یا ندادن خرج فلان گوشه کردستان که آنرا تعبیر به نفرد نژادی کرده‌اند کجا و شرکت در برافراشتن پرچم کامیابی بر قصور نینوا و بابل و ممفیس کجا؟ شرح

سرکشی و برادرکشی فلان رئیس عشیره تاریخ نژاد کرد نیست بلکه همشی که در نگاهداری سیادت و عظمت نژاد خود ظاهر ساخته و پیوند نژادی خود را از بریدن مانع شده است تاریخ واقعی کرد محسوب میشود!

فضلائی که سعی کرده اند ظهور کردن را مقدم بر ورود آریائی ها قرارداد و این طایفه را یکی از طوایف ماقبل تاریخ منسوب کنند در حقیقت تحت تأثیر يك امر نفسانی واقع شده اند توضیح آنکه شخص در هر رشته و هر مطلبی که مدتی غور و تحقیق کند چنان فریفته و دلپسته آن میشود که طبیعت ثانوی میگیرد کار بجائی میرسد که موضوع مطالعه خود را مهمترین موضوعات می شمارد و هر چیز را در اطراف آن محور گردش میدهد در نتیجه این فریفتگی که علماء هم از آن برکنار نیستند حالتی برای شخص پیش می آید که حاضر نیست موضوع بحث خود را محدود و کوچک ببیند و میکوشد که با هر قسم دلیلی مبحث خود را تا بتواند دورتر و بالاتر ببرد در مورد محققان تاریخ کردهم حال بر این منوال است. قانع نیستند که این شعبه از نژاد ایرانی را بسایر شعب ملحق کرده تحت يك حکم قرار دهند پس در سرزمین فعلی کردستان اقوامی فرض میکنند و نسل کرد را با آنان مربوط میسازند. مورخان قدیم هم که نسبت هر بزرگی را تا نوح و آدم ذکر می کرده اند یا شجره دودمانی او را یکی از سلسله های مشهور پیوند می بخشیده اند در حقیقت تحت تأثیر همین عامل نفسانی واقع بوده اند امروز که مرض نژاد شناسی شیوع یافته و علم نژاد شناسی حقیقی را علیل کرده است، نظیر همین تحقیقات را از سیاحان می شنویم. این جهانگردان چون بقومی میرسند سعی دارند که آنانرا موضوع بحث تازه ای قرارداد چیزی نوبعالم علم تقدیم کنند این است که باندك شباهت و کمتر علامتی حکمی علمی

میکنند. مثلاً میگویند من فلان دیه کردستان رفتم بینی فلان مرد را بسیار شبیه بینی آشور بانی بال یا قم پس کردها همه از نسل آشوریانند دیگری گوید جمال دلارای فلان زن کرد نظیر بانوان گرجستانی است پس خون گرجی در این قوم غلبه دارد. دیگری معتقد است که لون بشره و بلندی قامت و رنگ چشم اگر ادلیل است که این طایفه با ژرمنها از یک ریشه اند همچنین است تحقیقاتیکه راجع بکلدانی بودن و سامی بودن اکراد کرده اند (۱) بعضی از مورخان قدیم از حیث سرعت انتقال و چالاکگی و زیرکی کرد را از طایفه جن شمرده اند. و قصصی هم برای تأیید این سخن آورده اند که بآنها اشاره خواهد شد. روی هم رفته برای مورخان امروز که طالب نام هستند آن موضوعی اهمیت دارد که تازه و غریب جلوه نماید و تازگی در این است که چیز ناگفته بگویند و الا اثبات اینکه کرد یکی از شعب قوم ایرانی است چندان جلوه ای ندارد زیرا قوی است که جملگی برآند.

آنانکه تحقیقات خود را متکی بعلم نژاد شناسی کرده اند در واقع خود بخود هشتشان باز میشود زیرا که این علم متکی بآمار و احصاء دقیق است و محتاج تتبعات متمادی در احوال و افعال هر قوم. و در ممالک شرقی هنوز چنین آماری که بنابر اصول ریاضی تهیه شده و یقین آور باشد وجود ندارد خاصه در کوهستان کردستان که امروز حتی عده دهات آنجا و حدود نواحی آنجا هم معلوم و مشخص نیست تا چه رسد بسر شماری افراد و تحقیق در باب احوال و خصال هر شعبه آنها. پس چگونه میتوان اصولی را که مبنای نژاد شناسی است و در ملل متمدن اروپا و امریکا صدق میکند در بعضی

(۱) رجوع شود بتحقیقات فن لوشان Von Luchan و ریچ Rich و

اقوام آسیا خاصه مردم کوهستانی و چادر نشین بکاربرد؟ در صورتیکه ما خوب میدانیم هنوز هم سیاحان فرنگی در همه جای آن منطقه راه ندارند و بعضی عبوراً از راه های قابل عبور می گذرند و شبی در گوشه دیهی ستر میبندند و با هزاران نقصی که در زبان دانی دارند سئوالهایی از این و از آن میکنند و میگذرند. چنانکه شنیدم سیاحی کتابی در باب کردستان نگاشته و نام یکی از منازل خود را (نازانم) نوشته است که در کردی بمعنی نمیدانم است معلوم شد که جناب سیاح از کردی که دلیل راه او بوده نام دیهی را پرسیده و او گفته است نازانم و ایشان آنرا نام دیه فرض کرده اند. آیا انصافاً میتوان با این اندازه معلومات و صد برابر آن شرائط دقیقه علم نژادشناسی را انجام داد و حکم کرد که کرد از نسل فلان و بهمان است؟

چنانکه گفتیم بعضی نویسندگان با تکلف بسیار میخواهند گردهارا منسوب باقوامی کنند که قبل از مادها در سرزمین کردستان مسکن داشته اند مثل هوتی و کاسی و لولویی و مانائی و غیره بزعم آنان پس از اثبات این قدمت فوق العاده برای اکراد، دو چیز خود بخود بشود میرسد یکی اینکه کرد بسیار قدیم است دیگر آنکه از نژاد ایرانی نیست زیرا که آن طوایف مذکور از نژاد آریائی نبوده اند. در جواب آنها اجمالاً گوئیم:

اولاً چنین نیست که هر وقت طوایف متوالی در قطعه خاصی زیسته باشند، همه آنها از یک ریشه آمده باشند بالعکس تاریخ نشان میدهد که قطعات کرة زمین مکرر از قومی بقومی انتقال یافته است. **تِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَا وَلَهَا** **بَيْنَ النَّاسِ** (این دولت و ملک میرود دست بدست). خاصه در زمان قدیم که مهاجرت های بزرگ اتفاق می افتاده است و اقوام کثیر جابجا میشده اند. چنانکه تاریخ آسیای صغیر نمونه این تحولات است زمانی در دست قوم

هیتی روزگاری در تصرف ایران و قرنها در اختیار یونان و بیزانس و وقتها در زیر سلطه سلجوقیان و آخر الامر در کف قدرت آل عثمان در آمد هرگز هیچ مورخی نمیتواند ثابت کند که ساکنان جدید اولاد آن اقوام قدیم هستند. بنابراین از وجود اقوامی در سلسله زاگروس نمیتوان نتیجه گرفت که این طایفه ایرانی نژاد که آنرا کرد میخوانند و در آن کوهستان مسکن گزیده اند از نسل آن طوائف بآئده هستند.

ثانیاً در باب خود آن طوائف قدیم هم مثل لولویی و کاسی و گوتی و امثال آنها هیچ دلیل تاریخی در دست نیست که سلب ایرانیت از آنان بکند بلکه مطابق آخرین تحقیقات علماء باستان شناسی اکثر انتسابشان باین نژاد قوم مسلم است چنانکه در جای خود ذکر میشود.

دو طریق بحث در باب کرد و کردستان دو طریق بحث هست یکی بحث درباره سرزمینی که امروز کردستان خوانده میشود و پیش از سلجوقیان چنین نامی نداشته است. دیگر بحث درباره طوائف کرد که از عهد هخامنشیان تا حال وجود آنها در این قطعه خاک از روی تاریخ ثابت است. بعضی از مورخان این دو بحث را باهم مخلوط کرده و باشتباهاتی دچار شده اند زیرا که در ضمن تحقیق احوال ناحیه کردستان باستانی مصادف شده اند که حکایت از وجود اقوامی سلحشور در این منطقه میکرده است که از ۳ هزار سال پیش از میلاد بر ممالک اطراف دست اندازی مینموده اند از این تصادف نتیجه گرفته اند که ساکنین فعلی آن قطعه یعنی اکراد امروزی هم دارای تاریخی بآن قدمت هستند و این اشتباه است تاریخ کردستان و اقوام ساکن آنجا چیز دیگر و تاریخ طایفه فعلی کرد چیز دیگر است چنانکه سکستان قبل از ساکاها سرگذشتی

دارد و بعد از آمدن آنها سرگذشتی. و مجارستان و بلغارستان بهمچنین
بنابراین کسی منکر نیست که در خاک فعلی کردستان در روزگار باستان
اقوام جنگجویی ساکن بوده اند اما هیچ دلیلی نیست که آنها را با اکراد
کنونی یکی بدانیم بلکه آثار حکایت میکند که اکراد در زمانهای بعد در
نتیجه مهاجرتهای پی در پی که ایرانیان معمول داشته اند آن سرزمین را
فرا گرفته اقوام قدیم آنجا را که از ریشه نژادی خودشان بوده اند تحلیل
برده اند پس با این توضیحات ما سخن خود را راجع بناحیه کردستان
فعلی دو بخش میکنیم. قسمتی راجع باحوال مللی که در این کوهستان ساکن
بوده اند از سه هزار سال قبل از میلاد تا عهدی که نام کرد صریحاً وارد
تاریخ شده است. قسمت دیگر احوال طوایف کرد پس از آن زمان و اثبات
تعلق تام آنان بسایر برادران ایرانی خود.

باب اول

(گردشیمان قدیم)

از قدیمترین مکانهایی که بشر در آنجا به تشکیل اجتماع و تمهید تمدن کامیاب شده است خوزستان و بین النهرین است که مطابق آثار مکشوفه در شوش و اور و لاساش و بابل و غیره. از حیث قدمت آبادی، باوادی نیل پهلو میزنند مردمیکه در این نواحی حاصلخیز مسکن گزیده به آباد کردن شهرها و بستن سدها و کاشتن دشتها همت گماشته اند پیوسته محتاج یا محتاج الیه قبایلی بوده اند که در کوهستانهای مجاور آن مسکن داشته اند و گاه بصورت جنک و گاه بصورت صلح، با این عشایر کوهستانی مرتبط بوده اند زیرا مردمی که در جبال مشرف بر این آبادیها منزل داشته اند، بسبب خوی درشت کوهستانی و احتیاج بلوازم زندگانی، همواره در صد تصرف این شهرها و غارت خزائن و ذخایر آنجا بوده اند و شهرنشینان هم که در دشتهای گرم و سوزان همیشه طاقت ماندن نداشته اند برای استفاده از مزایای کوهستان یا عبور بنقاط دور دست، دائماً خود را باین نواحی کوهستانی کشانده با ساکنین آن تماس پیدا میکردند. بحکم طبیعت میان چادرنشینان و شهرنشینان پیوسته زد و خورد رایج بوده است در کتاب اوستا آثار این قبیل منازعات قدیم پدیدار است از جمله حوائج شهرنشینان بین النهرین مراتع خصیب و اسبان نجیب کوهستان گردستان بوده است چنانکه در کتیبههای

آشوری مکرر باین امر اعتراف و اشاره شده است. (۱)

قبایل کوهستانی در نتیجه این ارتباط با شهرنشینان متمدن از گمنامی مطلق بیرون آمده و اسمشان در دفتر ایام ثبت شده است در صورتیکه سایر اقوام معاصر آنان یا بعد از آنان که از این مجاورت بهره ور نبوده اند در ظلمت روزگار ماضی فرورفته حتی نامی هم از آنها در صفحه تاریخ باقی نمانده است. سبب آن است که فرمانروایان کلدان و آشور سالنامه ها و فتح نامه های منظم داشته اند و حوادث روزگار خود را بتفصیل قید می کرده اند و اکنون آن اسناد مبنای تحقیقات تاریخی است.

منطقه کوهستانی پهناوری که آنرا زاکروس میخواندند و امروز در مغرب ایران و مشرق ترکیه و شمال عراق واقع است بواسطه همین تماس که با ممالک بسیار متمدن عهد عتیق مثل خوزستان (ایلام) و سومر و اکاد و بابل داشته است از اعصار بسیار کهن مشهور بوده و ساکنان آنجا در آثار قدمای آن ممالک بنامهای گوناگون خوانده شده اند. منطقه زاکروس چنان پیوسته بدشت های نامبرده بود که صرف نظر از اوضاع آنجا برای زمامداران بلاد بین النهرین و ایلام امکان نداشت زیرا که آذوقه این بلاد و آب مزارع آنها از این کوهستانها میآمد و خط ارتباط قسمتی از ایلام و نواحی شمالی بین النهرین از میان یا از حاشیه این کوهستانها بوده است. چنانکه در ادوار جدیدتر هم مثل روزگار هخامنشیان و اسکندر اجازه

(۱) بسیاری از مطالب این قسمت مقتبس از کتاب جدیدی است بنام تاریخ باستانی ایران که در سال ۱۹۳۵ بقلم جورج کامرون استاد زبانهای خاوری در دانشگاه شیکاگو نوشته شده است آنچه مستقیماً با موضوع ما مناسبت داشت از آن کتاب گرفته با دیگر مطالب آمیختیم.

عبور لشکرها بجانب بین النهرین بعد از دادن مالی گزاف بساکنان کوهستان کاسی (لرستان) صورت میگرفت .

در نتیجه این ارتباط نام اقوام بسیاری از ساکنان این کوهستان در الواح و کتیبه‌های بابل و آشور و ایلام مسطور است مثل **لؤلویی** - **گوتی** - **کاسی** - **منائی** (**مانائی**) - **نایری** - **آمادا** - **پارسوا** و غیره . راجع باصل و نژاد این طوایف علماء را اختلاف بسیار است زیرا که بعضی از آنها بتحقیق آریائی بوده اند چون **آمادا** و **پارسوا** و بعضی ظن قوی میرود که آریائی بوده باشند مثل **گوتی** ها و **کاسی** ها زیرا که نام خدایان **کاسی** بیشتر آریائی است چنانکه ذکر خواهد شد و نسبت بعضی دیگر چون **لؤلویی** ها و **مانائی** ها بعضی از محققان شك دارند . از این جهت اصطلاح جدیدی که البته موقت است وضع کرده اند که نام آن اقوام **مشکوک** قرار دهند و آن لفظ **قفقازی** است بمناسبت توقف آنان از زمانهای بسیار قدیم در شعب کوهستان **زاگروس** و **قفقاز** . ولی باید دانست که اصطلاح **قفقازی** فقط برای امتیاز است و حکایت از ریشه مخصوصی نمیکند مثل اینکه بگویند بومیان با مردم قدیم . بعضی از دانشمندان هم این اقوام **مشکوک** را طوایف سلسله **زاگروس** نام نهاده اند دانشمندان دیگر آنانرا **آزیانیک** *Asianique* میگویند^(۱) و مراد از همه این اصطلاحات اقوامی است که در ادوار قبل از تاریخ و پیش از ظهور آریائی ها که ما میشناسیم . از یکی از نقاط آسیا مهاجرت کرده بکوهستان **زاگروس** آمده اند و با اینکه احتمال میدهند آنها هم آریائی بوده باشند ولی تادللی قطعی کشف نشود موقتاً آنان را تحت عنوان **قفقازی** یا **آزیانیک** یا اقوام **زاگروس**

(۱) G. Conteneau . تمدن هیتی ها و میتانی ها .

منظم نموده اند .

در اینجا چند نکته برای توضیح نوشته میشود . از آنجا که اطلاعات ما در باب این قبایل متعدد مأخوذ از منابع دول بزرگ مذکور است . در تسمیه آنان دچار اشکال میشویم زیرا که يك طایفه را می بینیم که بچند نام خوانده شده اند مثل ماد که نزد پارسیان مادا نزد آشوریان آمادا و در کتب یونانی هداست و قوم میتانی که در کتاب مقدس یهود آرام ناهارم و نزد مصریان قدیم ناهاری است کاسی هارا بنام کاشو و کوش و کاششو می بینیم و لولویی هارا لولو و لولومی یایم و ناحیه بین فارس و خوزستانرا انزان و انشان میخوانیم علت این اختلاف تلفظ این است که کتیبه های مکتشف متعلق با اقوام مختلفند که هر يك از گوشه ای با این کوهستان ارتباط داشته اند دیگر اینکه بعضی حروف قدیم را بچندوجه میتوان خواند و این مورث اشتباه محققان میشود علاوه بر اینکه بسی از کتیبه ها ریخته و بمرور زمان محوشده و میدان را برای حدس علماء باز کرده است پس نتیجه میتوان گرفت که در آینده ممکن است معلوم شود که این اقوام مختلف با نامهای گوناگونی که دارند يك طایفه بوده اند و فرقی که فعلا قائلند بسبب نبودن دلیل کافی است .

مطلب دیگر که توضیحش لازم مینماید آنکه بعضی از علماء تاریخ قدیم ، در باب پیدا شدن فلان طایفه در فلان زمین طوری بحث کرده اند مثل اینکه يك نژاد خالصی از گوشه ای ظاهر شده و با آنجا تاخته و بکلی ساکنان قدیم را طرد و محو نموده است این قبیل بحث ها بواسطه سادگی ظاهری که دارد شخص را فریب میدهد ولی طبیعت و احوال جماعات بشری منافی این است اولاً نژاد خالص غیر موجود یا نادر و منحصر بعشیره های کوچک و محدود

تواند بود. در همه ادواری که تاحال آثار جماعات بشری در آنها دیده شده است آمیختگی نژادها محقق است نانیاً هیچوقت سکنه قدیم يك ولايتی بکلی جای خود را بقبیله تازه وارد نمیدهند بعد از زد و خوردها و کشمکشها مطیع میشوند و در آن قوم جدید اگر عده آنها زیاد باشد منحل میگردد و اگر عده واردین کم باشد آنها را حل میکنند پس درعین اینکه نامطایفه غالب و زمامدار بر آن ناحیه اطلاق میشود نژادی که آنجا ساکن است ممزوجی است از میهمان و میزبان از این جهت هرگز نباید چنین بحثی را علمی دانست که در فلان زمین نژادی خالص جایگزین شده است و بعد از آمدن آنها نژاد قدیمتر بکلی فانی گشته است مثال هر دو قسم مذکور یعنی تابع شدن بومیان نسبت بمهاجمان در تاریخ دو قوم قدیم دیده میشود کاسیها نمونه منحل شدن مهاجمین در بومیان هستند و میتانیها نمونه تابع شدن بومیان نسبت بواردین چنانکه ذکر خواهد شد.

بنابراین مقدمات کشوری که محل سکونت مادها شد قبل از مذکور شدن نام آنان، جایگاه طوایف بسیار بوده است که نام بعضی را میدانیم و بعضی را اصلانمی شناسیم و سکنه آنجا ممزوجی از طوایف و نژادهای سابق و لاحق بوده اند که در مرکز و مغرب ایران از هزاران سال پیش مسکن داشته اند. پس برای بحث در خصوص ساکنان آنجا باید تاریخ امواج پی در پی مهاجرین را که آمده و داخل دریای نژادی سابق شده اند محل بحث قرار داد و این تعبیر اگر چه کاملاً روشن نیست ولی تشبیه بموج صورت واضحتری در برابر ذهن خوانندگان برپای می دارد.

فصل اول

قدمت هسگو فیت زاگروس

هنری فیلد آمریکائی ثابت کرده است (۱) که انسان در عهد پالئولیتیک (دیرینه سنگی) از دره‌های جنوب ایران گذشته و عموماً بسمت شمال‌غربی هجرت گزیده و از تنگه‌های سلیمانیه و رواندوز وارد سرزمین کردستان شده بسمت شمال توجه نموده اند.

اشیاء مصنوع انسانهایی که معروف بموستری هستند (۲) در غارهای نزدیک سلیمانیه کشف شده است این اشیاء خیلی شباهت دارند با آنچه در فلسطین کشف گردیده است (۳) انسانهایی که آنها را اوری نیاس Aurignacian می خوانند و بلافاصله بعد از موستری ها در زمین میزیسته اند همچنین آثاری در کوهستان زاگروس باقی گذاشته اند.

دیگر از آثار قدمت تمدن این ناحیه وجود يك قسم غله است که علماء آنرا امر emmer گویند و آنرا اصل گندم زراعتی فعلی دانسته‌اند

(۱) مجله آمریکائی السنه سامی (شیکاگو) جلد ۵۱ سال ۱۹۳۵

(۲) مقصود از موستری طبقه‌ای از انسانهای عهد حجر قدیمند که افزار

وسلاح آنها از سنک چخماق بوده و يك پهلوی آنها را فقط میتراشیده‌اند

(۳) رجوع شود بمقاله گارود Garrod تحت عنوان (عهد حجر قدیم

در جنوب کردستان) در مجله مدرسه تحقیقات ماقبل تاریخی آمریکا مورخه

مارس ۱۹۳۰ شماره ۶ .

این غله هم در حوالی گرند کشف شده است (۱)

تصویر گوسفندان و چهارپایان درازشاخ در سفالهای مکتشف در کوهستان زاگروس بسیار است و از این حیث نظیر سفالهای منقوشی است که در دوره اول شوش (۲) و در نهاوند (۳) و کرمانشاهان (۴) و بوشهر و ری و شیراز و کاشان بدست آمده است و حتی در سیستان و بلوچستان هم دیده شده است (۵) بنابراین ارتباط تام بین آثار تمدنی ساکنان قدیم زاگروس با سایر اقوام ایران موجود بوده است.

درباب نژادهای این ناحیه در اینجا قول دکتر کنتنو Conteneau دانشمند فرانسوی را ذکر میکنیم که نسبة جدیدتر است :

« در حدود هزاره چهارم قبل از میلاد نخستین موجی از مهاجرین سرزمین ایران غربی روی آور شده است که علماء آنها را آزیانیک (آسیائی) نام داده اند تا از سایر امواج متمایز باشند منشأ این قوم یا اقوام را با قرب احتمالات جنوب دشت روسیه و سیرری شناخته اند در هزاره سوم قبل از میلاد از همان اراضی سرد آسیای مرکزی موج دیگر از مهاجرین برخاست که آنها را آریائی یا هندو ایرانی لقب داده اند این موج مصادف شد با اقوام سابق الذکر که قبلاً آمده و در کوهستان زاگروس مسکن اختیار کرده بودند در نتیجه تصادم آنان غالب و مغلوب بهم آمیخته و در صدد تصرف بلاد آباد

(۱) Schulz مقاله در مقاله نبات شناسی آلمان ۱۹۱۳ س ۳ .

(۲) De Morgan .

(۳) Herzfeld مجله مصور لندن .

(۴) De Mecquenem .

(۵) Sir Aurel Stein سیاحت علمی در وزیرستان و افغانستان .

بین النهرین برآمدند این هجوم همان است که در آثار بین النهرین بنام حمله گوتی و کاسی شهرت دارد.

درباب مهاجرت موج دوم که معروف بآریائی یا هند و اروپائی است رأی دانشمند ناهبرده چنین است:

« دوجریان از نقطه مرکزی شروع شد یکی بجانب غرب رونهاده داخل خاک اروپا شد و موجی از آن تمام ناحیه جنوبی بالکان را پوشانده و اردیونان گردید. حال اگر تابع رأی آن علمائی شویم که گویند مادها و پارس ها فقط در هزاره دوم (ق. م) بفلات ایران آمده اند ناچاریم که بگوئیم پیش از آنها هم آریائی های هند و اروپائی مهاجرتی باین سرزمین کرده اند زیرا که در لغات کاسی ها عنصر هند و اروپائی دیده میشود (در نام خدایان و نام پادشاهان). و در لغت مردم میتانی هم عنصر هند و اروپائی بسیار است اما اقوام هند و اروپائی که در آسیای صغیر قرار گرفته اند ظاهر آنست که از طریق دیگر آمده اند و این حدس درباره یکی از شعب آنها که نسبت ها باشد لااقل صادق میآید.»

« بسیاری از باستان شناسان خط ورود قوم هند و اروپائی را بآسیای صغیر از جهت شمال شرقی دانسته اند یعنی دره های قفقاز که کوتاه ترین راهی است بین آسیای صغیر و میهن اصلی آنان اما جماعت دیگر از علماء برآنند که این طوایف از بسفور گذشته داخل آسیای صغیر شده اند و این راهیست که بعد گالات ها طی کردند بنظر من این عقیده مرجح است» (۱)

از اسناد بسیار قدیمی که حاوی ذکر طوایف زاگروس است آثار سارگن پادشاه مقتدر آسماد را باید شمرد اسناد آگادی

از ۲۵۳۰ تا ۲۴۷۵ (ق. م.) بر آگاد (جنوب بین‌النهرین) سلطنت کرد و بچنگ اهالی زاگروس شتافته نخست ولایت کازالو را در مشرق دجله گرفت و بعد بناحیه بدره فعلی وارد شد که در آن عهد در Der میخواندند و در معبر مهمی از کوهستان واقع بود فتح بدره راه این پادشاه را بخاک ایلام و لرستان و کردستان باز کرد. در یک رساله جغرافیائی که در عهد سارگن نوشته شده نام «در» و سایر نقاطی که در شمال آنجا بتصرف آن پادشاه درآمده مذکور است (۱) در این رساله نام لو بدو Lobdu در زمین آرپها Arrapha (کرکوک) فعلی و ناحیه بین زاب سفلی و زاب علیا و نام سرزمین لو لویوم و گو تیوم مذکور است که بتصرف سارگن درآمده است این ولایات همه در شمال دیاله واقع بوده اند و ایلامیها آنجا را بطور کلی یالمان میخوانده اند.

بعد از سارگن چند پادشاه در آگاد بتخت نشستند که هر چند فتوحاتی کردند ولی عاقبت از عهده نگاهداری کشور او بر نیامدند تا اینکه تاج و تخت آگاد به نارام سین رسید. مردم کوهستان زاگروس گردن از طوق اطاعت آگاد بدر برده بودند. نارام سین نخست بمطیع کردن اهالی کازالو و بدره (در) که نزدیکتر بودند پرداخت در حوالی آلتون کوپروی فعلی دولتی بود بنام شیموروم Shimurum اسم این دولت در الواح سلسله دوم پادشاهان اور دیده شده است. در زمان نارام سین شخصی بنام پوتی مادال Putti Madal در خصومت آگادها با فشاری و ایستادگی بخرج داد در ولایت نمر Namar که بعداً آن را نمری خوانده اند در وسط کوهستان

(۱) Albright, a Babylonian Geographical treatise on Sargon
(مجله شرقی آمریکا)

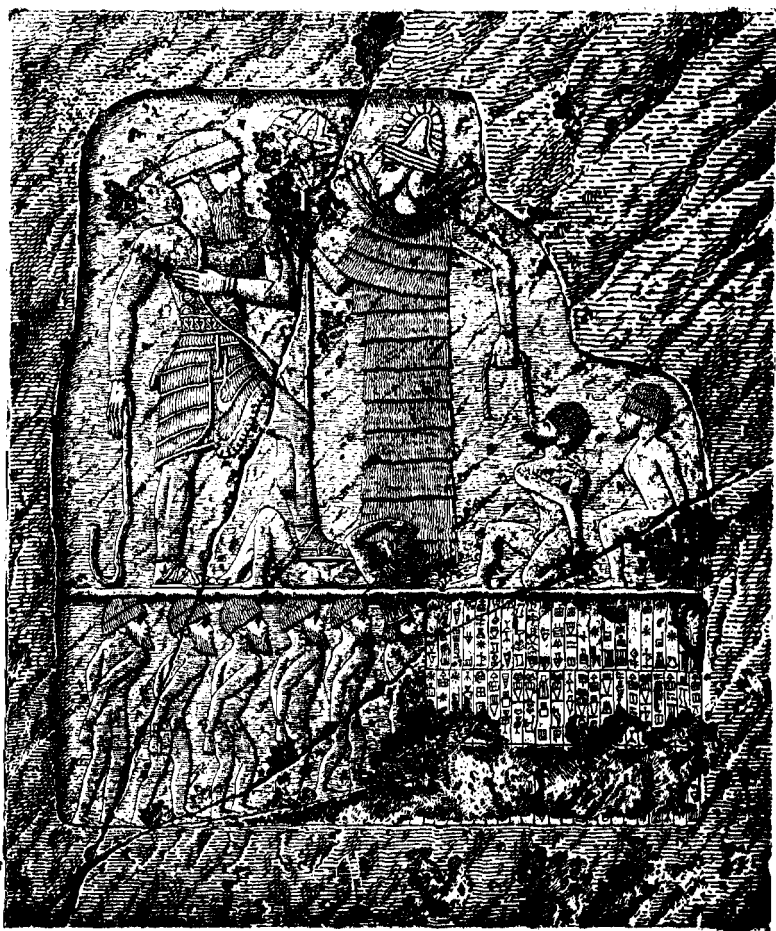
زا گروس شخصی خود را پادشاه خوانده بود بنام آریزن Arisen (۱) در زمان نارام سین سلطنت آنجا شخصی این پیر Inbir نام رسیده بود که یاغی محسوب میشد. نارام سین ولایات نمری و شیموروم را مطیع کرد و با اهالی کوهستان مرکزی زا گروس مواجه شد مقصود طوایف لو او یوم و گو تیوم است که قبلا با سارگن هم زد و خورد ها کرده بودند. زبان این طوایف از دسته السنه قفقازی است که بالغت ایلام مختصر تفاوتی داشته است (۲).

لولویی ها یا لولو ها که آنانرا اجداد لر ها نیز شمرده اند طایفه بودند که در زهاب (کرمانشاه) و شهر زورو سلیمانیه مسکن داشتند قدیمترین اسنادی که در باب این طایفه در دست است یکی کتیبه نارام سین است که در حدود ۲۵۰۰ قبل از میلاد نوشته شده است بنا بر قول ژ . دوهرمان (۳) پادشاه مقتدر ایلام شو تروک ناحوته Shoutrouk Nahhunte در حدود ۱۲۰۰ (ق . م) این سنک قدیم را که در شهر سیپ پار (نزدیک بابل) بوده بدست آورده بنشانه فیروزی خود آنرا بیاتخت خویش (شوش) نقل کرده و بر روی آن سنک شرح این غلبه را بزبان ایلامی افزوده است کتیبه نارام سین امروز با وجود مشکلاتی که دارد خوانده میشود نارام سین در این سنک شرح لشکر کشی و غلبه خود را بر طایفه لولویی و سایر طوایف که ذکر میشود در اطراف دجله و دیاله بیان نموده است .

(۱) Thureau Dangin [لوح سامارا]

(۲) Speiser لولوها و گوتیها 119 - 87 P.

(۳) (T.I.P. 144) Mémoires de la Délégation en Perse



نقش آنوبانی نی در سریدل زهاب

سند دوم راجع بلولوبی ها نقش معروف آنوبانی نی *Annoubanini* پادشاه آنهاست که در ناحیه زهاب کرمانشاه واقع است. پادشاه در حضور الاهی ایشتار که او را بردشمنان فیروزی بخشیده است ایستاده و پارابر تن دشمنی که بر زمین افتاده نهاده است (طرزلباس وزینت جامعه پادشاه والاهی بخوبی نمایان است) این خدا بدستی نیزه ای گرفته و بر آن تکیه کرده است بدست دیگر طنابی گرفته و میخواهد بلب یکی از اسیران ببندد اسیران همه برهنه هستند و دستشان را بر پشت بسته اند و آنها را بوسیله حلقه ای که از لب گذرانیده اند مثل حیوانات مهار کرده اند (۱) این کتیبه سابقاً خطوط بسیاری داشته ولی باران نیم آنرا شسته و از میان برده است ترجمه آنرا از روی کارهای پرشیل در اینجا باختصار میآوریم:

ستون ۱ - آنوبانی نی پادشاه توانا پادشاه لولوبی نقش خود و نقش الاهی ایشتار را در کوه باتیر *Batir* رسم کرده است آنکس که این نقوش و این لوح را محو کند بنفرین و لعنت آنو و آنوتوم و بل و بلیت و رامان و ایشتار و سین و شمش گرفتار باد و نسل او بر باد رواد!

گذشته از این کتیبه عتیق قدیمترین اشاره ای که بنام لولوبی شده در قراردادهای سلسله دوم پادشاهان شهر اور *Our* است که در ۱۸۹۴ در *Tello-Bar* کشف گردید بسی از این الواح مکشوفه از همان سالی است که پادشاه اور ولایت شیموروم (۲) و لولوبی را غارت کرد این دو ولایت را همیشه باهم ذکر میکنند راجع بشیموروم لوح مشروح تری در دست است بنام لوح نیفر بنا بر این سند معلوم می شود پادشاه اور که

(۱) Manuel d' Arch. ori. D r G. Conteneau I. P 763

۲ - شباهت این لفظ بانام ناحیه سیموروم فارس قابل ملاحظه است .

مکرر ولایت شیموروم را ویران کرده است اینه سین Iné-Sin نام داشت و همین پادشاه کشور نشان رانیز بتصرف آورده است در قصه خدای طاعون که لوح آن کشف شده است نام ولایات ذیل دیده میشود: تاندیم. سوماشتو آشورو. الامو. کاشو. سوتو. گوتو. لولوبو. در لوح دیگری نام دو کوه در ولایت لولوبی مذکور است یکی کوه کیوشبورا kiu Sbura دیگر سیکورابی Sikurabi بختنصر Nabuchodonosor در حدود سال ۱۱۰۰ (ق. م) ولایت لولوبورا باطاعت آورده است. طایفه لولومی که نامشان با طایفه کاسی و گوتی و سواری ذکر شده و مکرر مورد حمله سلاطین آشور واقع گردیده همان طایفه لولوبی باید باشند.

لولوبی ها مالك دشت زهاب و شهرزور و سلیمانیه بودند دسته های این عشیره سهولت می توانستند راه های کاروانی بابل را قطع کنند راهی که امروز از کفری و کرکوک و آلتون کوپرو میگردد در تصرف آنان بوده است (۱).

بنابر آنچه گذشت نام قدیم زهاب پادیر (باتیر) بوده است و این مکانی است که کتیبه انوبانی فی در آن نقش شده است شاید بتوان این لفظ را با کلمه باتور یکی دانست که در زبان مادری بمعنی زیر است یعنی اراضی منخفص و پست و چون دشت زهاب نسبت بفلات ایران پست افتاده است شاید این حدس دور از حقیقت نباشد.

در روایات سلف نام يك پادشاه لولو مقدم بر عهد سارگن مذکور است که اسم او ایماشکوش Immash kush بوده است (۲)

(۱) کردستان جنوبی (مقاله در سالنامه تحقیقات شرقی آمریکا) ۱۹۲۶ بقلم Speiser
(۲) Sheil سلسله سلاطین ایلام در آوان و سیماش (مجله آشورشناسی پاریس ۱۹۳۱).

حکام لولوبی در زمان نارامسین در تنگه قرا داغ که امروز معبر پاسان خوانده میشود در جنوب شهر زور با سپاه بابلی مصاف دادند نارامسین آن قوم را شکستی فاحش داد و بیادگار این فتح شرحی در دامنه آن تنگه حجاری کرد (۱) مکان حقیقی در بند سور Gour در تنگه قرا داغ نزدیک سوسنیان است بین راه سلیمانیه و رباط .

در ازمنه بعد آئوبانی نی را از پادشاهان گوتی دانسته او را شهریار شهر کوته kutha شمرده اند در افسانه های بابلی که حاکی از وحشت و دهشت مردم بابل از حمله طایفه گوتی است ، آئوبانی نی را بصورت جانوری عجیب رسم کرده اند (۲) در نزدیکی این نقش ستون پیروزی تاردونی است (۳) . تاردونی Tardunni پسر ایکی Ikki که کتیبه ای بزبان و خط

اگادی دارد ، از خدایان بابل شمش و اداد یاری میطلبد این تاردونی هم در همین زمان میزیسته و ظاهراً از پادشاهان لولوبی باید شمرده شود (۴) .

گوتی

اما وقتی که سروکار نارامسین با طایفه دیگر از مردم زاگروس یعنی گوتی ها افتاد کار دیگر گونه شد و این جماعت بر بابل مسلط گشته سلطنت آنانرا پایان آوردند . مکان گوتی ها شمال و مشرق شهر زور بوده است طغیان

(۱) Edmonds دوائر تاریخی در جنوب کردستان (مجله جغرافیائی) ۱۹۲۵

(۲) W. King (الواح هفتگانه آفرینش) .

(۳) مقصود از ستون پیروزی یاستون ظفر که در این کتاب ذکر میکنیم

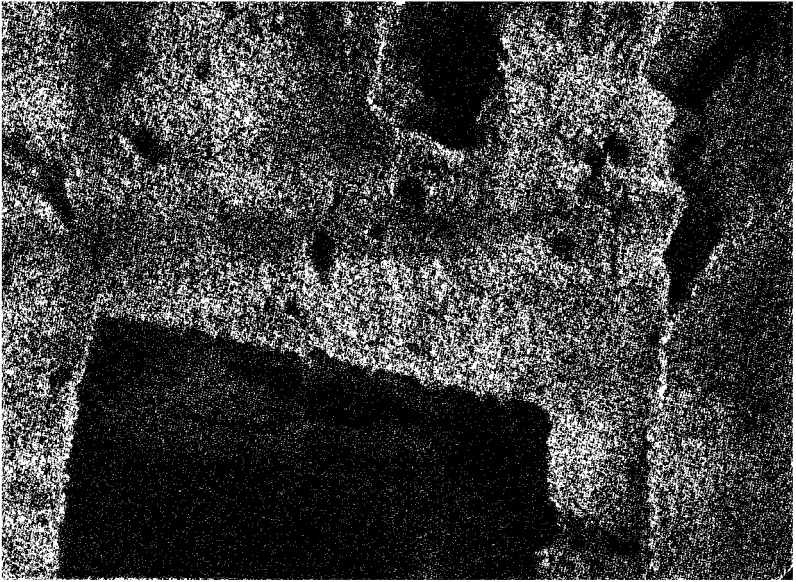
سنگ يك بارچه عظیمی است که سلاطین آن عهد شرح پیروزی خود را بر آن می نگاشتند و فرنگی ها Stèle گویند .

(۴) Sheil (شرح ستون پیروزی در شیخان) .

آنها و حمله‌ای که بجانب جنوب کردند مسبب حرکت لولویها سمت بین‌النهرین شد چنانکه مذکور افتاد طایفه گوتی آرزو مند تسلط بر دشت بین‌النهرین بودند و چون بر نارام سین غالب آمدند بفتح خود اطمینان حاصل کرده چند سال بعد شروع بمهاجمه نمودند نخست همسایه جنوبی خود یعنی لولویی‌ها را ضربتی هولناک زدند ولی در شهر زور نایستاده فروتر رفتند. در این وقت پادشاه آگاد شارکالی شاری نام داشت (Sharkali Sharri) که نوه نارام سین بود (۲۷۱۱ - ۲۶۸۸) ق . م . دلیرانه برای جلوگیری از این سیل پیش آمد در یکی از سالنامه‌های این پادشاه اشاره بشکر کشی ضد گوتی‌ها مسطور است .

در سالنامه دیگر گوید : « من پادشاه گوتی را که شرک نام داشت اسیر کردم » ولی پادشاه آگاد نتیجه‌ای نگرفت و خود شکار گوتیان گردید اندک زمانی بعد از وفات او همای استقلال از بلاد بین‌النهرین پرواز کرد و هرج و مرج عظیمی پیش آمد برای شناختن احوال این دوره عبارت ذیل را که یادگار آن زمان است باید با تأمل نگریست که گوید : « پادشاه که بود که پادشاه نبود ؟ » یعنی کسی نمیدانست پادشاه او کیست و کسی نبود که دعوی پادشاهی نداشت (۱) در این عصر دولت بابل و ایلام هردو در زیر سیل مهاجمین گوتی مستغرق شدند (از ۲۶۲۲ تا ۲۵۰۰ ق . م .)

هجوم طوایف گوتی به بین‌النهرین نخستین هجومی است که تاریخ آسیای غربی قدیم ذکر آنرا باقی گذاشته است . از اسناد موجود پیداست که گوتیان مردمی وحشی و سخت دل بوده و ولایت آباد بین‌النهرین را غرقه خون و طعمه آتش کرده‌اند نویسندگان متأخر در کتیبه‌ها بسی نفرین و



غار کرفتو از معابد قدیم زاگروس
(در خاور سقز)

لعنت بر این طایفه فرستاده و از ظلم آنان نالیده‌اند مثلاً گفته اند: این طایفه دشمن خدایان بودند و سلطنت سو مر را بکوهستان نقل دادند و تخم خلاف و فساد را در این سرزمین پراکندند (۱) در نظر بابلیان که مردمی قانون شناس و نظم دان بودند بدترین چیز بی سلطانی بود از این جهت در حق گوتیان نوشته اند که این قوم رئیس و پادشاهی نداشتند مگر پس از آنکه برین النهرین مسلط شدند (۲) گویا علت اینکه بابلیان معتقد بوده اند که آن قوم سلطان نداشته اند آنست که چنانکه گفتیم در آغاز حمله رئیس آنان بدست **شارکالی شاری** پادشاه بابل کشته شد و با وجود از میان رفتن سردار خود از حمله باز نایستادند.

اما در باب توحش آنان میتوان گفت که خالی از صحت نیست زیرا که در زمان فرمانروائی آنان بر بابل، سلسله اسناد سیاسی و اقتصادی قطع شده است معلوم میشود در این شئون اختلالی رخ داده است. علت سرازیر شدن گوتی‌ها به بین النهرین ممکن است فشاری باشد که از جانب شمال و مشرق از طرف قبایل **هندو ایرانی** بر آنها وارد میشده است.

از تاریخ تسلط گوتیها بر بابل زمین اطلاع بسیاری در دست نداریم مگر نام پادشاهان آنها که در دو فهرست مندرج است. میان این دو فهرست اختلاف بسیار است چون بسی از این پادشاهان در مدت سلطنت مساوی هستند شخص تعجب میکند و از صحت فهرستها بشک میافند نکته دیگر که از این فهرستها برمیآید انقلاب و آشوب آن سرزمین است زیرا که مدت

(۱) Thureau Dangin پایان تسلط گوتیان (مجله آشورشناسی جلد نهم).

(۲) مجموعه خطوط میخی چاپ اکسفورد.

پادشاهی اکثر این سلاطین کوتاه بوده است مطابق نص یکی از این فهرستها مدت تسلط کوتی ها ۱۲۴ سال بوده ولی فهرست دیگر مصرح است که ۱۲۵ سال و ۴۰ روز پادشاهی رانده اند اگرچه قاعدتاً نمیتوان در صحت حساب دبیران بابلی شك کرد ولی چون اجزاء فهرست را جمع میکنیم بیش از ۹۱ سال و ۴۰ روز میشود معلوم نیست علت این تفاوت چیست ؟ از این رو آشکار است که هنوز اطلاعات بسیاری میتوان راجع باحوال کوتیان بدست آورد . در پایان عهد تسلط کوتی ها نفوذ تمدن نیرومند بابلی در آن قوم مؤثر افتاد و در واقع بابلی مآب شدند ظاهراً دبیران بابلی که آن فهرستها را جمع کرده اند این سلاطین اخیر را جزء کوتی ها شمرده اند و تفاوت فهرست ها از این جهت است .

صورت فهرست اول (۱)

Irnat	ایمتا (که اسم صحیح او ایم بیات است)	سال	۳
Ingishu	این گیشو	»	۶
Kikillagab	کی کی لگب	»	۶
Shulme	شولمه	»	۶
Elulumesh	الولومش	»	۶
Elimabakesh	الی ماباکش	»	۵
Igeshhaush(۴)	ایکش هوش	»	۶
Irlagad	ایر لگب	»	۱۵
Ibate	ایباته	»	۳

larla	یارلا	۳ سال
Kurum	کوروم	» ۱
.... nedin		» ۳
.... rabum		» ۲
lrarum	ایراروم	» ۲
lbranam	ایبرانوم	» ۱
Hablum	هابلوم	» ۲
Puzur .Sin	پوزورسین - پسر هابلوم	» ۲
larlaganda	یارلاساندا	» ۷
....	» ۷
Tirrgan	تیررگان	۴۰ روز

پایتخت کوتی‌ها را شهر آرپها نزدیک کرکوک دانسته‌اند و این درست نیست سبب اشتباه آنست که کوتی‌ها بعد از تصرف شهر سیپار نزدیک بابل مجسمه آنونیت Anunit خدای آنجارا بشهر آرپها نقل کردند این اشتباه از سوء ترجمه کتیبه نابوناید است که در قسطنطنیه است بعضی پایتخت آنان را سوبارتو (آشور) دانسته‌اند .

در آثار قدیم بابل کنیزکان کوتی نژاد را ستوده‌اند و آنها را مامروتی Mamrouti خوانده‌اند که بمعنی صاحب بشره یا موی روشن است از این حیث با زنان سومری و آکادی تفاوت کلی داشته‌اند .

راجع بدیانت کوتی‌ها اسناد بسیاری دربین نیست یکی از سلاطین کوتی موسوم به لاسیراب کتیبه‌ای بخطوزبان آکادی گذاشته‌ و از خدای گوتیوم و ایشتاروسین خدایان بابل درخواست کرده که آن کتیبه را از

فصاد نگاهدارند. (۱)

از زبان کوتیها چیزی معلوم نشده است جز اسم چند پادشاه که مذکور شد پرشایل Père Sheil که یکی از اساتید باستان شناسی است از تحقیق در این اسماء استنباط کرده است که گوتیان سامی نژاد نبوده اند و از همقایسه با سایر آثار می توان گفت که گوتیان از طوایف آزیانیک بوده اند یعنی نخستین موجی از مهاجرین مرکز آسیا که آثارشان بدست آمده است عجب این است که بعضی از بلاد بابلستان در عهد سلطه این طایفه رونق و آبادی بسیار یافته است گوتیها حکام بابلی را (که بزبان بابلی ایشکو گویند) بشرط اطاعت بر جای گذاشته اند. یکی از این ایشکوها که حا کم شهر او Umma بوده گوید : در عهد سلطنت ۳۵ ساله سیوم Sium پادشاه کوتی ولایت مادر خصب نعمت بود (۲).

از آثار پیداست که یکی از پادشاهان این طایفه که نامش مذکور شد یعنی لاسیراب Lasirab مقداری اسلحه نذر خدای خود کرده است و این تقلیدی از رسم قدمای بین النهرین است. در موزه لوور قطعه سنگی است از دوره سلاطین سلسله نخستین بابل (۲۰۰۰ سال ق. م) در پشت این سنک کتیبه مبسوطی دیده میشود حاکی از تسخیر ولایت آرپها که جزو کشور گوتیها در سرحد شرقی بوده است. اسنادی که معروف به الواح کرکوک است در مکان شهر باستانی آرپها بدست آمده که محل مستحکم گوتیها بشمار میآمده در مشرق کشور آشور (۳)

(۱) Wenckler مجله آشور شناسی لایپزیک. (۱)

(۲) Sheil, une nouvelle dy nastie sumero - accadienne.

(۳) D r G. Conteneau Manuel d' Arch. Or.

بنا بر جدولی که در شهر نیپور Nipur کشف شده بزرگترین پادشاه
گوتی آنری داپی زیر Enridapizir نام داشته و قلمرو خویش را وسعتی
فوق العاده داده است .

آخرین پادشاه گوتی تیریگان چهل روز بیشتر سلطنت نراند بدست
او تون Legal Outon پادشاه شهر ارخ (سومر) از پای درآمد (۱)
و بعد از ۱۲۵ سال دست گوتی ها از بابل کوتاه شد پس از بازگشت این قوم
بکوهستان خود چیز بسیاری از آن ها شنیده نشده است در نتیجه انقراض
دولت گوتی در ناحیه زاگروس ملوک الطوائف پیدا شدند و در بابل و ایلام
نیز امراء جزء استقلال یافتند . نام اکثر این دول کوچک جدید را که از
تجزیه سلطنت گوتی پدیدار گشت میدانیم زیرا که بواسطه کتیبه های سارگن
سابق الذکر با بعضی از آنها آشنا هستیم در اینجا نام چند قسمت را ذکر
می کنیم .

در شمال در دامنه سلسله زاگروس اوریلوم (اریل فعلی) بود .
در جنوب اریل دولت شیموروم (آلتون کوپروی فعلی) نزدیک زاب
کوچک قرار داشت در جنوب آن ناحیه هارش بود که فعلاً در جای کرسی
آن قریباً ایست بنام توزخرمانلی . در کوهستان شرق کرکوک ولایت کیماش
مجدداً طغیان کرد بقایای طایفه لولوبی نیز مجتمع شده در گنهر Ganhar
شورش کردند (۲) .

در جنوب آنجا ولایت مرهشی Marhashi یا برهشی Barhashi

-
- (۱) در جنوب دریاچه زره بار کردستان شهری بنام تیریگان وجود داشته است
(Biller beck سنجاق سلیمانیه ص ۶۳)
(۲) درین گهواره و کردند (کرمانشاه) قریباً ایست که آنرا کنهر گویند .

باردیگر طغیان آشکار کرد. گویا شوش هم مدعی استقلال شد. در شمال شرقی کشور ایلام ولایتی بنام آنشان مستقل شد و این همانست که آنزان نیز خوانده اند و کورس کبیر خود را پادشاه آنجا نیز گفته است محل آنرا نزدیک پاسارگاد گمان میبرده اند ولی فعلا ممسنی و کهگیلویه را نشان میدهند.

در سیماش (کوهستان بختیاری) نیز امیری بنام سیر استقلال یافت. پادشاهان بابل برای اینکه ولایات شرقی را مجدداً باطاعت آورند بجنگهای متمادی و دسائس سخت دست زدند. پادشاه بابی که دولت کوتی را پایان آورد خود بدست شخصی (اورنامو) Urnammu نام مغلوب گردید (۲۲۹۰ ق.م) این شخص مؤسس سومین سلسله پادشاهان اور است

سومین سلسله پادشاهان اور

جانشین اورنامو شولگی Shulgi نام داشت که یکی از جهانگشایان معروف قدیم محسوب است (۲۲۷۲-۲۲۲۶) شولگی پس از جلوس بتوسعه کشور خود همت گماشت و ولایات استقلال یافته مذکور را باطاعت آورد. ما آن قسمت را که مربوط بخاک کوهستان زاگروس است از فتوحات او نقل می کنیم.

در سال هفتم سلطنتش موفق شد که مجسمه خدای ستاران را بمعبد در Der (بدره) باز آورد. در سال هشتم مجسمه خدای نوموشدا Numushda را بولایت گزالو (مشرق دجله) پس داد. دلیل قدرت و تسلط این پادشاه آنست که در هیچیک از شهرهای بابل انقلابی که عادتاً در هنگام نقل و انتقال مجسمه خدایان رخ میداد حادث نکشت.

پس از آن شولگی بفتح ممالک شرق و شمال پرداخت از بدره کنونی يك منزل فراتر رفته بولایت مرهشی Marhashi رسید و دختر خود را بایشکوی (والی) آتجاداد (سال ۱۴ سلطنتش) در سال بیست و دوم ولایت گنهر را بیاد تاراج داد و شروع بدست اندازی بولایت لولوبی کرد. دولت شیموروم (زاب سفلی) و ولایت هارش را در سال ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ سلطنتش مسخر کرد بعد از این پیشرفت ها، شولگی شروع بحمله باموراء کوهستان زاگروس کرد.

در سال ۲۸ سلطنتش ولایت آتشان را گرفت و بادادن دختر خود بایشکوی آنجا (لی بوم) نام وی را از مطاوعان خود ساخت. فقط در این ناحیه دولت سیماش Simash که تحت حکمرانی تازیتای اول (Tazita(i) بود ظاهراً دست نخورده ماند (۱)

آنگاه شولگی بجانب شمال روی نهاد دولت شیموروم را برای سومین نوبت در سال سی ام سلطنت خود ویران کرد و در سال بیست و نهم و سی و یکم پادشاهی خویش دوباره و سه باره ولایت گنهر را بیاد غارت داد چون در این فاصله دولت آتشان باستظهار تازیتا پادشاه سیماش عصیان کرده بود شولگی در سنه ۳۲ پادشاهی خود، بدانجا روی نهاد ولی گویا پیروزی نیافت (۲).

در سالهای آخر سلطنتش چون سکنه دوردست کوهستان گردستان باطاعت باقی نمانده بودند شولگی مکرر لشکر بانجا برد و تا سال ۴۴ سلطنتش نواحی شیموروم و شاشروم و اولویوم و گنهر و اوریلوم و غیره

(۱) Sheil Mém . XXIII, IV

(۲) C . E Keiser اسناد منتخبه معابده ساسله اور

ر چند بار بدست چپاول داد. اما شوش و باقی نواحی خوزستان همچنان از اوایل سلطنت بدست شولگی افتاده بود و وی در آنجا معابدی برای خدایان ایلام ساخت (۱).

بقدری قدرت این پادشاه استوار بود که هنگام وفات او انقلابی رخ داد و پسرش بورسین Bur-Sin بسطنت نشست درعهد این پادشاه فقط نواحی مرکزی زاگروس شورید و او مجدداً آنجا را باطاعت آورد و در کرکوک يك نفر والی با اختیارات کافی گماشت موسوم به هون هونی - Hun huni و آرامش در آن صفحات برقرار شد.

در زمان جانشین او گیمیل سین، ولایت لرستان فعلی آرام بود و تجارت لاجورد از مشرق ایران تا بین النهرین فعلی جریان داشت، گیمیل سین برای تحکیم قدرت خویش نواحی منقلب کردستان را بدست امیری توانا داد موسوم به وردنر Varad-Nannar و علاوه بر ولایت گنهر و همازی که ملک آن امیر محسوب میشد حکومت نواحی اریل و ایشار و فرمانفرمائی طایفه سو بار تو و سرزمین کرده Karda را با تفویض کرد (۲) محض اختصار از ذکر کشمکش های دول بابل و ایلامی و دست اندازیهای سلاطین آنها بکردستان و لرستان صرف نظر میکنیم و از عهد قدرت سلاطین اور يك باره بسال ۱۷۵۰ قبل از میلاد میآئیم که دوره حکمرانی کاسی ها بر بابل از آن سال شروع میشود. در این فاصله پنج قرن

(۱) برای تفصیل رجوع شود به (Sheil Mém . XIV, ۲۲)

De Mecquenem Mem. VII, ۹۴

(۲) Thureau Dangin (مقاله درمجله آشور شناسی فرانسه جلد پنجم تحت عنوان يك کتیبه از ارادنر. از سال ۱۸۹۸ تا سال ۱۹۰۲) این نخستین جایی است که لفظی شبیه به (ک. ر. د) پیدا شده و حدساً آنرا با کرد یکی میدانند

که حذف کردیم قدرت یافتن همورایی قانون گذار معروف بابل که در سال ۱۹۴۷ بتخت نشست و جنگ های او با اهالی کردستان و لرستان و نبرد او با ریم سین پادشاه ایلام قابل ملاحظه است .

کاسی

بعد از لولوبی ها و گوتی ها طایفه بزرگ و مشهوری که از کوهستان زاگروس می شناسیم قوم کاسی است که مثل گوتی ها مدتی بر بین النهرین سلطنت رانده اند و در احوال آنجا تأثیر فوق العاده کرده اند چنانکه میگویند نفوذ این قوم در بابل بیش از سایر واردین است . مکان اصلی کاسی ها نامعلوم است آثار موجود حاکی است که از مرکز کوهستان زاگروس برخاسته از معابر شمال ایلام وارد بین النهرین شده اند در حدود ۲۴ قرن پیش از میلاد نام مکانی را در شمال ایلام میبینیم که آنرا کاشن میخوانده اند چون بسیار دور بنظر میآید که در آن عهد بعید طایفه کاسی معروف در سرزمین لرستان بوده باشند ناچار باید بگوئیم که محل مزبور کاشن نام داشته و قوم کاسی بعد از دخول بانجا از اسم محل برای خود نامی اختیار نموده اند و بعد با وجود ورود اقوام دیگر و آمیخته شدن با آنها اسم اصلی را نگاهداشته اند .

دانشمندان ، زبان کاسی ها ، یعنی توده مردم آنجا را ، از سلسله زبانهای قفقازی محسوب میدارند چنانکه گفتیم مراد از زبان قفقازی لغت بومیان کوهستان زاگروس است قبل از ظهور طوایفی که شکی در آریائی بودن آنها نیست مثل ماد و پارس و غیره . یکی از دبیران بابلی فهرستی از لغات کاسی جمع کرده و معنی آنها را بزبان آکادی در پهلوی آنها نوشته است مطابق شکل

اکثر این الفاظ و خاصه اعلام آن، معلوم میشود که زبان آنها قفقازی بوده و خیلی نزدیک بزبان ایلامیان بشمار میآمده است. فهرست دیگری هم در دست است که معنی اعلام پادشاهان کاسی را بزبان آکادی معین نموده و بسیار سود مند است زیرا که نام خدایان کاسی را هم که در ترکیب اسماء سلاطین آمده از آن معلوم توان کرد (۱) معلوم میشود پیش از آنکه کاسی ها بیابل هجوم آورند نام چند تن از خدایان بابل را بکار برده اند ولی بسیاری از نام خدایان آنها صریحاً منشأ قفقازی دارد مثل :

شپاک که همان مردوک بابل است Shipak = Marduk

سه که همان شمش بابل است Sah = Shamash

هوذا که همان اداد بابلیان است Hudha = Adad

هر به که اوراعین آنیل بابل دانند Harbe = Enlil

اما خدایان دیگر هم داشته اند که مبداء آنها معلوم نشده است مثل کاششو Kashshu که آن طایفه خود را باو منسوب دانسته اند گویا این خدای طایفگی هم نام قفقازی داشته و بعد از ورود قوم بزمین کاشین نام آنجا را باو داده اند .

از جهات بسیار ارتباط کاسی ها را با اقوام هند و اروپائی میتوان تصدیق کرد من جمله پرستش اسب بعنوان مظهریت الهی. زیرا که این اعتقاد در بابل قدیم نبوده بعد از دخول کاسیها در آنجا متداول شده است بالعکس سایر طوایف هند و اروپائی آنرا داشته اند پس میتوان گفت کاسی ها علاقه ای با قبایل هند و اروپائی که در این عهد ساکن شمال جزیره و آسیای صغیر

(۱) H. W. Rawlinson کتبه های میخی در آسیای غربی جلد پنجم ص ۴۴

بوده‌اند مثل هیتی ها و میتانی ها و غیره داشته‌اند. شاید هیگسسی های مصر هم که دولت فراعنه را برانداختند با آنان بی ارتباط نبوده‌اند. (۱)
از نام بعضی خدایان کاسی پیداست که روابط خاصی میان آنها و نژاد هند و اروپائی وجود داشته است.

سورپاش خدای کاسی مسلماً با سورپای هند یکی است خدای آفتاب همان است که یونانیان هلیوس میگفته‌اند و در فارسی هورگویند ماروتاش همان ماروت هندی است.

بورپاش خدای طوفان همان بورپاس یونانی است.

از این نکات آشکار است که قوم کاسی مرکب از طوایف گوناگون بوده‌است و در زمان قدیم جماعتی از اشراف هند و اروپائی بر آنان سلطنت میکردند ولی توده اصلی قفقازی بوده‌اند و زبان خود را برزمامداران آریائی تحمیل کرده‌اند. چنانکه از زبان اصلی هند و اروپائی جز چند اسم خاص چیزی برای آنها باقی نمانده است.

از آثار نفوذ هند و اروپائی در طایفه کاسی یکی لفظ بوگاش است (بغاش) که بمعنی خداست. این کلمه در زبان اسلاو بوگو (بغو) و در زبان فروغیه (فریژی) باگایو است و در فرس قدیم بگ شده چنانکه در لفظ بغداد و بعبور (بففور) و (آذر فروغ بگ) و غیره باقی است و در القاب پادشاهان ساسانی بمعنی خداوند و خداوندگار آمده است. یکی از اسامی سلاطین کاسی اندابوگاش Indabougash است جزء اول این اسم لفظی است

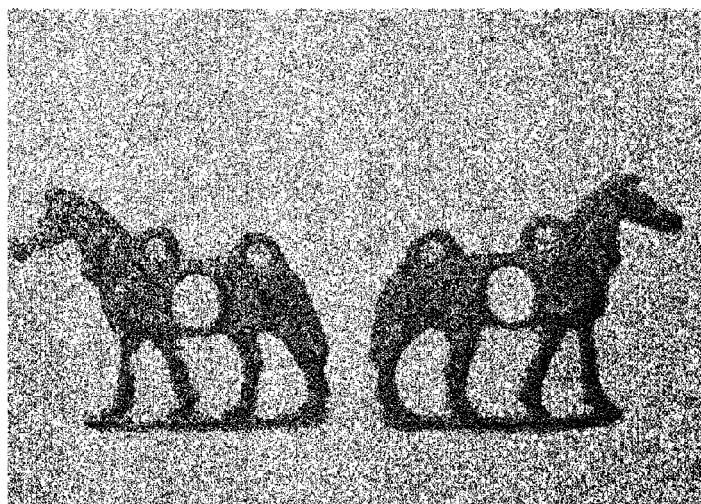
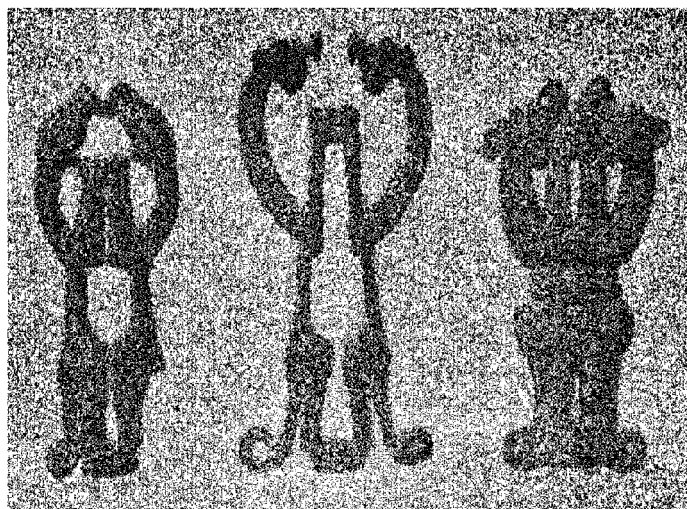
(۱) ستایش اسب و احترام فوق العاده آن در کتاب‌های هند موجود و قربانی

اسب از اعظم قربانیا محسوب میشده است و در کتاب آریائیهائی است که بهند تاخته‌اند در حدود ۱۵۰۰ ق م.

ایرانی که در کلمه انتافرنس Intaphernes (که یونانیان نقل کرده اند)
باقی است جزء دوم همان کلمه بوگاش بمعنی خداست .

همچنین در اسامی پادشاهان کاسی ریشه های ایرانی می یابیم مثل
آرتاتمه Artatama، شوترنه Shoutarna، توشرته Toushratta بنابراین
در قوم کاسی دوزبان رواج داشته است یکی متعلق بتوده که از ریشه
قفقازی بوده و دیگر متعلق بدستگاه پادشاه و اشراف که از ریشه هند و
اروپائی و ایرانی بوده . در عهد قدیم شواهد بسیار داریم که يك عده قلیل و
فعالی بر قوم بزرگی غالب آمده و طبقه ممتاز شده و لغت خود را بعنوان
لفظ قلم و سخن درباری بر ملت تحمیل کرده اند چنانکه گوتی ها در سومرواگاد
مدت يك قرن تسلط داشتند و هیکس ها در مصر چند قرن قدرت یافتند
بلکه میتوان گفت که این مطلب بحدی تکرار شده که در تمدن عتیق آسیای
غربی قانون طبیعی بحساب می آید و کمتر قومی را می بینیم که جز این باشد .
خواه بطور هجوم و غلبه خواه بانفوذ تدریجی و ملایم ، اقوام خارج حکومت
کشورها را در دست میگرفته اند . مثال آن در عهد جدید غلبه عرب بر اکثر
ملل آسیای غربی و مرکزی و افریقا است و تسلط مغول همچنین بر اقوام
تمدن آسیائی در عهد قدیم این طبقات ممتاز و غالب آثار نفوذ خود را در
اصطلاحات دینی و نام پادشاهان و خدایان باقی می گذاشته اند و توده خلق
بهمان رسوم عتیق خود وفادار می مانده اند . (۱)

در اینکه اختلاط طوایف هند و اروپائی و قفقازی در کجا صورت
گرفته است علماء بحث ها کرده اند بعضی بر آنند که قبل از دخول بلرستان
فعلی امتزاج در فلات ایران صورت گرفته و کاسیها ممزوجاً وارد لرستان



از اشیاء مفرغی لرستان

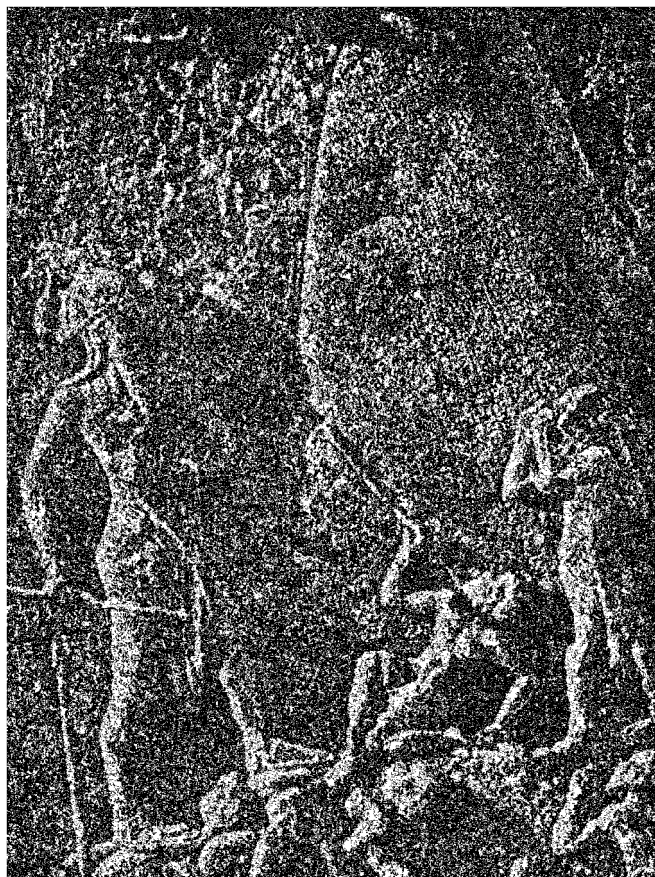
شده‌اند بعضی معتقدند که اختلاط در ارض لرستان واقع گردیده است، حدود قلمرو کاسی‌ها درست معلوم نیست یکی از اعقاب سلاطین کاسی کتیبه‌ای دارد و مدعی است که ولایت گوتی و پادان و آلمان (ناحیه حلوان) جزو قلمرو آنان بوده است هزار سال بعد از این تاریخ پادشاه آشور شلمنصر لشکر بولایت نمری که در جزء لولوبی بود برد در آنجا حاکمی دید که او را یانزو میخواندند و این لفظی است که عادتاً کاسی‌ها بحکام خود خطاب میکرده‌اند در کوهستان شرق و شمال بابل نام قوم کاسی تا عهد پیدا شدن یونانیان هم باقی بوده و مورخان یونان اسم کیسیان و کوسیسان را ذکر کرده‌اند . در تواریخ فارسی قوم کوش مشهور است از سرگذشت قوم کاسی آنچه اهمیت دارد حمله آنان ب بابل است که مثل گوتیها بر این کشور چیره شدند ولی فرق است میان حمله این طایفه و هجومی که از گوتیان شرح دادیم چنانکه گفتیم گوتی‌ها بقهر و غلبه وارد بین‌النهرین شدند ولی کاسی‌ها روش دیگر گرفتند که نفوذ ملایم باشد . در آغاز کار حمله سخت بردند و بابلیان آنها را عقب راندند بعد تدریجاً وارد بابلستان شده اهالی را با خود مانوس کردند و زمام مهمام را بدست آوردند تفصیل آنکه چون نخستین سلسله پادشاهان بابلی که همورابی معروف هم یکی از آنان بشمار است بدست قوم هیتی انقراض یافت ، در بلاد جنوب بین‌النهرین سلاطین کوچک حکمرانی کردند و با اینکه سلسله دوم بابلیان روی کار آمدند کاسی‌ها از ضعف بابل آگاهی داشتند و طمع در آن مراکز آباد بستند در ۱۸۹۶ (ق . م) سمسوایلونا Samsu- Iluna پادشاه بابلی مهاجمین کاسی را دفع کرد ولی کاسی‌ها دست از نقشه خود برنداشتند از این تاریخ تا ۱۵۰۰ سال نام کاسیها را در الواح و اسناد بابلی می‌بینیم که فلاح و دروگر و صاحب

مسافر خانه بوده اند^(۱) پس رفته رفته داخل بابل شده و آشنائی پیدا کردند تا ۱۷۴۹ ق. م. که پادشاه کاسی موسوم به **گاندش** بکلی دولت بابل را منقرض کرد و خود بسطنت نشست و تا ۱۷۳۴ حکمرانی کرد از این سلطان کتیبه ای باقیست که خود را پادشاه اقالیم اربعه عالم خوانده است شانزده سال سلطنت کرد و خود را وارث سلاطین بابل معرفی نمود. از عهد تسلط کاسی ها بر بابل که ۵۷۷ سال دوام داشته کتیبه مفصل و منظمی در دست نداریم از این جهت تاریخ بابل و ایلام در این شش قرن بسیار تاریک مانده است. چندین نفر از پادشاهان کاسی را می شناسیم معروفترین آنها **اگوم کاک ریم** Agum Kak rime است او بلادی را که سابقاً قوم هیتی از دولت بابل منتزع کرده بود پس گرفت^(۲)

محض اختصار از ذکر اسامی پادشاهان کاسی خودداری میشود. در سال ۱۱۷۱ قبل از میلاد پادشاه معروف ایلام **کوتیر ناحوته** Kutir nahluunte رو ببابل نهاد آخرین پادشاه کاسی را مغلوب و دولتشان را منقرض کرد این کوتیر ناحوته پسر شوتروک **ناحوته** است پدر و پسر ببابلستان تاخته و در شهر **سپار** ستون فیروزی **نارام سین** را یافته بایلام بردند همچنین سنگ بزرگی که قوانین **همورابی** بر آن نقش شده در آنجا دیده بشوش بردند بفرمان او قسمتی از متن قانون همورابی را حک کردند تا در جای آن کتیبه ای بنام او بنویسند ولی این کار انجام نیافت. این کوتیر ناحوته برادری داشت موسوم به **شیلهاک اینشوشیناک** که پس از او بتخت ایلام نشست از سال ۱۱۵۱ تا ۱۱۶۵ پادشاهی ایلام و بابل و کاسی با او

(۱) A. Ungnad (Die Kassiten)

(۲) تاریخ باستانی خاور نزدیک تألیف مستر هول



ستون فیروزی نارام سین

بود و بی شبهه بزرگترین تاجدار ایلام بشمار است در عهد او ایلام بذروه تعالی سیاسی و تجاری رسید در فهرست مبسوطی که از فتوحات او باقی است نام اکثر نقاط لرستان و کردستان فعلی مثل بلاد قدیمی که در محل شهرزور آلتون کوپر و وحلوان وغیره واقع بوده مذکور است در ۱۱۵۴ ق. م سلطنت آشوریان پادشاه آشور را بیابان آورد از سمت مشرق دولت او بحوالی تخت جمشید فارس رسید الواح سفالی بنام او در ممسنی کشف شده است (۱) تمام ناحیه شرقی دجله نازاب سفلی در دست او بود در ۱۱۵۰ فوت شد و پس از او ایلام دچار انحطاط فاحش گردید.

چون تاریخ دولت های ایلام در حاشیه مطلب ما واقع میشود فقط تا حدی که در روشن کردن تاریخ کوهستان زاگروس بمامد میکند مطالبی از آن نقل کرده و میکنیم. برای تاریخ مبسوط ایلامیها از آغاز تا انجام کتب مشروح در دست است.

(۱) Herzfeld. De Mecquenem Fouilles de Suse
Ra XIX (۱۹۲۲)

فصل دوم

روابط هند و اروپائیان با آشور و ایلام

تا اینجا سعی ما بر آن مقصور بود که احوال ساکنان کوهستان زاگروس را بطوریکه در اسناد بابل و ایلام و غیره بدان اشارت رفته است دسته بندی و آشکار کنیم معلوم شد که از هزاره سوم پیش از میلاد بلکه قبل از آن مردمی در سراسر این کوهستان میزیسته اند که زبان و دین غربی داشته اند ولی کسی از منشاء آنها آگاه نیست فقط از روی لغات موجوده ثابت شده است که سامی نژاد نبوده اند اما کی و در نتیجه چه حوادثی از نقاط دوردست آسیا باین کوهستان آمده اند؟ معلوم نیست. جمعی از فضلا آنها را آزیاتیک خوانده اند و برخی از نژاد آریائی دانسته اند و عاقبت چون هنوز سند مثبتی بدست نیامده است اسمی بر آنها اطلاق کرده و آنها را قفقازی نام نهاده اند یعنی ساکنان سلسله جبال که منتهی بقفقاز میشود این تسمیه از روی ناچاری است و از آن بهتر عنوان اقوام سلسله زاگروس است که بمعنی بومیان این جبال باشد.

از تحقیق احوال آنها معلوم شد که اکثر آن قبایل مخلوطی از یک نژاد بومی و عناصری هند و اروپائی بوده اند و این اختلاط در قبیله کاسی بیشتر آشکار است. حال در این قسمت کیفیت ظهور دسته دیگر از اقوام زاگروس را بیان میکنیم که هند و اروپائی بودن آنها مسلم است.

محققین تواریخ قدیم بتجربه دریافته اند که یکی از علل عمده مهاجرت اقوام از مکان خود بجای دیگر خواه صورت پناهندگی داشته باشد خواه عنوان هجوم و حمله ، آنست که قوم دیگری از پشت سر بآنها فشار آورده و آنان را مجبور بجلو رفتن کرده است . درباب گوتی ها و کاسی ها رأی اکثر فضلاى باستان شناس بر این است که اقوام دیگری آنانرا جلو رانده و بین النهرین رسانده اند والا خود بخود از مکان طبیعی خویش بجائی نمیرفتند . مخصوصاً در حق کاسی ها این حدس بیشتر صادق است چه دوره آنها مقارن پیدا شدن قوم تازه ایست در فلات ایران که آنان را هند و اروپائی مینامند هند و اروپائی ها در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد با دلاوران و آسواران سلحشوری که داشته اند از میان دشتهای ترکستان و صحاری شمال قفقاز و بحر خزر برخاسته وارد فلات ایران شده اند و بدو شعبه انقسام یافتند جماعتی بطرف جنوب شرقی رهسپار شده داخل هند گشته بومیان آنجا را باطاعت آورده زبان تازه رایج کردند که آنرا سانسکریت می نامیم شعبه دیگر که قدری کوچکتر بود راه مغرب فلات را پیش گرفته با ماکن کاسیها نزدیک گردید و با آن طایفه آمیزش یافت بعدی که پرستش خدای آفتاب - سوریا Surya و خدای طاعون ماروت Marut و خدای طوفان بوریا Burya را بمردم کاسی دادند و استفاده از اسپ را که بهترین وسیله جنگ است بجای گاو و خر بانان آموخت .

مهاجمین هند و اروپائی با کشوری پهناور مواجه شدند که اقوام بسیار از اقارب دور خودشان در آنجا سکونت گزیده و قرنهای کامرانی داشته بر ممالک همجوار فرمانروائی کرده بودند مقصود اقوامی است که آنها را قفقازی نام دادیم و یک وقتی تمام فلات ایران را در دست داشته اند زیر

که زبان آنان بزبان تامیل Tamil هندی شباهت تام دارد و ناچار باید از راه فلات ایران با هند مربوط بوده باشند. هنگام ورود هند و اروپائیها وضع مغرب ایران و بلاد مجاور از اینقرار بود:

در سرحدات شمالی ایلام ولایتی بود بنام الی پی Ellipi که شامل کوه ها و دره های شمال شرقی بدره فعلی که آنرا (در) میگفتند بود و تا شهر فعلی نهاوند میرسید حتی از طرف شمال حدآن شاهراه بین بابل و همدان بود در شمال الی پی بقایای طوایف کوتی و کاسی مقام داشتند و طایفه لولوبی کماکان در دشت حاصلخیز شهرزور اقامت داشت. در اسناد قدیمه گاهی نام ولایتی برده شده است که آنرا نمری میخوانده اند و محل آنرا در قسمت علیای دیاله میدانسته اند ولی حقیقت امر آنست که لفظ نمری Namri اصطلاح آشوریان است و بر مستملکات جنوبی خود اطلاق میکردند چنانکه پس از تسخیر شهر زور ولایت لولوبی را زاموا یا مازاموا خوانده اند در جنوب و جنوب شرقی دریاچه ارومیه ولایت مانائی گسترده بود.

در مغرب آن دریاچه محلی بود که پارسوا یا پارسواش خوانده میشد [شعبه پارس از قوم هند و اروپائی درحین جابجا شدن در خاک ایران منزلهای چند عوض کرده اند تا عاقبت در ایالت فعلی فارس قرار گرفته اند نخست منزل آنان همین جا است در مغرب دریاچه ارومیه پس از آن بجنوب شرقی لرستان فعلی رفته دولتی تشکیل دادند که قداما آنرا پارسووش نامیده اند از این محل خود را بفارس رسانیدند].

این نقاطی که ذکر شد بعلاوه آمادا (در حوالی سقز و بانه) سندهای محکمی بودند که سلاطین آشور را از دست اندازی بداخله فلات ایران منع میکردند و چنانکه بتفصیل خواهیم گفت در این میدانها بسی خون ریخته

شد تا طایفه ماد به تشکیل دولت قاهری توفیق یافت اما سایر نقاط آسیای غربی مقارن آمدن هند و اروپائی ها در چه حال بودند؟ شکی نیست که بومیان قفقازی در آسیای صغیر و اناطولی نیز مسکن داشتند. دلاوران هند و اروپائی به تسخیر جبال زاگروس اکتفا نکرده جلوتر رفتند و در اناطولی بومیان را تحت استیلای خویش در آوردند نتیجه تاخت و تاز آنان تمرکز یافتن قوایی در شهر **بغاز کوی** فعلی بود که پاتخت دولت قادری بنام هیتی گردید. این دولت روزگاری بر بابل هم مسلط شد و تا قرن ۱۳ قبل از میلاد سلطنت آن در دست سلاطین هند و اروپائی باقیماند در این وقت طایفه بنام اقوام آریائی دولت هیتی را بر انداخت و استقلال مضر را هم تهدید کرد و واقعه مهم دیگر که از هجوم طایفه هند و اروپائی پیدا شد تشکیل دولت **میتانی** بود در قسمت بالای دجله و فرات (در حدود قرن شانزدهم ق. م) اشراف هند و اروپائی مردم آنجا را تحت استیلای خود گرفته دولتی برومند تشکیل دادند. نام این پادشاهان خیلی نزدیک اسامی هندی است خدایانشان اسامی هندی و ایرانی دارند مثل **آندرا - وارونه - میترا Indra-Varouna-Mithra** و همچنین خدای دیگر با اسم **ناساتیا** دارند (**Nasatya**) جنگجویان میتانی را ماریا میخواندند که در سانسکریت بمعنی پهلوان است اعدادی که میتانی ها بکار می برده اند هند و اروپائی بلکه سانسکریت است. ولی توده مردم که قفقازی نژاد بودند زبان و خط خود را بر فرمانروایان هند و اروپائی خود تحمیل کردند چنانکه پس از انقراض دولشان مختصر اثری از فرهنگ هند و اروپائی باقی ماند.

هنگامیکه فراغه مصر که تومس نام داشته اند پی در پی بشمال سوریه تاخندند تنهادولتی که با آنها مقاومت کرد میتانی بود دختر **آرتامه (میتانی)**

را به تونمس چهارم فرعون مصر دادند. نظام میتانی بر همسایگانش ترجیح داشت از اسب استفاده کامل میکردند پادشاه میتانی از نجبا و امراء که آنها را ماریانو Mariannou میخوانده اند گروهی مساعد و معاون داشت که کار جمع سپاه و مشق افراد با آنها بود (۱).

دولت میتانی تا قرن ۱۴ پیش از میلاد باقی بود در آن زمان همترادان آنها از آناتولی هجوم آورده آنان را مغلوب کردند و دولت آشور هم بکلی دولتشان را منقرض کرد. این دولت کوچک که در بالای فرات تشکیل یافت طاهر بی اهمیت ولی در باطن بسیار مهم است زیرا که مقدمه ورود گروه عظیمی از هند و اروپایی بود که فلات ایران را سراسر اشغال کردند و چند قرن بعد همین مردم با اسم ماد و پارس در صفحه تاریخ جلوه گر گشتند. از نتایج حمله نژاد هند و اروپایی اختلال اوضاع دولت فراعنه مصر بود زیرا که طایفه ای بزرگ بنام هیکسس Hyksos بر آنجا مستولی شده مدتی دراز بر مصر فرمانروائی کردند امروز محقق شده است که در میان آنها اقوامی بوده اند که بزبان های آریائی از دسته ساتو و هند و اروپایی تکلم میکردند. استیلای هیکسس ها در مصر تا سال ۱۵۸۰ دوام داشت.

دیگر از نتایج استیلای نژاد هند و اروپایی انحلال طوایف قفقازی سابق الذکر در مغرب آسیا بود زیرا که این طوایف در میان این سیل شخصیت خود را گم کردند و جز عشایری معدود در کوهستان سخت زاگروس اثری از آنها نماند.

روابط آشور با مردم زاگروس

برای تاریخ ناحیه زاگروس که امروز کردستان و لرستان نام دارد سالنامه‌ها و کتیبه‌های پادشاهان آشوری از منابع مهم بشمار میرود ما محض اختصار فقط نکات مهمه را از تاریخ آشور اقتباس کرده در اینجا مینگاریم. نخستین پادشاهی از آشوریان که ذکر حمایه بکوهستان شمالی و شرقی را کرده است تیکلات پیلسر اول (۱۱۱۵ - ۱۱۰۰ ق.م.) است این پادشاه ارمنستان را گرفته وارد جنگلهای انبوه شده و بحوالی دریاچه وان سپاه رانده است ولی نامی از اقوام زاگروس نبرده است.

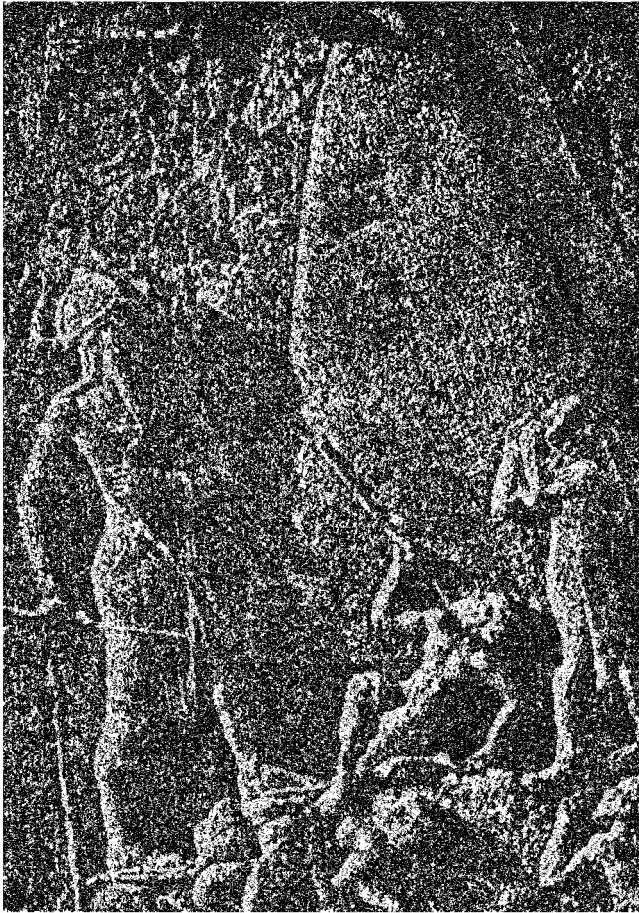
پس از او ادادنیراری دوم Adad-Nirari (۹۱۱ - ۸۹۰ ق.م.) مدعی است که از حدود زاب اصغر حرکت کرده از حواشی لولویوم و زاهوا گذشته از کرده‌های نمری عبور کرده است.

اما تازمانی که دست‌نیرومند آشور نازیر پال (۸۸۵ - ۸۶۰) شوکت قدیم دولت آشور را باز نکر دانید، هیچ پیشرفت معتناهی در ناحیه زاگروس نصیب آن دولت نگشت. در زمان آن پادشاه آشوریان کوهستان اورامان را تصرف کرده بجای شهر قدیم اتلیلا Attila که انبار غله بزرگی برای دولت آشور بوده شهری جدید بنا نهادند با اسم دور آشور و آنجا را مرکز ولایت تازه فتح شده قرار دادند. در این لشکرکشی اگرچه نخستین دشمن آشوریها شخصی بود بنام فوراداد که اسمش سامی است ولی باقی دشمنان را میتوان از مردم

بومی شمرد. فشار ایرانیان از سمت مشرق در این وقت در کوهستان زاگروس محسوس شده بود زیرا که ایرانیان هر قدر بسمت غرب پیش میآمدند قلاع و شهرها را از بومیان گرفته و خود در آنجا ساکن میشدند دولت آشور خطر این خصم جدید را درک کرد.

نخستین اثری که ظاهر شد در عهد شلمنصر سوم بود این پادشاه در ۸۵۶ با دو تن از امراء قفقازی نیکدیم و نیکدیاره در زاموا مصادف شد و در ۸۴۴ با حکمرانی ملقب به یانزو مواجه گردید و او را پس از مطیع ساختن در ولایت نمری بحکومت نصب کرد چنانکه سابقاً گفتیم یانزو کلمه کاسی است در ۸۳۵ این شخص یاغی شد طغیان او بهانه لشکر کشی آشوریان گردیده بجانب مشرق راندند نخست ولایت نمری و پارسوارا گرفتند آنگاه بولایت مادایی (ماد) نزدیک سقز کنونی تاختند در مرز ماد استحکاماتی ساخته تمثال پادشاه آشور را برای پرستش در آنجا نصب کردند در سال ۸۲۹ او الکی Ualki سردار آشور لشکر باذربایجان فعلی برد و در خاک مانائی جنوب دریایچه ارومیه و پارسوا در مغرب آن، فتوحاتی کرد در میان این دو ولایت بامیری برخورد ارتاساری Artasari که اسمش مرکب از دو جزء ایرانی است و نشان میدهد ایرانیان در آن ناحیه تسلط تام داشته اند پارسوا و نمری در سال ۸۲۸ مجدداً بدست آشوریان مفتوح گردید و در تمام این مدت که ذکر شد ولایت شهر زور (زاموا) در تصرف آشور باقی بود.

پس از آنکه انقلابات داخلی آشور بسلطنت شلمنصر خاتمه داد ولایات زاگروس سر از اطاعت باز کشیدند و استقلال یافتند جز ولایت پارسوا در مغرب دریایچه ارومیه که نتوانست آزاد شود زیرا که دولت جدیدی بنام



سنگ کله‌شین در مرز غربی ایران

هالدیا Haldia (خالدی) از طرف ارمنستان ظهور کرده این ولایت را بخود ملحق کرد پادشاه خالدی سنگی تراشیده در گردنه **کله شین** (جنوبغربی دریاچه نزدیک سرحد) نصب کرد که اکنون باقی است دولت آشور ظهور این خصم جدید و طغیان نواحی زاگروس را نمیتوانست تحمل کند پادشاه جدید آشور **شمشی اداد پنجم** (۸۱۲ - ۸۲۵) لشکر بآن نواحی برد ولایات **مانائی** و **پارسوا** را بتصرف درآورد بعلاوه دو ناحیه دیگر را بنام **مسو Messu** و **مزل بندو Gizil bundu** که ظاهراً در اطراف رودخانه (جفتو) (زرینه رود) واقع بوده اند اشغال کرد در اینجا آشوریان با یکنفر سردار ایرانی بنام **پیریشاته Piri-Shate** مصادف شدند اگر مندرجات کتیبه های آشوری و سالنامه های دولتی آنان صحیح باشد که این شخص را پادشاه آن ناحیه خوانده اند، میتوانیم بگوئیم که در این موقع سرداران ایرانی قدرت را از اقوام قفقازی سلب کرده بودند. مؤید این گفتار اسامی پادشاهان نواحی دیگر تا سرحد ارمنستان است که همه ایرانی بوده اند. آشوری ها چون بسمت جنوب سرازیر شدند و ولایت مادای را گرفتند با سرداری مصادف شدند بنام **هاناسیروکا Hanasiruka** که شباهت با سامی قفقازی دارد معلوم میشود در بعضی قسمتها حرکت نقل و انتقال ایرانیان تا این تاریخ پایان نرسیده بوده است.

مقارن اواخر سلطنت **شمشی اداد** ولایت نمری هم بادشمنان آشور متحد شده و تا ۶۵ سال قدرت آشور را در آنجا ملغی کرد معذک بکلی دست آشور کوتاه نشده و در این فاصله هشت مرتبه لشکر بخاک مادای (ماد) و دو مرتبه بولایت **مانائی** و چهار بار بخاک نمری فرستاد ولی کاری از پیش نبرد زیرا که کوکب سعادت دولت **هالدیا** (خالدی) در اوج ترقی بود پادشاه

آنان موسوم به **منواش Menvash** پارسوا را گرفت و در خاک مانائی جنوب دریاچه ارومیه در محل **تاش‌آپه** کتیبه از خود باقی گذاشت. پادشاه آشور شمشى اداد (۸۲۴ - ۸۱۲) نامی از ماد میبرد و اطاعت و خراجگزاری این طایفه را شرح میدهد از عبارات سالنامه او پیداست که ولایت ماد در قرن نهم ق. م خیلی آباد بوده و شهرهای پرجمعیت داشته است جانشین او **ادادنیراری سوم** (۸۱۲ - ۷۸۲) چند بار لشکر بزاگروس کشید و مدعیست که ولایات **الی پی** - **هارهار** - **آرازباش** - **مسو مادائی** - **گزیل بوندو** - **مانائی** - **پارسوا** و اراضی دیگر را فتح کرده است ولی **گویا (۱)** حقیقت ندارد و جانشینهای او بسی ضعیف تر از خود او بوده اند.

چون زمام دولت آشور بدست **تیکلات پیلسر سوم** (۷۴۶ - ۷۲۸) درآمد دوره سوم این دولت شروع شد. در میان دشمنان این پادشاه که نامشان در سالنامه های رسمی آشور ضبط است اسامی طوایف مختلف کاسی و قفقازی و آرامی و ایرانی می بینیم ولی پیدا است که عنصر ایرانی تفوق تام حاصل کرده است و این دلیل است که ایرانیان در این هنگام دولت خود را در فلات ایران استحکام بخشیده بفکر تجاوز ب **خاک** همسایه غربی افتاده اند. چون یکسال از سلطنت **تیکلات پیلسر** گذشت ولایت شهر زور را باطاعت در آورد و در سالهای بعد که **عشایر کوچکی** را از **کوهستان زاگروس** بشامات کوچ میدادند **حاکم** شهر زور حضور داشت و شرکت مینمود.

لشکر کشی دوم تیکلات پیلسر بنواحی **کوهستانی** بود ولی درست نمیتوانیم امتداد آنرا معین کنیم زیرا اسامی شهرهائی که ذکر شده بیشتر

قفقازیند همینقدر معلوم است که سپاه آشور در حدود چهل فرسنگ بجانب مشرق اربیل کنونی رسیده است. در سال ۷۳۷ سپاه دیگری از آشور بسر کوبی عشایر زاگروس رفت و رئیس آنها موسوم به اوپاش Upash از خانواده بیت کاپسی بکوه آبیروس پناه جست که گویا یکی از قلل پنجه علی در شمال غربی همدان باشد یکی از رؤسای این عشایر یوتارشی نام ایرانی- الاصل بود که بسلسله جبال روا Rua پناه برد گویند این کوهی است که اطرافش نمکزار است و بعضی آنرا همان کوه پنجه علی دانسته اند. آشوریان از این پیشرفت مغرور شده مدعی ورود بخاک مادای که همان ماد است گشتند. در همین نواحی است که مادها سلطنتی تشکیل داده بودند در کتیبه های آشوری این عهد نام ولایت پارسوا و شهر زاگروتی ماد های توانا و بزرگ و سرزمین نیشائی را می یابیم مدعی هستند که باج از ولایات ماد والی بی و رؤسای اقوام دور دست گرفته اند و تا پای کوه بیکنی Bikni (دماوند) رفته اند چون خطسیر این سپاه آشور از ناحیه جنوبی کردستان فعلی بسمت همدان بوده ذکر اسم پارسوا (که در غرب دریاچه ارومیه بوده) بنظر غریب می آید مگر اینکه بگوئیم مردم پارسوا از آن محل کوچ کرده و بطرف جنوب میرفته اند و با آشوریان مصادف شده اند زیرا که پارسواها را بعد از چندی در شمال خوزستان در ولایت پارسواش می بینیم و از آنجا هم بایالت فعلی پارس رفته اند.

اما شهر زاگروتی باعتقاد بعضی مورخان همان ساگارتی Sagartioi است که هر دوت ذکر نموده و آنرا یکی از طوایف پارسی شمرده است نیشائی باطراف کرمانشاه و ماهیدشت اطلاق میشده است که در آنجا اسبان خوب تربیت میکردند و مراتع معروف داشته است. ممکن

است ادعای تیکلات پیلسر راجع بفتح این ممالک پهناور مقرون بصحت نباشد و ممکن است مقصود او از تسلط، همان اخذ خراج باشد که ساکنان ولایات دور دست میفرستاده اند بنا بر این لازم نیست که سپاه آشور ب همه این نقاط رفته باشد هر تسفلمد میان مادی های توانا که در کتیبه تیکلات پیلسر ذکر شده با مادهای اطراف کوه بیکنی تفاوتی قائل است (۱)

چون نوبت سلطنت **سارگن دوم** رسید (۷۲۲-۷۰۵) درصدد برآمد که نخست انتظامی درکار ولایات زاگروس بدهد و نفوذ دولت **هالادیا** را در شمال و شرق بکاهد اولین مصادمه بادولت مانائی پیش آمد تفصیل آنکه یکی از سرداران ایرانی موسوم به **میتاتی Mitatti** از مردم زیکیورتو **Zikirtu** بومیان را وادار کرده بود که بر حکمران خود که **ایرانزو** نام داشت بشورند ایرانزو از سارگن استمداد کرد او در سال ۷۱۹ یاغیان را طرد نمود (۲) سه سال بعد پادشاه جدیدی در مانائی بر تخت نشست بنام **آزا** و بدست دو تن از سران ایرانی موسوم به **میتاتی Mitatti** و **بغداتی Bagdatti** کشته شد سارگن برادر **آزا** را بتخت نشانید نام او **اولوسونو Ullusunu** بود. در این وقت آشور فشار دولت هالادیا را بسختی احساس کرد برای مقابله با این دولت آشوریان ایالت پارسواشرا توسعه داده شش ناحیه را با آنجا منضم کردند از جمله اصلاحات آنها این بوده که **شهر هارهار** (در جنوب دریایچه **زره بار**) را بنام **کارشاروکین karsharrukin** نامیدند و آنجا را کرسی ولایتی بزرگ کردند چون سپاه آشور از شهر زور باین نقطه رسید ولایت الی پی (بین کرمانشاه و همدان) هم اطاعت آشور را پذیرفت و ۱۲

(۱) تحقیقات باستان شناسی راجع بایران ۱۹۲۹ برلن .

(۲) A. C. Lie کتیبه های سارگن دوم جلد اول پاریس ۱۹۲۹

تن از کدخدایان ماد قبول تابعیت سردار آشوری کردند.

چنانکه گفتیم پادشاه مانائی دست نشانده دولت آشور بود در آنوقت یکی از بزرگان مانائی پسری داشت که نزد دولت هالديا گروکان بود نام آن بزرگ دیا اکو Daiaukku^(۱) بود در این هنگام سپاه هالدي و اردخاك مانائی شد و دیا اکو را وسیله پیشرفت قرارداد و ۲۲ قلعه را بتصرف آورد سارگن بسرعت پیش آمد دیا اکو را با خانواده اش اسیر کرد بجمص شام تبعید نمود و در ولایت مانائی آرامش برقرار شد. در همین سال اهالی سمت جنوب شهر زور شورش کردند ولی مجدداً مجبور باطاعت آشور شدند. آشوریان برای جلوگیری از این قبیل سرکشها دو ناحیه دیگر را جزو قلمرو شهر کارشارو کین قرارداد و آن شهر را چنان مجهز کردند که بتواند هر شورشی را خاموش کند.

این مطلب در سالنامه های دولت آشور مندرج است و بر حسب اتفاق نامه ای بدست آمده است که این مسئله را بطور وضوح تأیید میکند زیرا که آن نامه حاکی از چگونگی تحکیم این شهر و مقدمات حمله بماد است بنابراین میتوان گفت که سالنامه های رسمی از روی این نامه تدوین شده اند^(۲) در این نامه مذکور است که مادیها فعلاً آرام هستند و ۲۲ شهر آنها ارمغان و پیشکش های خود را در شهر کارشارو کین تقدیم کرده اند سارگن در کتیبه قصر خود شرح تحف و هدایا را نقش کرده و تصرف شهر

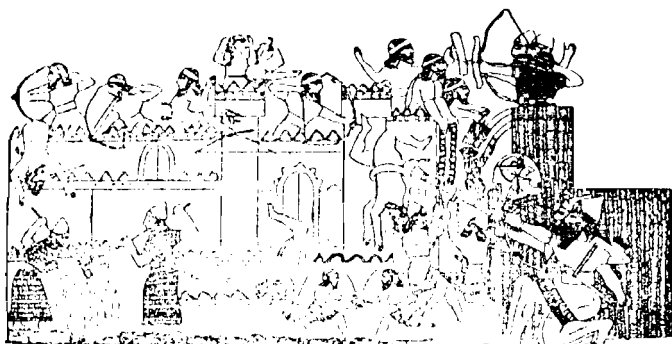
(۱) کلمه دیا کورا یونانیان دیو کس ضبط کرده اند. بعضی این شخص را

بامؤسس خاندان سلطنت ماد یکی دانسته اند و بعضی دو شخص باین نام قائلند.

گیشه سیم Kishesim را در ولایت پارسواش خبر داده است و گوید این شهر دارای سه حصار و برجهای عالی بود.

این کتیبه قصر سارگن تصویر ایرانیان و بومیان ساکنان زاگروس را نشان میدهد گیسوان کوتاه مجعد دارند که با نواری سرخ آنرا بسته اند و بعضی هم کلاه کوتاهی بادستار باریکی بر سر نهاده اند ریش کوتاه آنان هم مجعد است قبائی آستین کوتاه که بزانو میرسند دارند و بر روی آن نیم تنه ای عجیب از پوست پوشیده اند که هنگام صلح بر روی دوش ها آویخته و جاو آن باز است و در روز جنگ بجای زره و لباس چرمی آشوریان بکار میرفته این رؤسای زاگروس هم مثل بعضی از آشوریان یا برهنه هستند ولی برخی از آنها موزه بلندی با تسمه های چرمی در پا دارند که اکثر نوک آنها برگشته است زیرا که در نواحی کوهستانی این طرز مناسب تر است هیتی ها هم کفش نوک برگشته داشته اند مردم زاگروس در این کتیبه از جنس سلاح نه شمشیر دارند و نه کمان. سلاح عادی آنان نیزه بلندی و سپر مستطیل است.

در این کتیبه شرح لشکرکشی سارگن بکردستان ذکر شده است ۷۱۴ (۱) که برای موضوع بحث ما بسیار سودمند است: سارگن از کوه کولار kullar در نواحی زاب سفلی (شمال شهر زور) گذشته بسرعت قدم در خاک مانائی نهاد اولوسونو سابق الذکر که دست نشانده سارگن بود اورا پذیره شد و متفقاً بولایت پارسواش (مغرب دریایچه ارومیه) قدم نهادند حکام نمری و ماد و بسی نقاط دیگر پیشکشی های لایق گذرانیدند منجمله اسبان توانائی که بر دوپا بلند میشدند و استران چالاک و اشتران



قلعه گیری آشوربان

[باختری]. اسم این حکام که باستقبال سازگن آمدند برای خواننده عادی البته چندان جالب توجه نیست ولی اگر دقت شود از اسامی آنها مطالب بسیار بدست میآید که همه مؤید ایرانی الاصل بودن آنان است از جمله **تالتای الی پی** Talta که یکی از نجبای قدیم و خاندانهای باستانی ولایت الی پی بود و در خدمت او سه تن از سران ایرانی از سمت جنوب و مشرق شهر زور رهسپار شده بودند نام آن سدن چنین است: ۱- او کسار Uksar (سیا کسار یا هوخستر اول) ۲- دوریسی Durisi ۳- ساتار شو Satarshu در دنبال این بزرگان رؤسای دیگر نواحی زاگروس و فلات ایران بخدمت سارگن رسیده هدایای خود را بحضور آن پادشاه مقدر عرضه کردند اسامی آنها در فهرست تفصیلی باقی مانده است بسی از آنان نام قفقازی دارند مثل **پای اکو- ماشدای او کو** که نظیر اسم **دیباکو** (Deioces یونانیان) است و **عده کثیری** اسم ایرانی دارند که يك جزء اسمشان **اورا** (هورا) Oura است مأخوذ از نام (هورامزدا خدای باستانی ایرانیان) همچنین **بغ بر رنه** Bagbararna که يك جزء آن بغ است بمعنی خدا و این کلمه ایرانی حتی در عهد کاسی ها هم متداول بوده است چنانکه محلی را **بغائی** نام داده بودند و بزبان سامی همان جا را **بیت ایلی** ترجمه کرده اند که هر دو بمعنی خانه خدای است. چنانکه گفتیم اسم یکی از ایرانیان را **ساتار شو** ضبط کرده اند و این صورتی است که **خشره** ایرانی در زبان آشوری بخود گرفته است. **خشره** بمعنی (کشور است) دیگری را نام **اشپه بره** Ashpabarra است یعنی اسب بر (مقصود سوار است). چون دبیران آشوری قادر نبوده اند که همه اصوات ایرانی را در خط خود بدرستی نقل کنند از این رو منشاء بسیاری از اسامی برای ما مجهول مانده است و ممکن است اجزاء ایرانی

بواسطه تحریف بدین صورت ناشناخت در آمده باشند اما خود دبیرهای آشوری کاملاً ایرانیان را از بومیان زاگروس تمیز میداده اند و هر جا قصدشان تصریح بنام ایرانیان بوده آنرا مادای خوانده اند که بمعنی عموم ایرانیان است.

سارگن در سال نهم سلطنت خود گردش مختصری در نواحی الی پی و ماد نمود و ولایتی را که در سرحد الی پی بود و بیت ایلی نام داشت با چند ناحیه از کوهستان اطراف بگرفت و تا حوالی ماندا Manda پیش رفت و از ۴۵ تن شهرداران (حکام بلاد) ماد خراج گرفت همچنین از ثالثا امیر الی پی باج ستد. چنین پیداست که نیروی آشوری از خاک همدان هم تجاوز کرده است زیرا که در روی بعضی استوانه‌ها که کشف شده می‌بینیم سخن از تسخیر ولایت سیماش Simash رانده اند که در سرحد ماد های شرقی واقع بوده و مثل الی پی از يك سمت بکشور ایلام می‌پیوسته است (۱)

ایلام (دوره جدید)

اگرچه در این کتاب ما تاریخ منظمی از دولت عتیق ایلام ننوشته‌ایم زیرا که حوادث آن دولت بزرگ قدیم که در خوزستان و قسمتی از لرستان قائم بوده در حاشیه مبحث ما واقع است ولی اگر کسی بخواهد حقیقتاً کنجکاو و دقیقتری از تاریخ قدیم ایران خاصه ناحیه غرب بکند باید بتاریخ این دولت هم آشنا شود.

ما در اینجا فقط قسمت هائی را نقل میکنیم که تماسی با موضوع دارد مثلاً گزارش دولت جدید ایلام چون میدان جنگ آنان با آشور در

(۱) ظاهراً سیماش ناحیه بختیاری بوده است .

کردستان و کرمانشاه فعلی بوده است جایز است که مفعول تر گفته شود.
بطوری که سابقاً اشاره کردیم از قرن ۱۲ قبل از میلاد دولت ایلام از
شماره دول بزرگ دور افتاد و برکنار ماند از ۱۱۵۰ تا ۸۲۱ ق.م بکلی
نام ایلام مستور و پنهان است فقط در این سال اخیر شمش‌ی اداد پادشاه آشور
گوید ایلامیان در جنگ و ابان برضد من با خصم شریک شدند در ۷۴۲
ق.م. اسناد بابل حاکی است که شخصی بنام **هوبان ناکاش** پادشاهی آنجا
رسید بعد از او برادرزاده اش بنام **شوتروک ناکوتته** دوم به سلطنت ایلام
نشست (۷۱۷-۶۹۹) و آثار بسیار از او باقی است منجمله کتیبه هائی
در کوه نزدیک **مال امیر** (ایذه) این پادشاه هم مثل سلف خود طرفدار
پادشاه بابل بود که دشمن سارگن محسوب میشد. پس خصومت میان آشور
و ایلام بمناسبت طرفداری دولت اخیر از بابلیان بوده است سارگن لشکر
کشید و پادشاه ایلام را بکوهستان لرستان گریزانید در ۷۰۸ ق.م. سارگن
راه کرمانشاه و همدان را بازدید و از آن طریق سپاه خود را پیش فرستاد.
توضیح آنکه چنانکه گفتیم در ولایت الی‌پی (بین کرمانشاه و همدان) (۱)
امیری بود با تدبیر موسوم به **تالتا** در این وقت وفات یافت و میان فرزندان
نزاع برخاست یکی از آنان **نیه Nibe** نام بشوتروک ناکوتته پادشاه ایلام
پناه برد و دیگری موسوم به **ایشه بره** (اسب بر = سوار) از آشوریان
مدد خواست و بیاری آن دولت به حکومت نشست.

سناخریب پادشاه جدید آشور در ۷۰۲ از راه کرمانشاه پیش‌رفته
در کتیبه خود چنین مینویسد: بقایای طایفه کاسی را که اطاعت از پدرانم
نمیکردند منهزم کردم. **حا کم شهر هارهار** (در اورامان) در گزارشی که

(۱) بعضی الی‌پی را همان ولایت کرمانشاه فعلی دانسته اند.

بدربار آشور داده می نویسد که در اطراف ما آرامشی برقرار است اما در نواحی جنوب ایشپه بره که دوست آشور است دوچار جنگ است و واكسار (هو خستره) توطئه برضد حا کم شهر خود دیده است. (۱)

سناخریب لشکر بدانجا برد و قسمتی از ولایت الی پی را بایالت هارهار ملحق کرد. سر نوشت هو خستره مجهول است. ظاهراً مردم ماد مطیع آشور شدند (سالنامه آشوری در عهد سناخریب حا کی از این است). در نتیجه شکست های لشکر ایلام پادشاه آنجا از میان رفت و **هالوشو** نام بتخت نشست (۶۹۳-۶۹۹) و فتوحاتی در بابل کرد و پسر سناخریب را هلاک نمود سناخریب هم پسر او را کشت مردم ایلام شوریده پادشاه خود را عزل کردند بجای او **کو دور ناحوته** (۶۹۳-۶۹۲) بسططنت رسید چون با خطر دولت آشور نمیتوانست در شهر شوش بماند پایتخت خود را بشهر **مدکتو Madaktu** در کرخه علیا قرار داد (نزدیک محلی موسوم بدره شهر در دشت صیمره) ولی در آنجا هم از ترس آشوریان نتوانست مقام کند خود را بشهر **حیدالو** رسانید که در کنار شط کارون در طرف بالا واقع بوده و از شوش بانجا ۲۲ فرسنگ بخط مستقیم مسافت بوده چنانکه میان حیدالو و مال میر (ایده) ۱۳ فرسخ می شمرده اند محل فعلی آن شهر را دزملکان میدانند (۲) ظاهراً پادشاهان ایلام عموماً هنگام خطر رخت باین مکان میکشانیده اند. آشوریها بواسطه طغیان بهاری رودخانه ها نتوانستند

(۱) مقصود شهری است در حوالی هارهار نزدیک دریاچه زره بار اورامان- سابقاً این او اكسار را دیدیم که در سال هشتم سلطنت سارگن سر باطاعت فرود آورده و هدایائی تقدیم کرد. در این موقع برخلاف آشوریان وارد توطئه شده است
Billerbeck (۲)

نزدیک شوند و کودور ناحونته اگرچه از حمله آنان ایمن شد ولی پس از ۱۰ ماه سلطنت بدست درباریانش هلاک گردید.

پس از او برادرش هوبان ایمننا Huban . Immena (۶۲۹ - ۶۸۸) لشکری بزرگ به جنگ سناخریب برد سپاه او مرکب بود از مردم انزان (ممسنی و کهگیلویه) که جزء سلطنت ایلام بشمار آمده است و اهالی پارسومش Parsumash^(۱) و اهالی الی‌پی که در این وقت قسمت بیشترش تحت نفوذ آشوریان بود باری میان دو خصم جنگی صعب افتاد. در بهار ۶۸۹ پادشاه ایلام دوچار مرض فالج شد و سناخریب بفتح بابل موفق گردید بعد از این پادشاه کشور ایلام گرفتار هرج و مرج شد سلاطین او مطیع آشور گشتند و آشور آنها را برضد یکدیگر تحریک میکرد.

تغییر سیاست آشور

قرن هفتم قبل از میلاد زمانی است که سیاست دولت آشور دیگرگون شد. تا این تاریخ دولت قهار آشور در حملاتی که بکوهستان زاگروس میکرد بیشتر قصدش گرفتن اراضی والحق ولایات بقلمر و خود بود. چنانکه دیدیم شهرهایی مثل هارهار و دورشاروگین و غیره در کوهستان زاگروس ساخت و ایالاتی را ضمیمه آنها کرد برای دو مقصود یکی آنکه این شهرهای ساخلوی مستحکم مهیای دفع شورشهای محلی باشند و منتظر رسیدن مدد از نینوا نشینند دیگر آنکه غلات وافر در انبارهای خود جمع کرد بدولت آشور تحویل دهند. این است که در واقع دولت آشور یکنفر فرمانفرمای

(۱) مقصود پارسوا (در غرب دریایچه ارومیه) نیست بلکه مراد ناحیه است در شمال خوزستان که ظاهراً در این تاریخ هم در دست هخامنشیان بوده است.

زاگروس معلوم کرده نظم و نسق قبایل آن سامان را از او می‌خواست و مرکز او بیشتر شهر زور اورامان بود. علت اینکه سیاست استعماری آشور پیش میرفت آن بود که سرور کار آشوریان باقبایل بومی زاگروس بود که بحفظ دهات خود در دامنه کوه ها علاقه داشتند و بیشتر پیاده بجنگ می رفتند.

رفته رفته تعداد ایرانیان بمعنی اخص یعنی مادپها و پارسی ها در زاگروس زیاد شد و موجهای مهاجرین آریائی پیش آمده بر آن نواحی مسلط گردید و بومیانرا که اصطلاحاً قفقازی میخوانیم بمرتبۀ رعیتی درآورده در خود منحل کردند و خود خواجه و رئیس شدند چنانکه نام سرداران زاگروس در عهد پادشاهان مهاجم آشور بیشتر ایرانی است و در هر قرن نسبت آنها بیشتر از قرن سابق میشده است این افزایش ایرانیان از اواخر هزارۀ دوم قبل از میلاد محسوس است تا اینکه در قرن هفتم بکلی موازنه بهم خورد و اکثریت غالب با ایرانیان شد و برای بومیان شخصیتی نماند همه قلعه‌ها و دیه‌های محکم در دست مادپها و سایر طوایف آریائی درآمد و زاگروس هم جزء سایر نقاط آریائی نشین فلات ایران شد. پس دولت آشور خودرا در این قرن با خصم جدیدی روبرو دید بمراتب خطرناکتر و رزم آزموده تر از بومیان کوه نشین سابق. یکی از خطرهای این طایفۀ جدید آن بود که همه اسب سوار بودند و پیروش این حیوان نجیب علاقه دینی داشتند چنانکه ترکیب اسامی خودرا از نام این حیوان میکردند (۱) و حتی آریائی‌هایی هم که بهند رفتند و دین وودائی با آنان منسوب است قربانی اسب را محترمترین و مقدس‌ترین قربانی‌ها میشمردند. اسب برای

(۱) - مثل تهم اسب، کشن اسب، ویشتاب، اسب باره وغیره.

آریائی‌ها بهترین وسیلهٔ جهانگیری بود بقوهٔ این حیوان بر ممالک شرقی دست‌یافته و از مراکز خود باین نقاط دور دست رسیده بودند بقوهٔ این حیوان در برابر افواج آشوری ایستادگی و کرفر میکردند برای پرورش اسب مراتع پهناوری را تخصیص داده بودند مثل ناحیه نیسای (نیسای) که ماهیدشت کرمانشاهان باید باشد و اطراف بیستون که چمچمال گویند و دشتهای شمال همدان و غیره علاوه بر محل‌های پرورش اسب که در نواحی خارج زاگروس بوده مثل خوار و پشتخوار (سوادکوه) و غیره در این مراتع رمه‌ها از اسبان قوی همکل و چالاک و پر طاقت پرورش میدادند چنانکه مدح و وصف آنها در کتیبه‌های آشوری آمده است و در اوستا احترام اسب آشکار است کاسی‌ها در عهد اخیر دولت خود استفاده از این حیوان را از آریائیهای تازه وارد آموخته بودند.

چنانکه امروز در عالم پیدا شدن وسایل نقلیهٔ جدید مثل هواپیما و اتومبیل انقلابی در امور لشکرکشی و سپهرانی کرده است و طرفین ناچارند خود را با آن وسایل آراسته کنند در قرن هفتم قبل از میلاد هم تعمیم اسب و استفادهٔ جنگی از آن یک مسئله استراتژی و لشکرکشی برای دولت آشور گردید زیرا که هم مادها و پارسها هم سیت‌ها (اشکوزا) و کیمری‌ها و سایر طوایف هم‌نژاد آنها از اسب استفادهٔ جنگی میکردند و سرعت غربی در نقل و انتقال و تاخت و تاز پیداشده بود که افواج آشوری را عاجز میکردند پس ناچار بایستی آشور سپاه خود را از این وسیلهٔ جنگی بی‌نیاز کند.

سیاست دولت آشور در این قرن آن شد که دست از استعمار و نگاه داری ولایات فتح شده بردارد و این امید را نداشته باشد فقط کوشش کند

که رمه‌های اسب‌را بر باید زیرا که اسب بهترین غذای بود بار بودن آن آشور هم خصم را بی‌وسيله مي‌کرد هم خود را مجهز مينمود. از این تاریخ دولت آشور را می‌بینیم که راهزنی و ترکتاز بیش گرفته مسافت‌های بعیدی می‌ماید هر جا نام از رمه عظیمی بشنود سپاهی با آنجا می‌فرستد تا ناگاهان گله و رمه را ربوده با آشور ببرند دیگر در فکر غلبه تام و استیصال قبایل نیست شیوه استعمار را از دست داده است از این جهت دامنه تاخت و تاز آن دولت هم بهمین نسبت وسعت گرفت مثلاً اگر سابق حداکثر تا کوهستانهای کرمانشاه و همدان پیش میرفت در قرن هفتم بخوار و پای کوه دماوند و حاشیه کویر نمک رسید اما نه برای تملک و توقف بلکه برای بردن رمه‌های اسب و غیره.

در عهد سلطنت اسار هادون Esarhaddon (۶۸۱-۶۶۸) این سیاست دولت آشور بخوبی اجراء شد از این پادشاه کتیبه مانده است بتاریخ (۶۷۳ ق. م.) که شرح پیشرفت‌های خود را چنین بیان میکند: (۱)

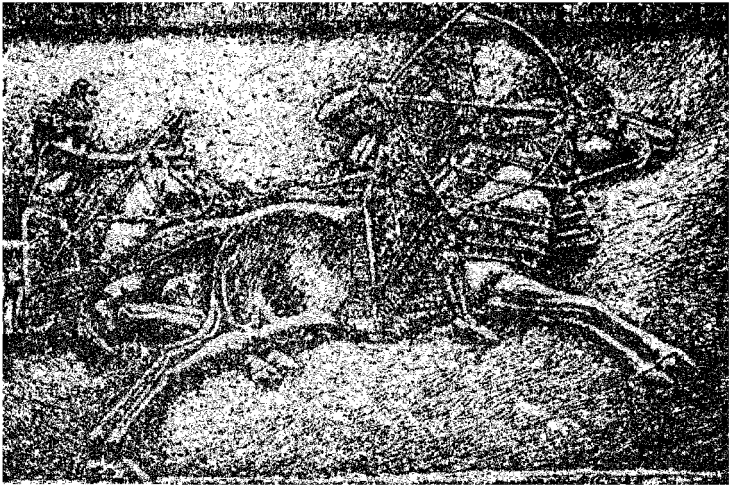
« اما سرزمین پتوش آری Patush Arri (۲) در حاشیه صحرای نمک در میان قلمرو مادهای دور دست که کوه بیگنی (دماوند) یعنی جبل لاجورد حد آن محسوب میشود و هیچیک از پدران تاجدار من قدم بدانجا ننهاده بود من از آنجا دوتن از شهریاران نیرومند اسیر گرفتم یکی شیدیر پرنه Shidir-parna (چیزا فرنیاتیا فرانس یونانیها) دیگر اپرنه Eparna و با اسبان سواری تعلیم یافته رومه و گله شتران با آشور بردم ».

نیروی آشور که مرکزش بیت کاری Bit kari بود چندبار بولایت

(۱) R. E. Thompson

(۲) مرادش همان پتیسخوریش Pateischors است که استرابون در

کتاب پانزدهم فصل سوم بند اول یاد کرده است یعنی سواد کوه .



سوار آشوری

فاد حمله برد ولی از مقصد آنها اطلاعی نداریم ممکن است فقط هدف آنها دره های دشت نیسای کرمانشاهان یا دره های همدان بوده باشد هر دفعه قدمی فراتر نهاده برای تحصیل اسب، متهوران پیش میرفتند آخر الامر مصمم شدند که خود را بسوزمین پراغرایب **خوارا** **Choara** برسانند که از یکسو محدود بصحرای نمک و از سوئی بدامنۀ دماوند بود. در کتیبه‌ها می‌بینیم که سواران آشوری برای ربودن اسب بناحیه **کوک کوما Kuk** - **Kuma** (قم؟) و شهر **رمدانی** **Ramadani** رفته نقشه میکشند که خود را بناحیه دور دست **آری** **Arti** (خوار) برسانند ولی بیم آنها از طوایف کیمیری و مانائی است که مانع سیر بشوند (۱) همچنین می‌بینیم که غارتگران آشوری از شهر **آنتراپاتی** **Antarpati** (۲) گذشته و امیدوارند خود را به پتوش آری که نزدیک کویر نمک است برسانند هر چند ممکن است سردار قوم اسپاردا که نامش ایرنه است گردنکشی کند.

بیم دولت آشور از طوایف ایران پوشیده نیست همین حملات سریع و غارتگری و بازگشت آنها بدون توقف در بلاد ایران حاکی از ترس فوق العاده آنهاست چنانکه علائم این وحشت از متن دعائی که آسار هادون در پیشگاه خداوند خورشید کرده آشکار است زیرا که در این وقت دشمن به تنگی فرا رسیده و عنایت آلهی ضرورت پیدا کرده بود.

ولی در بسی از اسناد آشور می‌بینیم که پادشاه اشاره بترس خود نکرده لاف و گزافهائی زده است و مدعی است که سه تن از شهریاران (شهرداران) ماد بطیب خاطر پیشکش هائی به نینوا آورده و درخواست

کرده اند که در بلاد خود بحکمرانی نصب شوند نام آنها ارا اینقرار است: **اوپیس** Uppiis اهل **پارتکه** Partakka زنه **سانه** اهل **پارتوکا** Partukka **زما تیا** Ramateia اهل **اوراکازبرنه** Uraka zabarna اما ادعای سلطان آشور را نمیتوان پذیرفت که گوید این شهرداران بیاری دولت من بحکومت شهرهای خود نصب شدند و حکام آشوری خراجی بر آنان مقرر داشتند (۱) به اعتقاد هر تسفلمد این بلاد در ایالات **پارتیا** (خراسان) و **هیرکانیا** (گرگان) واقع بوده اند اگر این رأی را قبول کنیم لازمه اش این است که دبیران آشوری اطلاعی وافی از جغرافیا داشته باشند. و این بعید است.

کیمریان و ساکائیان

از مشکلاتی که برای دولت آشور پیش آمد مسئله ایالت **مانائی** بود (میان دواب و ساوج بلاغ [مهاباد] مکرری تقریباً) در زمان **اسارهادون** این ایالت مرکز اغتشاش گردید. در اوایل قرن هفتم ق. م قومی جنگجو و بی باک و چالاک از جانب شمال قفقاز ظاهر شدند که آشوری ها آنان را **گیمیرای** Gimirrai خوانده اند در توراة جوهر و در کتب یونانیان **کیمیریو** Kimmerio و در تواریخ اروپائی جدید **سیمری** Çimmeriens آمده است ما در این کتاب همه جا آنها را **کیمیری** می نامیم. این قوم از دره های جبال قفقاز سرازیر شده دو شعبه شدند گروهی از حاشیه قلمرو دولت **هالديا** (اورارتو) گذشته خود را بفلات اناتولی انداختند و جماعتی بسمت مشرق متمایل گردیده بایران وارد گشتند و از پی آنها جماعتی از **سیت**

(اسکیت) ایشگوزائی Ishguzai (۱) بیامی رسیدند. اینها اقوام چادر نشین بی آزاری نبودند که بطلب چراخور آمده پناه بسته باشند، سلحشوران بی باکی بودند که در یغما و غارت و جنگ و ستیز سرآمد روزگار محسوب میشدند نخستین منزلی که در آنجا رحل اقامت انداختند ایالت مانائی بود. اسارهادون پادشاه آشور (۶۸۱-۶۶۸) در سالنامه های خود خبر داده است که این قوم شهر دورانلیل Durenlil را به تصرف آورده و شهر شروایگبی Sharru Igbi را بمخاطره انداخته اند (۲) و نیز اقرار کرده است که افواج مأمور سرکوبی اهشری Ahsheri امیر مانائی مورد حمله طایفه کیمری شده اند. این پادشاه در سالنامه ادعا کرده است که سپاه آشور مانائیا را پراکنده و همدستان آنها یعنی ایشپاکایا Ishpakaia را هلاک نموده است (مقصود سکاهاست) (۳) ولی کتیبه دیگر که از پسر اسارهادون مانده ادعای پدرش را تکذیب میکند زیرا که معلوم می شود سالها بعد از این واقعه هنوز اهشری یاغی بوده است و او میگوید مردم مانائی شهر شروایگبی را در عهد پدرم بتصرف آوردند بنا بر این تسلط اداری آشور در آن نواحی پایان رسیده بود.

از دست رفتن ناحیه مانائی زیانی عظیم برای آشور بود زیرا که در این ناحیه اسبان بسیار خوب تربیت می یافت و چون ولایت بدست کیمری ها و سکاها افتاد آشوریان مایحتاج خود را از حیث اسب اجباراً از نواحی دیگر بایستی بدست بیاورند و به ترکتازهای دوردست بپردازند.

(۱) سکاها

(۲) متن شماره ۱۶ و ۱۹ از مجموعه Knudtson

(۳) استوانه های اسارهادون و آشوربانی پال R.C. Thompson

اسارهادون در سالهای اخیر سلطنت خود عزم کرد که مجدداً ایالت مانائی را بدست آورد چنانکه میدانیم قوم کیمری آنجا را از زمان پدر اسارهادون متصرف بودند اگر چه پادشاه آشور ادعا کرده که هنوز آن ایالت باو تعلق دارد ولی نامه و گزارشی از یکی از عمال آشوری بدست افتاده است که قول پادشاه را تکذیب میکند. این عامل در نامه که باسار-هادون نگاشته اظهار ترس نموده که اگر آن پادشاه بخواهد لشکر کشی نماید حمله او منجر بشکست میشود. از حوادثی که بعداً برای سلاطین آشور در آن نقاط رخ داده معلوم میشود عامل مزبور در گزارش خود صادق و دولتخواه بوده است (۱).

وحشتی که مردم آن عهد از پیدا شدن کیمری ها یافته بودند از این سخنان اشعیاء پیغمبر بنی اسرائیل آشکار است که گوید (۲) « بنا بر این خشم خداوند بر قوم خود مشتعل شده و دست خود را بر ایشان دراز کرده ایشان را مبتلا ساخته است و کوهها بلرزنند و لاشهای ایشان در میان کوهها مثل فضلات گردیده باوجود اینها غضب او بر نگرید و دست وی تا کنون دراز است و علمی بجهت امتهای بعید بر پا خواهد کرد و از اقصای زمین برای ایشان صفیر خواهد زد و ایشان تعجیل کرده بزودی خواهند آمد تیرهای ایشان تیز و تمامی کمانهای ایشان زده شده است سم اسبان ایشان مانند سنک خارا و چرخ های ایشان مثل گردباد بشمار خواهد آمد . غرش ایشان مثل شیر ماده و مانند شیر ژبان غرش خواهند کرد . . . و اگر کسی بزمین بنگرد اینک تاریکی و تنگی است

(۱) نامه های آشوری و بابلی شماره ۱۲۳۷ Harpers

(۲) کتاب اول اشعیاء باب پنجم این عبارت عیناً ماخوذ از جلد اول ایران

باستان است که مؤلف از روی توراۃ های فارسی متداول نقل کرده است

و نور در افلاك آن بظلمت مبدل شده .»

چون کیمری ها از مردمان آریائی بودند آمدن آنها با آسیای غربی
جزء همان سیل آریائی است که از شمال بطرف آسیای غربی از قرون قبل
شروع شده بود و تا این زمان دنباله داشت (۱)

(۱) ایران باستان جلد اول ص ۱۷۲



فصل سوم

(دولت ماد و دولت پارس)

چنانکه گفتیم نخستین پادشاهی از آشور که لشکر کشی بنواحی زاگروس کرده تیکلات پیاسر اول بود که در حدود ۱۱۰۰ ق. م پادشاهی یافت ولی او نامی از قوم ماد نبرده است بعد از او در ۸۴۴ سلمنصر نواحی کردستان فعلی را محل تاخت و تاز قرار داد و برای نخستین بار نام ماد مذکور شد (آمادای). شرح حملات سایر پادشاهان آشور را هم بولایت ماد بیان کردیم پس آشکار است که قوم ماد از هزار سال قبل از میلاد در کوهستان زاگروس ساکن بوده اند ولی ابتدای تشکیل سلطنت آنها محل بحث است.

هرودوت تشکیل دولت ماد را به دیوکس Deioces نام نسبت داده است که نظر بعدل و نصفتی که از او مشهود افتاد مردم ماد او را بسلطانی خویش خواندند و او پایتخت را شهر اکباتان قرار داد. دیوکس مسلماً دیاکو است چنانکه سابقاً بیان کردیم شخصی باین نام در عهد سارگن اول (۷۱۵) از بزرگان مانائی بود و گرفتار سپاه آشور شد و او را بشهر حماة تبعید کردند. بعضی از مورخان برآنند که دیاکوی مانائی و دیاکوی مؤسس سلطنت ماد یکنفرند اگر چنین باشد آغاز تأسیس دولت ماد پیش از ۷۰۰ ق. م. میشود.

بقول هرودوت دیو کس ۵۳ سال حکمرانی کرد و بعد تخت شاهی را بفرزند خود فراورتس (فرورتیش) سپرد که ۲۲ سال بر اریکه فرمانروائی مقام داشت و چون حمله نابهنگام بدولت آشور کرد از پای درآمد. جانشین او گواکسار (هووخشره) گرفتار حمله سکاها (اشکوزا) گردید و ۲۸ سال ولایت ماد معرض تاخت و تاز و چپاول این قوم بود عاقبت هووخشره رؤسای سکا را دعوت کرد و سرمست نمود و همراهِ بهلاکت رسانید و فارغ البال ۴۰ سال پادشاهی نمود و پس از منقرض کردن دولت آشور جارا بفرزند خویش استیاگس (استیاژ ، اژدهاک ، ازی دهاک ایخ توویگو (بابلی) گذاشت. دولت استیاگس هم پس از ۳۵ سال درسنه ۵۵۰ قبل از میلاد بدست کورش بزرگ پیاپان آمد. مورخ یونانی کتزیاس Ctesias طبیب دربار اردشیر دوم هخامنشی صورت دیگر از پادشاهان ماد ذکر کرده و عدّه آنها را دو برابر آنچه هرودوت گفته قید نموده است ولی چون نزد محققان قول این طبیب باعتبار قول هرودوت نیست از اینرو ما آن روایت را ترك میکنیم برای آگاهی ممکن است بایران باستان (جلد اول) رجوع شود در اینجا راجع بروایت هرودوت که اجمالا ذکر شد توضیحاتی مینگاریم مأخوذ از کتب تازه و متکی با کتشافات سالهای اخیر. (چون اکثر این توضیحات بعد از تدوین و چاپ جلد اول تاریخ ایران باستان مرحوم پیرنیا برای علماء تاریخ مکشوف شده یا بنحو تازه آن را نظم داده اند بیان آنها را در اینجا لازم می شماریم که متمم مندرجات ایران باستان باشد.)

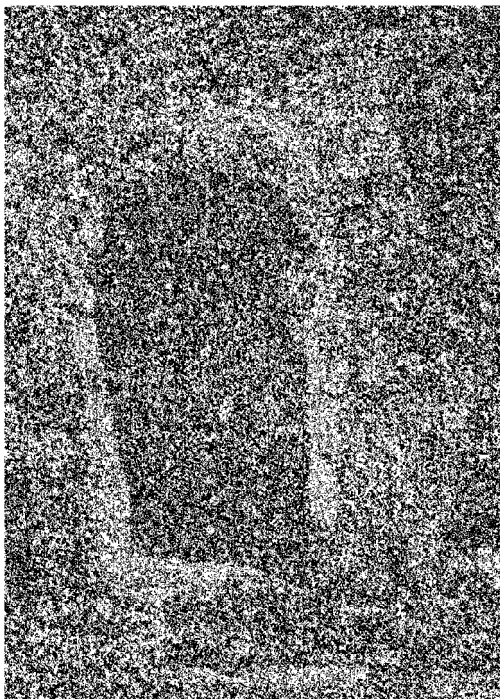
راجع بنخستین پادشاه ماد چون قصه دیاکو هنوز بثبوت نرسیده است پس نخستین شهریار این خاندان را باید فراورتس بدانیم موافق قول

هرودوت سلطنت او در فاصله ۶۷۵ و ۶۵۳ ق. م. واقع میگردد لقب او **خشثریته** Khshathrita بوده که گویا لقب عام سلاطین ماد باشد دلیلش این است که در عهد داریوش بزرگ هم مردی در هادقیام کرد بنام فرورتیش (فرا ارتس) و گفت من از نسل هو و خشره ام لقب او **خشثریته** بود (کتیبه بیستون).

اینکه ظهور فرورتیش نخستین پادشاه ماد را در ۶۷۵ ق. م. گفتیم دلیلش آنست که نام او را در صورت مناجات و دعائی که اسار هادون در سالهای اخیر پادشاهی خود در پیشگاه خداوند خورشید عرضه داشته است می بینیم در این کتیبه نام او را با سلوب آشوریان **کشتاریتی** Kashtariti ضبط کرده اند در این اولین بار که نام او دیده میشود بعنوان سلطنت ماد نیست بلکه رئیس شهر **کار کشی** Kar Kashshi بوده که دانشمندان آنرا از بلاد ولایت کاسی در زاگروس مرکزی دانسته اند از اینقرار در این عهد هنوز شهر **اکباتان** بنا نشده بوده است (۱) در صورت مناجات مذکور می بینیم که **کشتاریتی** با اتباع مادی خود بشهر های آشور حمله برده است (۲) نام آن بلاد از اینقرار است **کاریبتی** Karibti و **اوشی شی** Ushishi و قصد او از این حمله مرعوب کردن آشوری ها و جلوگیری از ترک تازان یا ایلیچیان آن دولت بوده که بخاک ماد فرستاده شده بودند و نیز می بینیم که **کشتاریتی** یکی از سران ماد را تحریک و اغوا میکرده که بر ضد آشور

(۱) در فرس قدیم هنگمتانه (اکباتان) بمعنی مکان اجتماع خوانده میشود ولی رأی پروفیسور پوبل Poebel این است که معنی این لفظ قلعه مادها یا چیزی نظیر قلعه است که با لفظ ماد ترکیب شده است

(۲) Klawber من آشوری شماره ۱



طاق کرا (در عقبهٔ حلوان کرمانشاه)
از آثار باستانی زاگروس

قیام کند نام آن سردار مامیتی آرشو Mamiti-arshu بوده است و نیز با سردار دیگر بنام دوسانی Dusanni یار شده قصد غارت شهرهای ساندو Sandu و کیلمان Kilman را داشته است.

دوسانی رئیس طایفه ساپاردا بود که سارگن پادشاه آشور آن را مسخر کرده جزء ایالت هارهار قرار داده بود (۱).

در جای دیگر همین کشتاریتی (خشثریته) را می‌یابیم که اقوام کیمری و مانائی را با مادی‌ها یار کرده و در صد بهم زدن قدرت و طرد عمال آشور از ولایات زاگروس برآمده است یکی از بلادی که محققاً محل حمله او قرار گرفته کیشاسو Kishassu یا کیشی سیم است که در ۷۱۶ ق. م. سارگن بفتح آن کامیاب شده بود. بنابراین آغاز کار خشثریته معلوم شد که رئیس طایفه بلکه رئیس طوایف عرب و خصم آشور بوده است حال اگر در عنوان پادشاهی او بر ماد شکی داشته باشیم در قدرت و سلطه او در نواحی زاگروس ابدأ نمی‌توانیم تردید کنیم و این عهد اقتدار مصادف با سالیانی است که موافق قول هرودوت سلطنت فرارتس در آن واقع میشود.

نکته دیگر که ثابت میکند فرارتس هرودوت همان خشثریته است اینست که هرودوت گوید فرارتس پارسیان را مطیع و جزء دولت ماد کرد و در کتیبه‌های اسارهادون آشوری ذکر غلبه خشثریته بر پارسو موش محل پارسیان ذکر شده است که در ۶۷۰ اتفاق افتاده است. برای تحقیق در این مطلب باید مقدمه‌ای راجع به پارسی‌ها بنگاریم زیرا که تاریخ ایالت فعلی فارس اگر مناسب با تاریخ کردستان نباشد سرگذشت قومی که نام خود را با آنجا

(۱) در ایران باستان آمده است که این قوم در توراة بنام صنارد خوانده شده است (کتاب عوبد یا عبارت بیستم)

بخشیده است، جزء تاریخ کردستان و کوهستان زاگروس هست چه قوم پارس نخست در زاگروس بوده بعد خود را بفارس رسانیده اند بنابراین باید دید که این طایفه که بوده و از کجا آمده اند و روابط آنها با سلاطین ماد چگونه بوده است. (۱)

پارسوا

در ضمن تاریخ زاگروس در عهد آشوریان گفتیم که ایالت مغرب دریایچه ارومیه (رضائیه) موسوم به پارسوا بوده که زمانی تحت استیلا آشور و مدتی در دست دوات هالدیبا قرار داشته است مردم آنجا از نژاد آریائی بودند و با مادیها در يك زمان وارد فلات ایران شده آنان هم مثل مردم ماد قفقازی ها یعنی بومیان آن ولایت را نابود کرده و نام خویش را به آن مکان داده بودند در حدود ۸۱۵ ق. م. آریائی های پاسوا از دره های زاگروس سرازیر شده بجانب جنوب کوچیدند و در شمال شرقی شوش نزد يك آنزان (انشان) که جزء ایلام محسوب میشد مکان گریزند و بیاد مکان نخستین خود آنجا را پارسوموش یا پارسامش نامیدند در حدود سال ۷۰۰ رئیس آنها هخامنش بود که سلاطین هخامنشی بعدها خود را باو منسوب کرده و بر اجداعلای خود خواندند. ظاهر آهخامنش در موقعیکه ایلامی ها با آشوری ها زد و خورد داشتند و سناخریب پادشاه آشور در حملول Halule شکست یافت (۶۹۲ ق. م.) یار ایلامیان بوده است زیرا که پادشاه آشور در کتیبه خود مردم پارسوموش و آنزان را هم جزء دشمنان خود قلمداد کرده است.

(۱) باینکه مؤلف دانشمند ایران باستان بحث بسوطی راجع باجداد سلاطین هخامنشی کرده است ولی اسناد تازه تر و تحقیقات نو تری که مستشرقین کرده اند روشنائی جدیدی بر مبداء این دودمان میافکنند که بامندرجات آن کتاب قدری اختلاف دارد.

چند سال بعد ریاست پارسومش به چیش پش Chishpish نواده هخامنش رسید (۶۷۵) و او چون قدرت ایلام را در خاك آزان ضعیف دید بدانجا حمله برد و خود را پادشاه آزان (انشان) خواند. چیش پش کاملاً از طرف ایلام آسوده خاطر بود که قدرت ادعائی برای آنها باقی نمانده است ولی از خششریته مادی و همدستانی که از طوایف کیمیری و غیره گرد آورده بود دلی فرغ نداشت. اسارهادون پادشاه آشور گرفتار حملات خششریته و همراهانش بود و در بیت همبمان نزدیک ملتقای رود الو نند و دیاله با آنها نبرد می کرد و اطلاع داشت که خششریته لشکر دیگری بجانب پارسومش فرستاده و در سال ۶۷۰ حاکم آنجا یعنی چیش پش رامطیع خویش کرد است. بنابراین سند ثابت میشود که مطیع کننده پارس یعنی خششریته همان فرارترس هرودوت است که او را باید اولین شهریار ماد محسوب داشت.

خششریته اگرچه از این طرف کامیاب بود ولی نقاط دیگر در افلات ایران در نظر داشت که قبل از حمله قطعی آشور میخواست آنها را هم کاملاً جزء قلمرو خود کند. چند سال قبل از حمله بیارسومش شخصاً لشکری بولایت مانائی برده و بر شهر شارو ایگیبی حمله کرده بود ولی از آن سال تا تا این تاریخ که ما رسیدیم بولایت مانائی از طرف کیمیری ها و ساکاهاتصرف شده بود. مردم مانائی هم بر ریاست اهشری سابق الذکر در سال ۶۶۰ عصیان کرده موجب دردسر آشور بانی پال شده بودند چنانکه پادشاه آشور مهبیای قلع و قمع مانائیهها گردید و پیش از آنکه سپاه او با آنجا برسد اهشری پایتخت خود ایزرتو Izertu را تخلیه کرده بشهر اترانه Atrana پناه برد و شارو ایگیبی و سایر بلاد را باختیار آشوریان مهاجم گذاشت.

آشوریان قسمتی از این نقاط را مرکز پادگان خود ساختند و نظم

ونسق در آنجا بر قرار کردند. ابن واقعه موجب نگرانی پادشاه ماد شد زیرا که ولایت مانائی برای خششریته بمنزله سپر بلائی بود که او را از حمله آشور حفظ میکرد اتفاقاً در این وقت رعایای بیوفای اهشری رئیس خود را از پای در آوردند و پسرش **اوالی Ualli** بزیر علم آشوریان رفت و مردم مانائی همدست آشور شدند. و خطری بزرگ برای ماد پیش آمد (۱) ظاهراً آشور بانی پال در موقع تعاقب اهشری قدم در خاک ماد هم نهاده است (۲) و یکی از امراء ماد موسوم به **بیریس هتری Biris-hatri** را با دو پسرش اسیر کرده به نینوا برده است. در این سفر بسی از بلاد ماد بیادغارت رفت. اگر قول هرودوت را صحیح بدانیم باید بگوئیم که خششریته (فرا ارتس) با وجود چنین مغلوبیتی حمله بدولت آشور برده است در این صورت معلوم می شود تهور و جاه طلبی این شهریار بیش از قدرت و استعداد او بوده است راجع باین حمله کتیمه ای در دست نیست ولی حق انکار آنرا هم نداریم. وفات فرا ارتس که باستناد گفتار هرودوت باید در سال ۶۵۳ رخ داده باشد گویا در موقعی واقع شده که مشغول حمله بیکی از شهر های مرز آشور بوده است اتباعش قبر او را در یکی از غارهای کوهستان کردستان قرار دادند مطابق تحقیقی که دانشمندان کرده اند (۳) یکی از چند مکان ذیل باید قبر او باشد (۴) نخست در **زهاب** کرمانشاه نزدیک کتیمه آنوبانی نی

(۱) مجموعه نامه های آشوری و بابلی موزه بریتانیا شماره ۱۱۰۹ Harper

(۲) Piepkorn تاریخ آشور بانی پال ص ۵۶. در استوانه که تازه کشف

شده لفظ مات آ (mat-a-a) دیده میشود که ظاهراً مراد ماد است.

(۳) دروازه آسیا (برلن ۱۹۲۰) Herzfeld

(۴) قبری در کوهستان کردستان - Edmonds

پادشاه **لولویوم** دیگری نزدیک بیستون دیگری در شمال شهر زور و دیگری در جنوب دریاچه ارومیه (رضائیه) ولی بتحقیق نمیتوان یکی از آنها را اختیار کرد آنچه مسلم است همه آنها متعلق بقبل از دولت هخامنشی است.

نیر و گرفتن پارسیان

اما تسلط **ماد** بر **پارسومش** دوامی نکرد پس از خشتر بته سکاها بر ماد تاختند و دولتی را که آن پادشاه در فاصله سنوات ۶۷۵-۶۵۳ بنا گذارده بود ضعیف نمودند در این وقت پادشاه پارسومش **چیش پیش** قدرتی یافت (در حدود ۶۷۵ تا ۶۴۰) پس از استحکام مبانی دولت خویش در ولایت آتران که از ایلام منتزع کرده بودند و بجانب دره های فارس نهاد و آنجا را ضمیمه قلمرو خود کرد و آنجا بود که اعقاب نامدارش **کوروش کبیر** و **داریوش بزرگ** به بنای بازار گاد و تخت جمشید نایل شدند.

چون هنگام رفتن فرارسید **چیش پیش** کشور خود را میان دوپسرش بخش کرد یکی **آریارامنه** Arriaramna (آریارامنس) نام داشت و (در حدود ۶۴۰-۶۱۵ ق. م.) لقب شاه بزرگ شاه شاهان شاه زمین پارسا یافت چیش پیش این پسر را دوست داشت زیرا که بعد از فتوحات اخیری که نصیب او شده بود اول فرزندی محسوب میشد که خدا باو عطا فرمود. فرزند دیگرش که اکبر اولاد بشمار میآمد **کوروش** نام داشت (از ۶۴۰ تا ۶۰۰ تقریباً) ویرا حکمرانی پارسومش داد که در شمال شرقی شوش که مقر دودمان اصلی آنها بحساب میآمد واقع بود اما زیر دست **آریارامنه** گردید. از حوادث دوره حکومت کوروش تصادف او با حملات پی در پی سپاه قهار آشور بود که بفرمان **آشوربانی پال** بر ایلام ضعیف می تاختند و عاقبت

موفق شدند که آن دولت کهن سال را بکلی منقرض کنند اگر چه تاریخ قطعی انقراض ایلام سال ۵۵۵ یعنی پنج سال پیش از جلوس کورش است اما دنباله حملات آشوریان دوام داشت کورش با سپاهی از آشور مواجه شد و چون طاقت پایداری در خود نمی‌دید بزرگترین فرزند خویش آروکو Arukku نام را بعنوان گروگان آشور بانی پال تسلیم کرد.

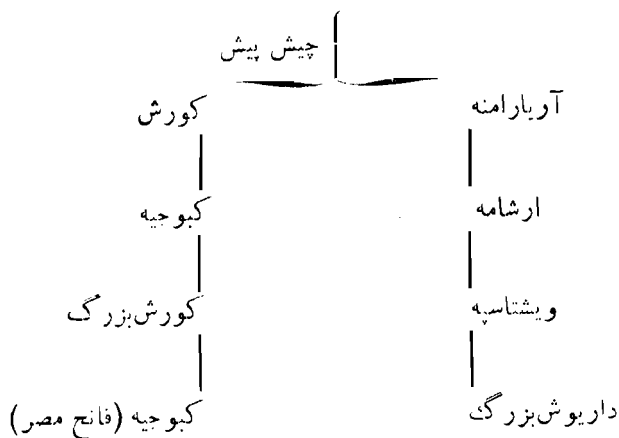
اما آریارامنه در فارس شوکتی بکمال یافت و در اوج سیمینی که بیادگار گذاشته و اخیراً کشف شده می‌نویسد: خدای بزرگ آهورامزدا زمین پارسا را بامداد که اسبان خوب و مردان مرد دارد و بیش از من پدرم چیش پیش پادشاه بود^(۱) اما دوره کامرانی آریارامنه و اولاد او دوامی نیافت زیرا که دولت نیرومند ماد که ضعفش مایه قوت دیگران بود صاحب پادشاهی بزرگ شد و دیگران را تحت الشعاع قرار داد و او هووخ شتر (کواکسار) بود.

هووخ شتر

در حدود ۶۲۵ ق. م. هووخ شتر که هرودوت او را کواکسار خوانده است مجدداً کوهستان ماد را بعد از ۲۸ سال هرج و مرج قرین انتظام کرد طریق عمل او تفصیلاً معلوم نیست راجع بقلاع و قمع سکاها بنا بر روایت هرودوت تدبیری اندیشید و آنان را در حال مستی هلاک کرد (ج ۱ ص ۱۰۶) و هم آن مورخ یونانی گوید که مادها استعمال کمان را از سکاها آموختند سپاه هووخ شتر مرکب از ۳ صنف بود: سپرداران - کمان داران - و سواران (ج ۱ ص ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۷۳) راجع بر روابط ماد و پارس اینست که هووخ شتر بپارس تاخت و آریارامنه را مغلوب کرد و پسر و نوه او را

(۱) Herzfeld باستان شناسی ایران ج ۲

از گرفتن لقب شاهی مانع آمد از این جهت است که پسر آریارامنه موسوم به **آرشامه** (ارساس) و پسر ارشامه بنام **ویشتاسبه** (که پدر داریوش بزرگ بود) در ردیف پادشاهان نیامده اند .



پیش از چیش پیش سه تن دیگر بوده اند که به ترتیب از این قرار نام داشته اند **کورش و کبوجیه و چیش پیش اول** که فرزند هخامنش رئیس خاندان بوده است باین حساب از چیش پیش اول تا کبوجیه فاتح مصر پسر کورش کمبیز هشت تن پادشاه بوده اند و پس از آن سلطنت بدو دهان آریارامنه یعنی بداریوش بزرگ منتقل شد که نهمین پادشاه آن خاندان محسوب میشود و خود نیز چنین گفته است (۱) .

باری از قوم (سیت) سکاها اطلاعی در دست نداریم ولی معلوم است که سلاح آنها شمشیر اسلحه‌ای بوده که اخیراً در جزء اشیاء مفرغی لرستان

(۱) برای این بحث رجوع شود بجلد اول ایران باستان پیر نیاص ۲۳۰ که مشروح است ولی اندکی باین تحقیق اخیر اختلاف دارد و باید مشکلات طرح شده آنجا را از این روحل کرد .

بدست آمده و اهل فن از ظرافت آن صنایع در شگفت هستند. هووخ شتر بعد از غلبه بر سکاها بفارس تاخت و آن لوح سیمینی را که بدان اشاره کردیم در جزء غنائم جنگ با کباتان برد آریارامنه نام اجداد خود را بر آن لوح رسم کرده است.

هووخ شتر چون از کار جنوب پیرداخت بنواحی دریایچه ارومیه رفت و ایالات پارسوا و مانائی را از دست آشور خارج کرد و در ایالت قدیم **لؤلویی** شهر **هارهار** را بجنگ آورد باین ترتیب راه اوجانب شمال آشور باز شد (حدود سال ۶۱۵).

چون حاکم بابل **نابوپولاسار** از اطاعت دولت آشور بیرون شده و بآن دولت حملاتی برده بود **هووخ شتر** هم لشکر بجانب آشور برد و در ۶۱۵ شهری را در ایالت **ارپها** (کرکوک) بدست آورد. سال بعد هنگام تابستان ایالتی را در بالای موصل مسخر کرد و از راه دجله فرود آمده **نینوا** را بمحاصره افکند ولی بعزت دیوارهای بلند نتوانست آن شهر را بگیرد در عوض شهر **تاریشو** Tarbishu را غارت کرده بطرف شهر آشور فرود آمد و بغلبه آنجا را گرفت در این وقت **نابوپولاسار** هم که از سمت بابل آمده بود برای اینکه از معرکه عقب نماند خود را با آنجا رسانید که از آن نمد کلاهی ببرد. هووخ شتر او در برابر دو صف سپاه عقد اتحاد بستند. پادشاه ماد نوه خود را یعنی دختر پسرش **ایخ توویگور** را که **آمی تیس** **Amitis** نامش بود به پسر **نابوپولاسار** یعنی **بخت نصر** **Nebuchodnezzar** داد (۱).

(۱) تاریخ بروس **Berosus** - کنزیاس هم در پرسیکا گفته است که ایخ توویگو دختری داشته است بنام **آمی تیس** - یونانیان ایخ توویگور استاگس گفته اند.

در سال ۶۱۲ هـ ووخ شتر و نابوپولاسار برای حمله به نینوا حاضر شدند در فصل تابستان سه جنگ با آشوریان کردند که بضرر نیروی ماد تمام شد ولی در حمله بعد آشور مغلوب گردید هـ ووخ شتر در ماه اول پائیز با غنایم بسیار بماد بازگشت در اوایل سال ۶۱۰ از نابوپولاسار خبر رسید که دولت جدیدی در قسمت شمالی آشور تشکیل یافته و دفع آن لازم است. سپاه هـ ووخ شتر و بابلیان تا حران جلو رفتند و ابن لشکر کشتی بقدری در انظار مهم بود که ولیعهد دولت بابل یعنی بختنصر از آن یاد کرده است (۱) عبارتش اینست که: « پادشاه (یعنی نابوپولاسار) بحران رفته است و با او لشگری گران از مردم ماد ای رفته اند » غارت و تخریبی که مادیها در حران کردند و حشتی در دلها جای داد و احترام ایرانیان را در انظار افزود چنانکه ۵۰ سال بعد یکی از حکمرانان بابل ابن واقعه را یاد کرده است (۲) شهر حران با وجود منازعات و کشمکش هائی که رخ داد در دست مادیها ماند. (۳)

در سالهای بعد ماد با وج ترقی و قدرت رسید هـ ووخ شتر از سمت شرق ری را و از جانب جنوب اسپاهان را و در شمال غرب اتروپاتن (آذربایجان) را که ماد کوچک گویند گرفت و اکباتان را پایتخت کشور عظیم خود قرارداد

(۱) نامه بختنصر در مجموعه رسایل بابلی که د کتر کنتنو Conteneau جمع کرده است در موزه لوور پاریس جزء متون میخی (جلد نهم).

(۲) ستون نابونید پادشاه بابل.

(۳) حران از شهرهای عتیق بین النهرین و در میان رها (ادس) رأس العین واقع بوده موطن ابراهیم را در آنجا میدانند و در کتیبه های میخی حرانو بمعنی راه است و دلالت بر اهمیت تجاری آن شهر دارد و در زمان فتح اسلام کرسی ناحیه دیار مضر بود. مروان حمار آخرین خلیفه اموی بیشتر در آنجا اقامت میکرد فعلا قریه ای از کوخ و کبر در میان ویرانه ها باقیست.

ظاهراً ایالت فارس را هم در تصرف داشته و ولایت پارسومش هم فرمان او را میبرده است .

هووخشتر فرمانفرمائی فارس و پارسومش را به کنبوجیه Kanbujia پدر کورش بزرگ و گذاشت از سال ۶۰۰ تا ۵۵۹ ق.م کنبوجیه حکمرانی ایشان (آزان) را داشته است .

پس قسمت اعظم ایران کنونی در اختیار هووخشتر بود فقط طایفه گادوسیان که در میان سلسله البرز و دریای خزر مسکن داشتند اطاعت نمیکردند کیزیاس گوید در زمان هووخشتر مردم پارت شوریدند و عاقبت مجبور شدند عهد نامه ببندند که بموجب آن حکومت آنان بایکی از سرداران ماد باشد (۱).

از سمت شمال غربی هم هووخشتر پیشرفت های مهم کرد زمینهایی که در حیطه تصرف دولت هالديا بود و در آن زمان مورد تاخت و تاز آرامنه و سایر قبایل بیگانه شده بود بصرف هووخشتر در آمد. هرودوت صریحاً گوید قبل از ظهور دولت پارس مادیها تمام کاپا دوکیه را تا شط هالیس (قرل ایرماق) گرفته بودند در حدود ۵۹۰ ق.م. هووخشتر بساحل هالیس رسید و با پادشاه لیدی موسوم به آلیاتس مواجه شد تا پنج سال میان این دو دولت جنگ بود .

در سال ششم کسوف کلی خورشید موجب متارکه جنگ شد تعیین خط سرحدی را بدو تن وا گذاشتند یکی حاکم بابل نابونائید که گویدا دست نشانده پادشاه لیدی و هواخواه او بود دیگر سینمیس Syennesis از اهل کاپادوکیه که نماینده هووخشتر شد در نتیجه مقرر گردید که شط هالیس

فاصله دوالتین باشد و برای تشیید بنای مودت دختر الیاتس که آ رینیس Aryenis نام داشت بمقد ایخ توویگو پسر هووخشر درآمد و همان سال ایخ توویگو بجای پدر نشست.

پادشاهان اخیر بابل

مقارن این احوال تخت بابل هم به بختنصر رسید (از ۶۰۴ تا ۵۶۲ ق. م.) فنوحات بختنصر در خوزستان و شام معروف است کتیبه و آثار دیگر او در شوش بدست آمده است بدره و کرکوک را گرفت و در ۵۹۷ بیت المقدس را خراب و یهود را بریاست یهو یا قیم اسیر کرده ببابل آورد و باغهای معلق برای زن خود که دختر ایخ توویگو پادشاه ماد بود ساخت (۱) و چون از همسایه شرقی خودبیم داشت بابل را استحکام فوق العاده بخشید و حصارهای حصین بر آورد اما در عهد او میان ماد و بابل جنگی رخ نداد. چون نوبت پادشاهی بابل به آمل مردوک Amel-marduk نام رسید (۵۶۰-۵۵۲) سیاست دولت بابل عوض شد یهو یا قیم رئیس یهود آزاد گردید. آمل مردوک تابع روحانیان بابلی شد طبقه لشگری قیام کردند و دو تن را پی در پی بتخت نشانند تا نوبت به نابونائید رسید (۲).

خوزستان که خراج گزاف به بابل میداد در عهد نابونائید بکلی از تصرف بابل خارج شد و بدست ایخ توویگو افتاد این مسئله بیشتر بابلیانرا از مادبیمناک کرد در تاریخ یهود این پیشرفت هی ماد را انتقام آلهی از بابلیان شمرده اند انبیاء بنی اسرائیل ماد را آلت قهر یهوه شمرند که مامورهدم

(۱) بروس (Schenabel) .

(۲) تاریخ شام و فلسطین ص ۵۳۹ اولسمتید Olmestead

و تخریب بابل شده است (۱) ماد بتنهائی محل بیم اقوام بود تا چه رسد
باینکه افواج او را رتو (هالديا) و مانائی و سکا (اشکوزا) که هو و خستر
چند سال پیش مطیع خود کرده بود با ماد همراه باشند!

در اینصورت قهر آلهی بر بابل نازل میشود (۲) یهوه شادمان است
که بوسیلهٔ ماد های بیرحم سخت دل بیم و دهشتی عظیم در قلوب بابلیان
وارد کرده است زیرا که در دست آنان کمان قتال ترین سلاح جنگ شده
است (۳) یرمیا پیشگوئی کرده است که در بابل حرج و مرج رخ خواهد داد
و حصار های محکم سودی نخواهد بخشید ما دی ها آن حصارها را از بیخ
بر میکنند و هیچ بابلی و یهودی که در آنجا اسیر باشد نباید امیدی برحم
شفقت مادیها داشته باشد زیرا که همه طعمهٔ هلاک خواهند شد بشادمانی
این انتقام آلهی یرمیا عباراتی را که ترجیع گفتار اوست تکرار میکند:
بگریز از میان بابل.

برو از سرزمین کلدانیان (۴)

اما باین شدت که پیشگوئی شده بود یهوه اهالی بابل را گرفتار قهر و
غضب نمود مادیها حمله ای نکردند و نبونائید (۵۵۶-۵۳۸) تخت شاهی
را بدست آورده بنیان حکومت خود را استقرار بخشید و خطر گذشت.
ایخ توویگو چنان سرگرم کارهای خود بود که بتصرف دشتهای بین النهرین
نمیتوانست متوجه شود.

(۱) اشعیه ۱۳ : ۱۷ یرمیا ۱۵ : ۱۱-۲۸

(۲) نام این اقوام در توراۃ چنین است ارارات مینی Minni اشکناز

(۳) اشعیه ۱۳ : ۱۸ یرمیا ۵۰ : ۱۴-۲۹-۴۲ ۵۱ : ۳-۱۱

(۴) تاریخ فلسطین و شام ص ۵۴۲-۵۴۵ Olmstead

ایخ توویگو ازی دهاک

ایخ توویگو پادشاه ماد همان است که بابلی ها او را ایشتومگو Ishtumegu ضبط کرده اند و یونانیان استیاگس گویند و ما او را آزی دهاک (اژدهاک) مینامیم وارث ملک پدر خود هووخمتر شده و در بسط آن میکوشید در اینجا روابط او با هخامنشیان برای ما مهم است و به اختصار بآن اشاره میکنیم.

چنانکه گفتیم کبوجیه پدر کورش بزرگ در این تاریخ اطاعت از ماد میکرد و حکمرانی پارس و پارسومش و انشان را داشت با وجود وسعت منطقه فرما فروایی، چون زیر دست ماد بود و این حکومت را پادشاه ماد از آریارامنه گرفته و باو داده بود در انظار اعتباری نداشت. اشراف ماد بنظر حقارت در او مینگریستند ولی بعد از آنکه کبوجیه دختر پادشاه ماد ایخ توویگو را که ماندان نام داشت بگرفت و از آن کورش بزرگ بدنیا آمد، ابهت این خاندان در انظار زیاد شد. بعضی مورخان این موصلت را انکار کرده و قول هرودوت را معتبر نشناخته اند ولی دلیلی ندارند و سلاطین مشرق غالباً دختر بنجبای زیر دست خود میداده اند علت انکار مورخان این است که کتزیاس در پرسیکا Persica گفته است خون مادی بهیچ وجه در نژاد پادشاهان هخامنشی داخل نیست اما محققین بر آنند که این انکار صریح کتزیاس موجبی خاص داشته است. مقارن آمدن آن طبیب یونانی بدربار ایران (۴۱۰ ق. م.) مادیها در حال شورش و در نظر دولت پارس منفور بوده اند و برای مصلحت وقت همه درباریان از مادی هاتبری می جسته اند.

کورش بزرگ

کورش بزرگ در سال ۵۵۹ با سلطنت پارس رسید خود را شاهنشاه خواند بیاری عشایر دیگر ایران مدعی تاج و تخت ما شد و بنوائید پادشاه بابل هم با او همدستان گردید زیرا که بابلی ها از مردم ماد خیلی در وحشت بودند ماد علاوه بر نقاطیکه در کوهستان شرقی مشرف بردشت بین النهرین متصرف بود چنانکه گفتیم حران را هم در دست داشت و میتوانست هم راه ارتباط بین النهرین و شام را قطع کند هم از دوطرف بابل روی بیاورد این بود که نابوائید قیام کورش را مفتنم شمرده سپاهی از حد غزه شام تا خلیج فارس گرد آورد.

در سال ۵۵۳ نقشه کورش آشکار شد و اینخ توویگو او را رسماً بدربار خود خواند ولی کورش نرفت و علناً علم طغیان برافراشت (هرودوت جلد اول ص ۱۲۷) بنوائید هم پادگان مادر را از حران براند و بشامات حمله برد و این فتح موجب شادمانی شدید بابلیان گشت (۱)

برای جنگ های کورش و اینخ توویگو دوسند و روایت در دست داریم یکی از کتزیاس که در کتاب نیکلای دمشقی مذکور است و میگوید سه جنگ اتفاق افتاد در دو مصاف اول اینخ توویگو غالب بود ولی در سومین غلبه با کورش بزرگ شد.

روایت دیگر از هرودوت است که فقط دو جنگ قائل است در جنگ نخستین اکثر سپاه ماد بکورش پیوست ولی پادشاه ماد در میدان حضور نداشت در برد دوم اینخ توویگو شخصاً بمیدان آمد و گرفتار شد.

(هرودوت جلد اول ص ۱۲۷) در اسناد بابلی روایتی مختصر هست که قول هرودوت را تأیید میکند از اینقرار که ایخ توویگو سپاهی سرکوبی کورش برد، ولی مردم ماد پادشاه خود را گرفته بکورش تسلیم کردند کورش فوراً با کباتانه رفت و خزاین سلطنتی را بدست آورد.

باری دولت ماد باین ترتیب انقراض یافت و دو مین ساتراپی کشور هخامنشی گردید ولی مردم ماد در دربار جدید کمال احترام را داشتند و با اینکه پارس اولین ساتراپی این دولت بحساب میآمد میان ماد و پارس جدائی رخ نداد همگی بطوع و رغبت کورش را بسلطنت سلام دادند و هم در کتیبه های تخت جمشید هم در متون تواریخ نام این دو قوم ایرانی در ردیف یکدیگر آمده و در واقع يك طایفه شمرده شده اند چنانکه در کتب یونان جنگهای سلاطین پارس را منسوب بمد (ماد) دانسته و جنگ های مدی اصطلاح کرده اند باین ترتیب پارس نخستین ساتراپی و ماد دومین و ایلام سومین بشمار آمد و در کتیبه های رسمی قلمداد شد. (۱)

(۱) چون قصد ما از بیان تاریخ این اقوام روشن شدن تاریخ زاگروس (کردستان) بود تا اینجا که تاریخ تاریک بود نسبتاً بتفصیل سخن رانیم از این پس تواریخ مشروح بزبان فارسی در دست هست و محتاج ذکر نیست . مثل ایران باستان مرحوم پیرنیا و غیره .

باب دوم

گرد

در باب اول بحث کردیم از اقوامی که پیش از ظهور دولت هخامنشی ساکن منطقه زاگروس بوده اند و دیدیم که تاریخ بعضی از آنها بسه هزار سال قبل از میلاد مسیح میرسد. شرح روابط این اقوام با ملل معروف بابلی و آشوری و غیره تاریخ ناحیه را که امروز کردستان میخوانند روشن کرد. در این باب موضوع سخن گرد است یعنی طایفه که زاگروس را فرو گرفته و امروز آنجا بنام او خوانده میشود. در هیچیک از آثاری که مبنای تحقیقات ما را جمع بکردستان قدیم بود و در باب اول ذکر گردید نامی از طایفه گرد نیافتیم مگر در یک سنگ مصطبه سومری که لفظ کرد Karada خوانده شد است و آن هم نام ناحیه ایست نه اسم طایفه خاصی که دلالت بر تقدم کرد بر مادیها و پارسی ها بنماید.

فصل اول

تحقیقات علماء در خصوص لفظ کرد

راجع بلفظ کرد درس ۳۶ گفتیم که در عهد پادشاهی گیمیل سین از سلسله سوم سلاطین اور (قرن ۲۲ ق م.) نواحی کردستان فعلی از جانب آن پادشاه بامیری توانا سپرده شد موسوم به وردنر Varad - Nannar و علاوه بر ولایت گنهر و همازی که ملک موروث آن امیر محسوب میشد نواحی اربل و ایثار و فرمانفرمائی طایفه سو بارتو و سر زمین کرده را باو وا گذاشت .

بنا بر تحقیق تورودان ژن Thureau-Dangin این طایفه همسایه طایفه سو Su بوده و بقول مستشرق درایو Driver سو در جنوبی دریاچه وان قرار داشته است گویا قلعه سوی که در تاریخ شرفنامه ذکر شده و در ناحیه بدلیس بوده یادگار آن قوم باشد آرامی ها آن ناحیه را بیت قردو Beth Kardü خوانده اند و شهری را که بنام جزیره ابن عمر معروف است گزرتادو قردو Gazarta d'kardu موسوم کرده اند .

ارامنه کلمه گردوخ را بکار برده اند و بلاذری و طبری آنجا را بقردی (قردای) نامیده اند بنا بر قول یاقوت که از ابن اثیر نقل کرده بلوک بقردی جزء جزیره ابن عمر بوده و در یست قریه ابواب جمعی داشته (الثمانین - جودی - فیروز شاپور) و در ساحل یسارد جلّه زو بروی باز بدی

که در ساحل یمین دجله بوده قرار داشته است (۱) در عیون الاخبار ابن قتیبه جلد اول (ص ۲۱۴) این عبارت است: «اول قرية بنیت بعد الطوفان قرية بقردي تسمى سوق الثمانین کان نوح لما خرج من السفینة اتبناها . (و بنی) فیها لكل رجل آمن معه بیتاً وكانوا ثمانین فیہی الیوم تسمى الثمانین» یعنی نخستین دیهی که پس از طوفان ساخته شده دیه بقراد بود که نامش سوق الثمانین است نوح چون از کشتی بیرون شد آنجا را پی افکند و برای هر يك از مردانی که با وی بکشتی پناه برده بودند خانه بساخت چون هشتاد تن بودند از این رو امروز آنجا را سوق الثمانین خوانند»

بنا بر این در مکانی که امروز بهتان (بختان) و جزیره ابن عمر گویند ولایتی بسیار محدود بوده که آنجا را قرده و میگفته اند و همان است که مورخان یونانی کردهون Corduene خوانده اند در آن ولایت سه شهر بوده بر روی دجله ساریسا Sareisa ساتلکا Satalka پینکا Pinaka (فنیك) و از نکات جالب توجه آن است که از کلام استرابون مستفاد میشود که این نام بر ناحیه کوهستانی بین موش و دیار بکر فعلی اطلاق میشده است (۲) پرفسور میورسکی در انسیکلوپدی اسلام تحقیقی دارد که نقل میشود:

یونانیان ساکنان این ناحیه را کردهوخی نامیده اند و جزء اخیر آن در لغت ارمنی علامت جمع است گویا سبب این باشد که مورخان یونانی آن نام را از زبان یک نفر ارمنی شنیده اند هنگامی که تیگران دوم پادشاه ارمنستان در قرن اول پیش از میلاد این ولایت را گرفت امیر آنجا

(۱) انسیکلوپدی اسلام با راجع بکتاب هارتمان موسوم به بهتان

(۲) استرابون کتاب نهم بند ۱۲ قمره ۴ (نقل از انسیکلوپدی اسلام)

را که زریبوس *Zarbinus* نام داشت بقتل رسانید در ۱۱۵ بعد از میلاد. امیری در کردوئن حکومت میکرد که بنام *Manisarus* و لی باید دانست که تسلط آرامنه در این ناحیه خیلی سطحی بوده و تغییر در اساس قومیت آنها نداده است.

گزنفون یونانی این قوم را *کردوک* (۱) خوانده است در عهد گزنفون که بحبوحه انبساط دولت هخامنشی بوده جای تعجب نیست که *یک* طایفه ایرانی در نواحی شمال دجله ساکن بوده باشند ولی جز نام آنها اثری در دست نداریم که *کردوک* ها را معرفی کند در لغت بابلی و آشوری لفظ *کردو* *Kardu* بمعنی ندر و مند و پهلوان است آیامیتوان گفت که *کردوک* های گزنفون از طوایف آشوری یا کلدانی بوده اند؟ بعضی از فضائلی که در قرن ماضی شروع بتحقیقات کرده بودند این عقیده را داشتند چنانکه *لرچ* *Lerch* در ۱۸۵۶ عنوان کتاب خود را چنین قرار داده بود: «تحقیق دربارهٔ اکراد ایرانی و نیاکان آنها که از کلدانیان شمال بوده اند» لکن در سالهای اخیر دانشمندان متبحری چون *هارتمان* *Hartmann* و *نولدکه* *Noeldeke* و *وایسباخ* *Weissbäch* مطلب را بنحو دیگر محل تحقیق قرار داده و از لحاظ قوانین زبان شناسی معتقدند که *کرد* و *کرد* از دوریسه متباین هستند و همین دانشمندان برآنند که قوم *کورتی* *Cyrtii* که مورخان یونانی قدیم در جزء طوایف مادوپارس نام برده اند همین کرد فعلی است (استرابون کتاب *IX* بند ۳ و کتاب *XV*) و مؤید این قول وجود طوایف اکراد در فارس است در زمان سلسلایان (بنابر کارنامه اردشیر

(۱) در تفصیل آینده مفصلاراجع بتلاقی سپاه گزنفون با طایفه *کردوک* سخن

بابکان و اشارات مورخان ایرانی و عرب).

موافق این تحقیقات که از مقاله کرد انسیکلوپدی اسلام نقل شد معلوم می شود که جز قرابت لفظی میان کردو و قردوی بابلی موجود نیست و در مورد لغات قدیمه نباید بشباهت ظاهری اکتفا کرد چنانکه بعضی از نویسندگان ایرانی از قبیل مرحوم میرزا آقاخان کرمانی از این راه رفته و دچار اشتباهات عدیده شده اند و اگر باین قبیل شباهت ها توجه کنیم اولی اینست که کرد را از گرد بدانیم که لفظ ایرانی بمعنی پهلوان است در صورتیکه این دو کلمه هم از یک ریشه نیستند گرد از ریشه و ر است بمعنی حمایت شده و مجروس و ربطی به کرد ندارد (۱).

اما در باب کرد و خالدی - بعضی از محققان جدید کرد را تحریف خالدی شمرده اند چنانکه در باب اول صفحه ۱۵ گفتیم در قرن نهم قبل از میلاد در ناحیه وان دولتی تشکیل شد بنام هالدیا (خالدی) که آشوریان آنها را اورارتو و اوراشطو گویند و در عبری اراراط نامند و یونانیان الارودی و خالدوی و خالدایوی ذکر کنند این دولت تا قرن ششم قبل از میلاد باقی بود بعد از آنکه آرامنه پیدا شدند خالدی ها پراکنده شده بکوهستان ها رفتند (کتاب کوروپدی گزنفون جلد سوم فصل ۳-۱) در نواحی شمال دریاچه وان آثار این قوم موجود است و در نزدیکی طرابوزان نقطه ای با اسم خالدیا در عهد دولت بیزانس بوده و شهر خلاط (اخلاط) نیز جاکی از نام آنان است حتی در طرف قفقاز هم نام این طایفه هست (۲) چنانکه گفتیم سنگ معروف کله شین در مرز ایران از این دولت است باری بعضی

(۱) Horn, Neu pers. Etymologie P. 200

(۲) یکی از طوایف کلهر کرمانشاهان خالدی نام دارد.

از محققان مثل رایسکه Reiske گفته اند « خالدى و كوردى و كورتى و كوردیای همه یکی است » (۱) تیکلات پیلسر آشوری در استوانه‌ای که ییادگار گذاشته نام طایفه قورطیه Kurtie را که در کوهستان آژور بوده اند جزء طوایفی که باطاعت خود آورده ذکر میکند باعتماد درایو Driver آژو Azu همان حازو (ساسون) امروز است در مغرب دریاچه وان ولی باعتماد پرفسور مینورسکی کلمه قورطیه مشکوک است .

در باب کلمه قورطی (کورتی) آقای سیر سیدنی اسمیث مدیر دایره آثار قدیمه عراق که از دانشمندان آثار باستانی است رائی خاص دارد . بخواهش آقای محمد امین زکی صاحب تاریخ کورد و کوردستان مقاله‌ای راجع بتاریخ قدیم این ناحیه که بعداً کردستان خوانده شده نوشته است که در آن کتاب ضبط است .

پس از شرحی که راجع بطوایف قدیمه زاگروس نگاشته در خصوص کلمه قورطی گویند بنابر اسناد آشوری در تمام قرن ۱۳ قبل از میلاد در این ناحیه حادثه ای رخ نداده است مگر ظهور قومی بنام پاپهی Paphi سابقاً در آثار آشوری این لفظ را کورتی Qurti میخوانده‌اند و آنرا با نام کرد یکی میدانسته‌اند ولی اخیراً معلوم شده که این قرائت صحیح نیست زیرا که در بغاز کوی الواحی بدست آمده و ذکر قوم پاپانهی رفته است که با حتمال قوی همان پاپهی باید باشد قرائت سابق آن کلمه غلط بوده است (۲) و سبب این اشتباهات آنستکه در رسم الخط قدیم بین النهرین هنوز آهنگ بعضی حروف و مخارج اصوات بدرستی معلوم نشده است .

(۱) انسیکلوپدی اسلام ص ۱۱۹۷ جلد دوم فرانسه

(۲) کورد و کوردستان ج ۱ چاپ بغداد ص ۵۷

خلاصه اقوال سابق الذکر اینستکه کلماتی شبیه یا قریب لفظ کرد در آثار مربوطه بزا گروس و حوالی آن دیده شده است و بعضی از محققان آنها را با لفظ کرد یکی پنداشته اند در صورتیکه نه قردو نه قورطی نه بقردی نه خالدی هیچیک ارتباط استواری با کلمه کرد ندارد و دانشمندان باستان شناس را در رد آنها حجت های بسیار است .

بنظر نگارنده نه جای رد قطعی است نه اثبات و شق ثالثی را باید معتبر دانست و آن تفکیک نام طایفه کرد از محل کرد است . توضیح آنکه در زمانهای بسیار قدیم در ناحیه جزیره ابن عمر مکانی بوده است بنام قردو (بیت قردو) و محل تاخت و تاز دولت نیرومند هالدیا (خالدی) شده و چون امواج مهاجرین ایرانی با طوایف ماد و پارس به مغرب زا گروس رسیده اند طایفه فعلی کرد که دوش بدوش سایر برادران نژادی خود پیش میرفته اند این ناحیه را بتصرف آورده در آن مسکن اختیار کرده اند چنانکه قوم ماد خود را در کردستان فعلی ایران استقرار بخشید و قوم پار سوا خود را در مغرب دریاچه ارومیه (رضائیه) جای داد و اقوام بومی آن نقاط را بر عیتی خود در آورده در خود منحل کردند پس طایفه ایرانی کرد هم در ناحیه ای که از قدیم الایام قردو نامیده میشده ساکن شد و بومیان را مستهلك یا فراری کرد و از آن تاریخ بنام مکان جدیدش خوانده شد . با این قول که تکیه با اسناد تاریخی دارد قول محققان سابق الذکر محفوظ میماند که جائی بنام کرده Karada یا قردو یا قورطی بوده است و حقیقت امر هم که ایرانی بودن اکراد است لطمه نمی بیند زیرا که بسیار اتفاق افتاده است طوایف تازه وارد نام محلی را که پیش از آنها مشهور بوده گرفته اند و این بسته بقوت وضع شهرت آن نام است مثل همه طوایف و اممی که از خارج

بآذربایجان (اتروپاتکان) آمده اند و نام خویش را از دست داده بدون هیچ امتیازی عموماً آذربایجانی خوانده شده اند درین مورد هم نام قردو یا قورطی یا کرده شهرت داشته و طایفه ایرانی که خود را بآنجا رسانیده قهرراً باسم مکان جدیدش شهرت یافته است نظیر این قول را درباب اول راجع بکاسی ها ذکر کردیم بنا بر رأی علماء باستان شناس در لرستان محلی بوده است باین نام (کاششو) و قوم معروف بکاسی از خارج بآنجا آمده و حتی اسم خدای طایفگی خود را هم بمقتضای مکان جدید عوض کرده اند (رجوع شود به ص ۳۸)

این رأی ما که اظهار کردیم موافق است با اشاره ای که پرفسور مینورسکی در انسیکلوپدی اسلام اظهار کرده و مفادش چنین است. پس از آنکه حقاً فرق میان قردو و قردو معلوم گردید که از دو ریشه مختلفند این سؤال پیش می آید که بچه ترتیب طایفه کورتی (یعنی کردان ایرانی) توانسته اند اراضی غرب سلسله زاگروس و مسکن طایفه قدیم قردو را فرو گرفته و کوهستان آنتی توروس را تا شمال سوریه اشغال کنند؟ تحقیق در این سلسله محتاج مطالعات و تفحصات دقیق است ولی اجمالاً پیدا است که فتوحات قوم ماد و پارس موجب تغییرات وسیعی شده است و طوایف ایرانی مهاجرت های دور و دراز کرده اند مثلاً قسمتی از طایفه ایرانی ساگارتیا Sagartiya که مسکنشان سیستان بوده در آن ایام کوچ کرده و رو بغرب نهاده اند چنانکه در عهد آشوریان این قوم را در کشور ماد (کردستان فعلی) می بینیم | استرک Streck تحت عنوان زیکیرتو Zikirtu و زاگروتی Zakruti بحثی راجع بآنها کرده است. | در عهد داریوش بزرگ هخامنشی مطابق کتیبه بیستون کرسی این

طایفه دردشت آشور یعنی اربل بود و داریوش سردار آنانرا که چیتران تخمه Citran takhma نام داشت در آن جا سیاست کرد و از قضا صورت این مرد در جزء اسیران کتیبه بیستون خیلی شباهت با کراد دارد. در اینجا ترجمه این عبارت کتیبه بیستون را برای توضیح گفتار آقای پرفسور مینورسکی علاوه می کنیم و بعد نتیجه تحقیق ایشان را می آوریم.

« بند چهاردهم - داریوش شاه می گوید : مردی چیتران تخم نام ساگارتی بر من بشورید و مردمان را گفت من شاه ساگارت و ازدودمان هو و خستر هستم من در زمان سپاهی از پارسیان و مادیان بر سر او فرستادم ، مردی تخم سپاد نام را که فرمان بردار من است رئیس سپاه کردم و گفتم بروید و این لشکر را که از من برگشته و خود را از سپاهیان من نمیداند در هم شکنید پس از آن تخم سپاد با لشگری حرکت کرد و با چیتران تخم جنگید ۱۵ روز ما را بیاری خودم مخصوص گردانید بمشیت اهور مز داسپاه من بر لشگری که از من برگشته بود فیروز شد و چیتران تخم را گرفته نزد من آوردند. من گوشها و بینی او را بریدم و چشمانش را بر کندم او را در درگاه بزنجیر بسته بازداشتند همه مردمان او را دیدند پس بامر من او را در آربل مصلوب کردند » .

باری مینورسکی گوید از اینقرار حرکت قبایل ایرانی از شرق بغرب باستانی فوق العاده صورت میگرفته و جای تعجب نیست که کرد ها خود را سرعت در محل بومیان قدیم که در نتیجه هجوم ایرانیان ضعیف و پراکنده شده بودند قرار داده باشند حتی اکراد در این نهضت بجانب مغرب اکتفا بولایت آشور (شمال بین النهرین) هم نکرده خود را به آسیای صغیر نیز افکنده اند چنانکه در فاصله ۲۲۰ و ۱۷۱ قبل از میلاد چربکی های

گرد Cyrtii در جنگهای رومیها و سلوکیها و پادشاهان پرفرام شرکت
جسته‌اند (تیت‌لیو Tite Live) کتاب ۴۲ فصل ۵۸ بند ۱۳ و کتاب
۳۷ فصل ۴ بند ۹) (در این باب ریناخ Reinach مقاله ای در مجله
باستان شناسی تحت عنوان چریکی های پرفرام درج کرده است سال
۱۹۰۹ |

مطلب دیگر اشاراتی است که در جغرافیای قدیم ارمنستان در باب
ولایت کرچیخ Korcëkh دیده می شود بنابر قول آدنتس Adontz در
کتاب آرمینا ص ۱۸۴ کلمه کرچیخ مرکب از دو جزء است:
کرتیچ + آییخ و معنی آن کرداست چنانکه آتروپاتیخ Atropatic
یعنی ساکنان آتروپاتن (آذربایجان). در زمان فوستوس بیزانسی
قرن چهارم بعد از میلاد ولایت کرچیخ بلوکی بوده است نزدیک سلماس
(شاپور) و خاک آن بین جولامرک و جزیره ابن عمر گسترده بوده است
و شامل نواحی ذیل میشده است: کردوخ و ولایت ثلاث معروف به کردریخ
(کردیخ) و آی توآنخ و آی گرخ و چند محل دیگر که در انسیکلوپدی
اسلام مقاله آقای مینورسکی راجع با کرداد مذکور است.

خلاصه اینکه در نواحی مذکور اقوام متعددی بوده اند که نامشان
اکثر قریب بیکدیگر بوده و در همه اسامی آنها ریشه ک.و.د. نمایان است
در زمانهای بعد همه آن طوایف ایرانی را بنام عمومی اکراد خوانده‌اند و
شعب سابقه از میان رفته است در میان این طوایف بعضی بومیان عتیقند
مثل عشیره قردوو (تموریخ = طمورایه که مرکز آن ها القی = الک
Elek بوده و الخویته Al-Khuwaithya در بلوک خوبت (ساسون) و

اورطایه = (الارطان) در میان شعب فرات و اقوام سامی و ارمنی نیز در آن نواحی بوده‌اند (چنانکه بعضی طایفه ممقانی را از نژاد مامیکونیهای ارمنستان می‌شمارند)

در قرن بیستم تحقیق محققان باینجا رسید که در میان اکراد يك طبقه ایرانی دیگر هم هست با اسم گوران - رازا که غیر از کرده‌ستند . همه این طوایف چه ایرانی چه بومی قدیم چه سایر نژادها در زیر موج مهاجمین اکراد ایرانی فرو رفته و استقلال نژادی را از دست داده همه کرد و ایرانی شده‌اند معذک هنوز در بعض نقاط کردستان میتوان طبقاتی اجتماعی تشخیص داد که امتیاز آنها از لحاظ تسلط سیاسی قوم غالب جدید اورود پیدا شده است . اکراد تازه وارد طبقه مسلط و حاکم شده و توده قدیم برعیتی وزیردستی تن در داده‌اند در سلیمانیه در ساو جبلاغ (مهاباد) در قطور این امتیازات آشکار است در قطور بقایای طایفه کورسینلی Kursinly تا سالهای اخیر دیده میشدند که تابع شکاگها بودند بنابراین اگر تحقیقات منظم علمی بشود ممکن است بقایای اقوام عتیق که در زیر موج توحید بخش اکراد فرو رفته است بدست بیاید. (۱)

این بود آنچه تحقیقات علمی دانشمندان اروپائی راجع بمبداء کرد بدست میدهد .

معلوم شد که کرد نام طایفه غالب ایرانی است که مثل ماد و پارس کوهستان مغرب ایران و حوالی آنرا تا شمال شامات و جنوب ارمنستان فرو گرفته و همه طوایف قدیم را در خود مندک و منهمک ساخته نام خویش

(۱) انسیکلوپدی اسلام ص ۱۱۹۸ جلد دوم چاپ فرانسه مقاله کرد .



کردستانک (رضائیه)

را بر آنها پوشانده اند و حتی همین نام را هم طایفه مهاجرین ایرانی در
اوایل ورود به شمال بن النضد از اسب سگ خرد که بستند و

را بر آنها پوشانده اند و حتی همین نام را هم طایفه مهاجرین ایرانی در
اوایل ورود به شمال بن النضد از اسب سگ خرد که بستند و

فصل دوم

نژاد شناسی

راجع به نژاد کرد دو قسم بحث شده است: یکی از روی روایات قدیمه که در فصلهای آینده بذكر آنها خواهیم پرداخت دیگر از روی نژاد شناسی آزمایشی که هر چند نظر بصعوبت موضوع هنوز بجای ثابتی نرسیده است، ولی ذکر تحقیقات نژاد شناسان خالی از فایده نیست و اطلاع بر اشتباهات برخی از آنان هم دور از نفعی نخواهد بود. ما در این جا شروع میکنیم بنقل اقوال عالم بزرگ نژاد شناس موسوم به اوژن پیتارد Eugène Pittard که امروز در حیات است و استاد و رئیس بنگاه بین المللی نژاد شناسی و رئیس قسمتی از موزه مردم شناسی سویس (ژنو) و پرفسور دانشگاه این شهر است. ده مرتبه مسافرت به بالکان و آسیای صغیر کرده و احوال کردان را نیز شخصاً سنجیده و بطریق علمی آزمایشها کرده است. کتاب مشهور او «نژادها و تاریخ» نام دارد Les races l'histoire و در همه زبانها ترجمه شده است بیشتر مطالب آینده از فصل ششم آن کتاب است: در سرزمینی که میان کوهستان قفقاز و کشور هندوستان واقع است طوایفی امروز مسکن دارند که نامشان در تاریخ جهان مکرر ذکر شده است مانند پارسیان و مادیان و عرب و ترك. در این قطعه خاك تمدنهای باستانی بابلی و آشوری و فنیقی و غیره جلوه گر شده است از حیث زبان مردم این

قطعه آسیا دو دسته اند آنانکه ایرانی حرف میزنند و آنانکه سامی زبانند .
ایران و بلوچستان و افغانستان و قسمت شرقی آسیای صغیر ، مهد
نژاد ایرانی است و شعب بسیار از این نژاد امروز نمایان است مانند پارسیان
و تاجیکان و آذربایجانیان قفقاز جنوبی و سارتهای ترکستان روس و تاتها
(در جنوب غربی بحر خزر) در سمت مشرق افغانها و بلوچها در آسیای صغیر
کردها و ارامنه هستند که جوچه جوچه در نواحی مختلف زندگی میکنند.
اگر از حیث علم نژاد شناسی محض بخواهیم این همه اقوام را
دسته بندی کنیم نتیجه کار ما این میشود که با اختلافات بسیار مواجه گردیم
زیرا که از حیث شکل و اندازه جمجمه با هم تفاوت زیاد دارند مثلاً **پاتانها**
افغانها دو لیکو سفال هستند Dolichocephale (در از سران) و قسمت اعظم
ایرانیان فعلی مادون دو لیکو سفال محسوب میشوند Sous-dolichocephale
و جماعتی از تاجیکان و پارسیان مادون برایکی سفال (پهن سران) هستند
(Sous-Brachycephale)

تاتهای آذربایجان که از شعبه مادون برایکی سفال هستند با ارامنه
که قطعاً از شعبه برایکی سفالند آمیخته اند پس میتوان گفت که در زیر
خیمه یک زبان (ایرانی) اقوامی گرد آمده اند که ریشه بعضی از آنها از
حیث نژاد مختلف بوده و سببش آنست که این سرزمین محل بروز حوادث
و مهاجرات کثیر واقع شده . در هر عصری اقوام مهاجم آمده و جزء
نژاد خالص ایرانی شده و رنگ اجتماعی آنان گرفته اند ، حتی در ایام
قدیم هم کشور ایران را اگر کشور ماد یا کشور پارس میگوئیم مقصود این
نیست که یک نژاد خالص در تمام این خاک پهناور جای داشته است ، بلکه

مراد آنست که نژاد پارس یا ماد غالب بوده و همه اقوام دیگر را بطور مسامحه بنام آنان می خوانده اند .

از میان اقوام ایرانی کردها بیشتر از همه سالم و دست نخورده مانده اند زیرا که مکان آنها کوهستانی صعب است و کمتر معبر نژاد مهاجم واقع شده است ولی نباید تصور کرد که محل اقامت اکراد منحصرأ کوهستان زاگروس است باطراف هم تجاوز کرده اند قسمت وسطی و علیای شط دجله و تمام خاک آشور قدیم و بخشی از ارمنستان را جزء قلمرو این نژاد باید شمرد. در واقع وسعت حوزه نژادی کرد بیش از قلمرو سیاسی آن طایفه است . از نویسندگان نژاد شناسی سلف ریچ Rich از لحاظ ساختمان طبیعی اکراد را دو طایفه شمرده است یکی چادر نشینان که چوپان و رهمه بان و سلحشورند و آنها را آسیرتا Assireta نامیده است دیگر ده نشینان و کشاورزان که بنام گوران خوانده است گوید دسته اول چهره درشت و پیشانی پیش آمده و خطوط صورت پیچیده دارند و دسته دوم بعکس آنها هستند. البته این قسم توصیف قدری بافسانه شباهت دارد ولی این نکته که ریچ گوید در میان اکراد نمونه ای از چشم کبود و آبی دیده ام قابل بحث و ملاحظه است .

از ۱۸۶۳ میلادی ببعده شرح های دقیق تری از اکراد در دست داریم بنا بر قول کلنل دو هوسه Duhousset کردها دارای جمجمه براکی سفال هستند قدشان کوتاه و عضلاتشان نیرومند است رنگ خرمائی - مو، سیاه - ابرو، ضخیم و پهن - بینی، درشت و عقابی - چانه، مربع - گونه، برجسته از تماشای آنها شخص بیاد سکه های ساسانی میافتد .

خانیکف Khanikoff گوید از حیث علائم ظاهری کردها خیلی شباهت

بافغانها دارند در میان آنها افرادی دارای بینی درشت و عقابی و نوک دار دیده شده است غالباً چشمان سیاه دارند که درشت تر از چشم افغان ها است و فاصله بین دو چشم آنها خیلی بیش از سایر ایرانیان غربی و تاجیکها و پشتوهاست .

بعد اوژن پتیار گوید از این مطالب معلوم شد که اطلاعات سابقین راجع به نژادهای غرب آسیا ضعیف و قلیل بوده و بعضی از آنها آراء غریبه اظهار کرده اند مثلاً سولاک Solak گفته است که رنگ پوست و موی اکراد با نژادهای شمالی اروپا خیلی نزدیک است چنانکه کردها اگر بطرز شرقی موی خود را رنگ نمی بستند و لباس محلی نمی پوشیدند بیننده آن ها را از مردم اروپای شمالی می پنداشت ! شخص از خود می پرسد که آقای سولاک چنین افرادی را کجا دیده است که باین قطعیت سخن میراند من عده بسیاری از اکراد را آزمایش کرده ام و ندیده ام . البته در قفقاز خاصه در میان طایفه اوست Ossète مردمان خرمائی رنگ موجود است و در سالهای اخیر زابوروسکی Zaborosky در باب این افراد بیاناتی کرده است که شبیه گفته های سولاک است بنابر قول او این عنصر در قفقاز « از اروپائیان خرمائی رنگی هستند که مستقیماً نژادشان بشعبه عقب دولیکو سفال (نئولیتیک) روسیه جنوبی مربوط میگردد و در ازمنه بعد اقوام خرمائی رنگ دیگر از سکاها و آلانها بآنان پیوسته اند که چون با گت ها Goth مخلوط بوده اند بسیاری از صفات ژرمنی در آنها موجود مانده است .

قول سولاک را راجع بهم نژادی اکراد با طوایف شمال اروپا فون لوشان Von Luchan تأیید کرده است و گوید ۲۲۱ نفر کرد را مورد آزمایش علمی قرار دادم که ۱۱۵ تن از آنها از سکنه نواحی قراقوش بودند از این

عده ۵۳ درصد را از دسته گزانتو کروئید Xantho Croïdes یافتیم از
 حیث اندازه جمجمه آنها را سه گروه باید دانست از اینقرار:

۷۶٫۹ ۷۵٫۲ ۷۴٫۹

بنا بر قول این نویسنده در عهد قدیمه همه اکراد خرمائی رنگ
 و کبود چشم و دراز سر بوده اند بعد بواسطه وصلت باترکان و ارمنیان و
 سایر ایرانیان، گندمگون و پهن سر شده اند.

پیتار بعد از نقل این اقوال گوید شخص از خود میپرسد آیا فعلاً
 آن قسمت قدیم طایفه کرد که گوید موی و چشم چنین و چنان داشته اند
 و کله آنها دراز بوده کجا هستند چرا ما آنها را نمیاییم؟

علمای دیگر هم باین اقوال توجه کرده خلاف آنرا یافته اند مثلاً
 شانتر Chantre که زمانی طولانی در میان اکراد بوده در کتاب نخستین خود
 گوید «از ۱۵۸ نفر فقط ۳ تن را خرمائی رنگ یافتیم باقی زلفشان یاسیاد بود
 یابلوطی». در باب رنگ چشم آنها گوید: «از ۲۳۲ نفر که آزمودم فقط هشت
 نفر چشمشان روشن بود.» میان این تحقیقات و آنچه فون لوشان گفته
 اختلاف فاحشی هست. چون این همه آراء گوناگون راجع بکردها هست
 عیبی ندارد که قدری دقیق تر شویم و احوال این طایفه که آنرا بعضی از
 اخلاف مادها و بعضی از اولاد کلدانیان شمرده اند بررسی نمائیم پس تدقیقات
 ذیل را که ملخص آزمایشهای ایوانوسکی Ivanoussky و شانتر و خود
 اینجانب (پیتار) است مینویسم:

کردان از حیث قامت بلند هستند قد آنها متجاوز از (۱٫۶۸) متر
 است و این اندازه را در نژاد تاجیک و کالجی و افغان یافته ایم. در عده دیگر
 اکرادی که من شخصاً مورد آزمایش قرار داده ام ۸۳ در صد از حد وسط

بلندتر بودند و شاید بعضی طوایف کرد باشد که حد وسط قامت آنها بیش از میزان سابق الذکر هم برسد مثلا رادکی ها Radki ولی بعضی طوایف هم دارند که قدشان کوتاه است مانند یزیدی ها و میلانی ها (بنابر گفته شاتنر) اما راجع باندازه حجمه کرد ها نتیجه تحقیقات مختلف است و موازینی که راجع بجمجمه ذکر کرده اند تفاوت دارد مثلا حد وسط جمجمه :

بنابر قول ناسونف Massonof ۷۸٫۴۸ است

بنابر قول شاتنر Chantre ۷۸٫۵۳ است

بنابر قول پیتار Pittard ۸۶٫۴۹ است

بعضی تصور کرده اند که چون کردان اطفال خود را بنحو خاصی می پیچند سرشان تغییر شکل میدهد و خیلی دراز میگردد چنانکه در اندازه های علمی باید آنها را جزء طبقه دراز سران حساب کرد. ولی این درازسری از جهة تغییر شکل جمجمه اطفال نیست زیرا که عمل مزبور تا این اندازه موجب تغییر جمجمه نمیشود. شاتنر در شعبه دراز سران و پهن سران هر دو اجرای این رسم را در باره اطفال دیده است. وهم این محقق که بیش از همه باین امتحان پرداخته و عده بیشتری از اکراد را مورد ملاحظه قرار داده اختلافات بسیاری در اندازه جمجمه آنان یافته است مثلا گوید اندازه متوسط :

جمجمه یزیدی ها ۷۰٫۰۴ است .

جمجمه بیلیکانی ها ۸۶٫۴۸ است .

از حیث اندازه بینی اکراد را از شعبه لیتورینی Leptorrhiniene و از لحاظ اندازه چهره از شعبه لیتو پروزپ Leptoprosope شمرده اند رنگ چشم اکراد علی العموم سیاه است شاتنر هم با این قول موافقت دارد

پیتار گوید در میان اکرادی که آزموده است ۹ در صد آنها را دارای چشم میشی دیده است ولی یک نفر کبود چشم هم حتی بنظر نیآورده است و یک نفر خرمائی مو هم ندیده است از حیث رنگ موی آنها ۸۲ درصد سیاه و بقیه بلوطی تیره بوده است بنابراین آراء ریچ و سولاک و فون لوشان راجع بشباهت اکراد با اقوام شمالی اروپا هیچ منبائی ندارد و ابداً گروهی از اروپائیان شمالی باسیا نیامده و در آنجا باقی نمانده اند این عقیده من است ولی هنوز دلیل علمی برای اثبات آن نمیتوانم طرح کنم .

مراد از نقل قول علماء نژاد شناسی آن است که در تحقیق حال قوم کرد هنوز هیچ رأی ثابتی ندارند جز در يك امر کلی که ایرانی بودن آنان است و علت اینکه تفصیلاً قواعد نژاد شناسی را نتوانسته اند در حق این طایفه اجراء کنند آنست که صعوبت مکان مانع است دانشمندان اسلوب تحقیق دقیق نژاد شناسی را منظمأ و برای مدت مدیدی بکار به بندند و نظر جامعی پیدا کنند و هر کس از جائی و بنحوی کمنجکاو می کند و بيك نتیجه میرسد علت دیگر اینکه چون بعضی از علماء سابق کرد را قبلاً يك نژاد مستقلی فرض کرده اند در پی خواص و ممیزاتی میگردند که فارق او از نژاد های بزرگ باشد و چنین فصل و فارقى را نمیتوانند پیدا کنند ناچار هر کس صفتی عارضی را فصل حقیقی می پندارد و از این جهت اختلاف واقع می شود در صورتیکه کرد را اگر نژاد جدائی فرض نکنند و چنانکه هست به بینند یعنی شعبه ای از نژاد ایرانی آنوقت کار آنها به نتیجه علمی تواند رسید زیرا ممیزاتی که باید پیدا کنند برای جدا کردن صنف کرد از اصناف دیگر کافی خواهد بود .

اساساً نزد ایرانیان از زمان قدیم تا حال کرد بمعنی نژاد ممتاز

مخصوصی نبوده است. کرد که میگفته‌اند غالباً مرادشان عموم صحرائشینان یا مردان شجاع و دل‌آور بوده است تفاوت نژادی منظور نداشته‌اند.

استرابون در کتاب ۱۵ بند هفدهم گوید: جوانان پارسی را چنان تربیت میکنند که در سرما و گرما و بارندگی بردبار و ورزیده باشند شب در هوای آزاد بحشم داری بپردازند و میوه جنگلی مثل بلوط و غیره بخورند اینها را کردك Kardak گویند. مردم کردك از غارت زندگی میکنند و کردا بمعنی مرد جنگلی و دلیر است (۱)

از اینجا معلوم میشود که جوانان دلیر و آزموده پارسی را کردك میگفته‌اند که همان کردوك و کرد باشد تفاوت نژادی قائل نبوده‌اند ملاك کرد شدن را دلیر بودن و پر طاقت شدن میدانسته‌اند و این قسم استعمال لفظ کرد مناسب آنرا با گرد بمعنی پهلوان تأیید میکند در صورتیکه بعضی گرد را از ریشه (ور) دانسته‌اند. چنانکه سابقاً گفته شد.

بعد از عهد ساسانیان که ایران محل تاخت و تاز قبایل اجنبی شد و قورنهای زمام فرمانروائی این کشور بدست بیگانگان افتاد، ایرانیان خالص رنجهای بسیار دیدند و خود را از بیم دستبرد بیگانگان مهاجم بکوهستانهای سخت کشیدند. بسختی زندگی میکردند و تن بخواری و انقیاد نمیدادند نتیجه این وضع زندگانی پیدا شدن دو صفت در این کوه نشینان بود یکی بی چیزی و محرومیت از همه وسایل راحت و آسایش چنانکه در این بیت حافظ بآن اشاره شده است.

مزدم ز حکمت که در وقت مرگ ارسطو دهد جان چو بیچاره کرد
دیگر راهزنی و عیاری که تنهاراد امرار معاش کوهستانیان سرکش

(۱) این عبارت استرابون نقل از ج ۲ ایران باستان پیرنیا است.

و باغی بوده است کوه نشینان خود را باینکار راضی میکردند و از حکمرانان بلاد که غالباً اجنبی یا اجنبی مآب بودند تمکین نمیکردند چنانکه بصفه راهزنی مشهور شدند از زمان گزنفون و استرابون تا عهد مولوی ابن صفت آنها را ذکر کرده اند :

گردد دیدم گو کند دزدی ولی دزد ما را بین که او دزدید گردد (۱)

خرافات چند راجع بگردان

و بواسطه همین صفات است که قدما کرد را بجن و دیو نسبت داده اند و حکایات عجیب درباره آنان آورده اند که خلاصه آنرا در اینجا میآوریم :

گویند گردد از اقوام بسیار قدیم جهان است و مقدم بر همه طوایف روی زمین بوده است زیرا که نام آنها یادگار عهدی است که نوع بشر پس از طوفان نوح بار دیگر شروع بانشار کرد - مگر نه اینست که کرد از نژاد گوتی است و گاف مبدل بجیم میشود و تبدیل تاء بدال هم در السنه قدیمه خیلی مثال و نظیر دارد پس گوتی همان جودی است یعنی کوهی که سفینه نوح در عین طوفان بر آن نشست و این کوه اکنون در کردستان است بنابراین اول قومی که در آغاز تشکیل شد نام این ناحیه را گرفت و جودی یا گوتی خوانده شد و گردد از آن پیدا گردید (۲)

چنانکه ذکر کردیم بنابر روایت عیون الاخبار هم حضرت نوح قریه

(۱) دیوان شمس تبریزی

(۲) این از تحقیقات بعضی مؤلفین جدید است که نام گوتی را شنیده و اجتهادی

بقردی را بنا نهاد و هشتاد تن از همراهان خود را در آنجا ساکن کرد از این جهت سوق الثمانین نام یافته است .

پس گرد قدیم ترین طوائف عالم است بعضی بالاتر رفته و کرد را مقدم بر آدم دانسته‌اند و از طایفه بنی جان شمرده اند علاوه بر این خبر مشهور که الاکرد طایفه من الجن محمد افندی در اسباب کرد نوشته است (۱) :

« وقیل اصل الکرد من الجن وکل کردی علی وجه الارض یکون ربه جنیاً و ذلك لانهم من نسل بلقیس و بلقیس بانفاق امها جنیة.... و قال ابوالمعین النسفی فی بحر الکلام قیل ان الجن وصل الی حرم سلیمان و تصرف فیها و حصل منها الاکرد » یعنی اصل کرد از جنیان است و هر کردی که بر روی زمین است يك چهارم او از جن است و دلیلش آنستکه کردها از نسل بلقیس هستند و بلقیس بانفاق همه اهل تاریخ مادرش جنی بوده است .. و ابو معین نسفی در بحر الکلام گوید آورده اند که جنیان بحرم سرای حضرت سلیمان دست یافتند و در آن تصرف کردند و از نتایج آنان طایفه گرد پیداشد . در مقدمه شرفنامه ص ۲۱ می نویسد بعض حکما گفته اند الاکرد طایفه من الجن کشف الله عنهم الغطاء (یعنی کردان از جنیان هستند خداوند پرده از آنها برگرفته است) و نیز گوید بروایت برخی از مورخان دیو با انسان ازدواج کرده طایفه اکرد از ایشان پیدا شده (ص ۲۲) مسعودی در مروج الذهب (۲) در ضمن بیان اقوالی که در باب مبداء اکرد آورده است گوید : بعضی برآنند که کردان از اولاد کنیزان حضرت

(۱) تاج العروس کلمه کرد .

(۲) طبع باریه دو منار جلد سوم ص ۲۵۱

سلیمان بن داود هستند. وقتی که مُلک از دست سلیمان بدر شد شیطان معروف به جسد بکنیزان او روی آورد آنان که مومن بودند پناه بخدا بردند و نجات یافتند و کنیزانی که منافق و کافر بودند بآن شیطان تن دادند و از او بار گرفتند پس چون خداوند ملک را باز دیگر بسلیمان عطا فرمود به کنیزانیکه از شیطان حامله شده و بار نهاده بودند نظر کرد و فرمود اگردو هنّ الی الجبال و الاودیبه (۱) یعنی آنان را طرد و دور کنید و بکوهستان ر دره ها سر دهید پس کنیزان را با اطفالشان در جبال جای دادند رفته رفته نسل آنها زیاد شد و اکراد از این مبداء پیدا شدند معلوم است که همه این افسانه ها از شباهت صوری لفظ (کرّآ) با کرد عربی برخاسته است. و از این قبیل اشتباهات در گفتار مورخان قدیم بسیار است منجمله نسبت دادن اکراد بقبایل عرب است. چون بحکم غلبه ای که عرب پیدا کرده بود اکثر طوایف عالم میخواستند خود را بقوم غالب منسوب کرده از تطاول روزگار نجات یابند، اکراد هم بعضی بر این راه رفته و در ظاهر نسبنامه ای برای خود ساخته اند پاره ای مورخان فریب این ظاهر سازی را خورده و حکم بعریّت آنان کرده اند. از آن جمله قول مسعودی است در مروج الذهب که گوید (۲) بعضی برآند که اکراد از نسل ربیعّه بن نزار بن معد بن عدنان بن بکر بن وائل هستند در زمان قدیم بعلت پیش آمدهائی جدا شده خود را بکوهستان کشیده اند و در آنجا با مللی که در شهرها و آبادیها مسکن داشته اند مثل عجم و فرس (الاعاجم و الفرس) مجاوز شدند در

(۱) در تاج العروس آمده است کرده بمعنی طارده و دافعه و قبل منه اشتقاق

الکرد الطایفه المشهوره .

(۲) چاپ منار جلد سوم ص ۲۴۹

نتیجه زبان اصلی را گم کردند و لغت عجمی گرفتند و امروز هر شعبه از اکراد لغتی خاص دارد که همه در اصل کردی است. و برخی گویند طایفه کرد از نژاد مضر بن نزار هستند و بعضی قائلند که از تخمه کرد بن مرد بن صعصعه بن هوازن بوده اند در زمان قدیم حوادثی بین آنها و غسانیان رخ داد و از قبیله اصلی جدا شدند جمعی معتقدند که کردها از ربه و مضر هستند در طلب آب و مرتع بکوهستان رفتند و در تحت تأثیر همسایگان خود لغت عربی را از دست دادند و نیز مسعودی گوید (ص ۳۰۲) در باب اقوالی که راجع بنسب اکراد ذکر کردیم باید دانست که قول مشهورتر و صحیح‌تر این است که از ربیعۀ بن نزار هستند و یکنوع از اکراد در ماه الکوفه و ماه البصره (دینور و همدان) ساکنند معروف بطایفه شو هجان و آنان خود منکر نیستند که نسبشان بر ربیعۀ بن نزار بن معد می‌پیوندد. اما طایفه ماجردان (وهم من الکنکور ببلاد آذربایجان) و هلبانیه و سراه و همه عشایری که در اطراف جبال مقیمند مثل شادانجان و نژبه (ربه) و مادانجان و مزدیکان و بارسان و خالیه و جابارقیه و جاوانیه و مستکان و نیز عشایری که در بلاد شام مسکن گزیده‌اند چون دبابله و غیره قول مشهور راجع بنسب آنان این است که از نسل مضر بن نزار هستند نیز مسعودی در کتاب دیگر خود التنبیه والاشراف گوید: (۱)

« بعضی از متأخرین اکراد که صاحبان دانش و هوشند در شهرهایی که سابقاً ذکر نمودیم ما را ملاقات نمودند اعتقادشان بر این است که کردها از نسل کرد بن مرد بن صعصعه بن حرب بن هوازن هستند و رأی بعضی بر این است که از نسل سبیع هوازن میباشند ولی حقیقت اینست

علمائی که در باب نسب مضر سخن رانده اند هم حرب و هم سبیع را بلاعقب دانسته اند و اعقاب هوازن را از اخلاف بکر بن هوازن محسوب داشته اند. اما بعضی از اکراد میگویند ما از نسل ربیع و بکر بن وائل هستیم در نتیجه جنگهایی که پیش آمد در عهد قدیم بخاک عجم افتادیم و در میان آنها متفرق شدیم لغت ما عوض شد و بچندین عشیره و تیره تقسیم شدیم .

در تاج العروس ذیل لغت گرد آمده است : « قیل جدّ هم کرد بن عمرو مزریقیا و هولقب عمرو لانه کان کل یوم یلبس حلة فاذا کان اخر النهار مزقها لثلاثلبس بعده » یعنی جد آنها کرد پسر عمرو بود و عمرو را مزریقیا میگفتند زیرا که هر روز جامه نو می پوشید و شبانگاه آنرا پاره میکرد که پس از او پوشیده نشود. و نیز گفته اند که کرد پسر عامر بن ماء السماء است و صواب آن است که ماء السماء لقب عامر بوده است بدلیل قول شاعر :

انا ابن مزریقیا عمرو وجدی ابوه عامر ماء السماء

و نیز تاج العروس از کتاب مناهج الفکر و مباحج العبر نقل کرده است : « اما الاکراد فقال ابی درید فی جمهرة الکرد ابو هذ الجیل الذین یسمون بالاکراد فزعم ابو الیقظان انه کرد بن عمرو بن عامر بن صعصعة (و قال الکلبی هو کرد بن عمرو مزریقیا) و قعوا فی ناحية الشمال لما کان سیل العرم و تفرق اهل الیمن » یعنی پدر این طایفه بگمان ابویقظان کرد بن عمرو بن صعصعة بوده آنگاه که سیل عرم در یمن واقع شد و ساکنین آن سامان متفرق شدند کردان هم نکوستان روی آوردند و نیز گوید : « و قیل عصی قوم من العرب علی سلیمان علیه السلام و هر بوا الی المعجم فوقعوا فی جوار کان اشتراها رجل لسلیمان (ع) فتناسلت منها الاکراد » یعنی آورده اند که قومی از عرب بر سلیمان باغی شدند و به خاک عجم گریختند بجمعی از



رؤسای کوران و کرند (از کتاب دمرگان)

کنیزگان رسیدند که شخصی برای سلیمان خریده بود از نسل ابن کنیزگان طایفه کرد بوجود آمد.

در کتاب الجوهر المکنون فی القبايل و البطون ابن الجوانی (۱) در ذکر اولاد شالخ بن ارفخشذ آمده است که « والعقب من فارسان بن اهلوبن ارم بن ارفخشذ اکراد بن فارسان جد القبيلة المعروفة بالا کراد » یعنی فارسان پسر اهلوبن پسر ارفخشذ بود و پسری داشت بنام اکراد و او جد معروف طایفه اکراد است. و نیز ابن الجوانی نسابه گوید: « و اکثر من ينسبهم ينسبهم الى قيس فيقول كرد بن مرد بن عمرو بن صعصعة بن معاوية بن بكر بن هوازن بن منصور بن عكرمة بن حصفه بن قيس بن عيلان بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان... »

در وفيات الاعيان آمده است: « ان الاکراد من نسل مز يقيا و وقعوا الى الارض العجم فتناسلوا بها و كثر ولدتهم فسموا الاکراد قال بعض الشعراء:

لعمرک ما الاکراد ابناء فارس و لکنه کرد بن عمرو بن عامر

و در تاج العروس این نسبت هم ذکر شده است « کرد بن کنعان بن کوش بن حام بن نوح و هم قبائل کثیره لانحصی و لکنهم يرجعون الى اربعة قبایل السوران و الکوران و الکهر و اللرثم انهم يتشعبون الى شعوب و بطون و قبائل کثیره » بنابراین روایت اکراد از اولاد حام پسر نوح هستند و از مسعودی نقل کرده که گوید: « و الظاهر ان یکنونوا من نسل سام کالفرس لما مر من الاصل و هم طوائف شتی و المعروف منهم السورانية و الکورانية و العمادیه و الحکاریه و المحمودیه و البختیه و البشویه و الجوبیه و الزرزائیه و المهرانیه و الجاوانیه و الرضائیه و السروجیه و الهارونیه و اللریه

الی غیر ذلك من القبایل التي لانحصی كثرة وبلادهم ارض فارس و آذربيجان و اربل و الموصل و عراق المعجم» (۱)

چند روایت راجع بایرانی بودن کردان

از اسناد قدیمی که راجع به نسب اکراد در دست داریم التنبیه و الاشراف مسعودی است که مطابق تحقیق اهل فن قسمت مربوط بایران را از روی منابع عمده ساسانی نقل نموده است. سلسله نسبی که برای اکراد بیان کرده بظن قوی مأخوذ از آثار پهلوی است.

مسعودی در این کتاب طوایف کرد را بر شمرده و آن ها را از نسل کرد بن اسفندیاذ بن منوچهر پیشدادی دانسته است. در واقع این مؤلف هر جا تابع مأخذ های پهلوی بوده اکراد را از نسل سلاطین ایران حساب کرده و هر جا پای اجتهاد شخصی و نقل مسموعات خودش بمیان آمده قول معاصرین را نقل نموده و اکراد را از نسل عرب شمرده است زیرا چنانکه گفتیم در آن ادوار که عرب غلبه تام داشت همه طوایف خود را زیر علم تازیان کشیده نژاد خود را پنهان میکرده اند و بوسیله انتساب بغالب خود را از آفات مصون میداشته اند چنانکه مردم کهگیلویه نیز در میان شان مشهور است که منسوب بعربند و فساد این قول بدیهی است. باری بیانات مسعودی در فصلی از آن کتاب که تحت عنوان « ذکر الطبقة الثانية من ملوك الفرس الاولى » آورده چنین است:

« اول آنها منوچهر بود و او از اولاد ایرج است هفت فرزند داشت

(۱) این روایت مسعودی نقل از کتاب محمد افندی الکردی است که در انساب

این طایفه نوشته است.

اکثر تیره های فارس و سلسله های سلاطین آنان باوی پیوند در واقع شجرهٔ اعقاب منوچهر نسب نامه فرس محسوب است و همچنین است حال اگر ادکه باعتقاد فرس از نسل کرد بن اسفندیاز بن منوشهر هستند بعضی از عشایر کرد از این قرارند: بازنجان، شوهجان، شاذنجان، نشاوره، بوذیکان لر، جورقان، جاوانیه، باریسان، جلالیه، مستکان، جابارقه، جردغان کیکان، ماجردان، هذبانیه و غیره از اینها عشایر دیگر کرد در فارس و کرمان و سجستان و خراسان و اصفهان و جبال (ماه الکوفه و ماه البصره و ماسبذان و ایغارین یعنی برج و کرج ابی دلف) و همدان و شهرزور و درآباد و صامغان و آذربایجان و ارمنیه و اران و بیلقان و الباب و الابواب و جزیره و شام و ثغور سا کنند.

از تطبیق این فهرست با آنچه مسعودی در کتاب دیگر خود مروج الذهب آورده و آنچه در تاج العروس از قول مسعودی بعبارت دیگر روایت شده و ذکر آنها گذشت معلوم میشود که بیشتر قبایلی که در ضمن فصل سابق ذکر نمودیم و آنها را بعرب نسبت داده بودند با این قبایل ایرانی یکی است روایت دیگر در باب نسب ایرانی اگر اد از ابن قتیبه است در کتاب المعارف که گوید: «ان الا کرد فضل طعم بیور اسف و ذلك انه کان بأمران ینبح له کل یوم انسانان و یتخذ طعامه من لحومهما و کان له وزیر یقال له اریابیل فکان ینبح واحداً و یتقی واحداً و یتحییه و یمبعث به الی جبل فارس فتوالدوا فی الجبال و کثروا.»

یعنی اگر اد باقی مانده غذای ضحاک هستند زیرا که او فرمان میداد تا هر روز دو مرد را سر ببرند و از گوشت آنها غذائی برایش ترتیب دهند وزیری داشت اریابیل نام یکی از آن مردان را میکشت و دیگر را بکوهستان

فارس سر میداد این گریختگان در آنجا بسیار شدند (۱) این قضیه همانست که فردوسی بنظم آورده است :

چنان بد که هر شب دو مرد جوان چه کهنتر چه از تخمه پهلوان
خورشگر ببردی بایوان شاه وزو ساختی راه درمان شاه
بکشتی و مغزش برون آختی مر آن اژدها را خورش ساختی
طباخ پادشاه پس از چندی برحم آمد و چاره‌ای اندیشید :

از آن دو یکی را بیرداختند جز این چاره نیز نشناختند
برون کرد مغز سر گو سفند بر آمیخت با مغز آن ارجمند
یکی را بجان داد زنهار و گفت نگر تا بیاری سر اندر نهفت
نگر تا نباشی به آباد شهر ترا در جهان کوه و دشت است بهر
از اینگونه هر ماهیان سی جوان از ایشان همی یافتندی روان
چو گرد آمدندی از ایشان دو بست بر انسان که نشناختندی که کیست
خورشگر بدیشان بزنی چند و میش بدادی و صحرا نهادیش پیش
کنون گرد از آن تخمه دارد نژاد کز آباد ناید بدل برش یاد

موریه Morier در سال ۱۸۱۲ میلادی (۲) گوید در ۳۱ ماه اوت در دماوند مردم جشنی گرفتند بیادگار نجات ایرانیان از ظلم ضحاک و این جشن را عید الکردی می خواندند (۳) .

در ذکر انساب قدما مکرر دیده شده است که نسابه ها نام طایفه یا

(۱) این حکایت در مقدمه شرفنامه بدلیسی به تفصیل آمده است صفحه ۲۰

چاپ مصر

(۲) سیاحتنامه دوم صفحه ۳۵۷ .

(۳) نقل از مقاله استاد مینورسکی در انسیکلوپدی اسلام کلمه کرد .

ولایتی را اسم شخص فرض کرده و او را جد اعلای آن قوم مورد بحث قرار داده اند چنانکه کرد را مسعودی شخصی دانسته و او را پسر اسفندیاز خوانده است و بعضی کلمه اکراد را که جمع است مفرد گرفته اسم جد طایفه ساخته اند چنانکه پیش از این از کلام ابن الجوانی نسابه نقل شد بعضی کرد را پسر مرد دانسته و کرد بن مرد یاد کرده اند در صورتیکه مرد ها هم مثل کرد ها طایفه از فارس بوده اند و استرابون از قول اراتستن گوید در فارس طایفه هائی ساکنند مثل کرد و مثل مرد و مثل مجوس و غیره. بنابراین بعضی تواریخ طایفه مرد یا هارد از یاران کورش بزرگ بوده و آن عشیره را جد اکراد و الوار میدانند که قسمتی در فارس ساکن بوده و هستند.

از جمله روایاتی که در باب ایرانی بودن اکراد در کتابها باقی مانده روایت شرفنامه است که رجال داستانی و باستانی ایران را کرده شمرده است چنانکه در صفحه ۲۸ چاپ مصر می بینیم :

« پهلوان پیاتن و دلاور تهمن رستم زال از طایفه اکراد است و چون تولد او در سیستان بوده برستم زابلی اشتهار یافته و صاحب شهنامه صفت او را « رستم کرد » کرده و در روزگار ملک عجم هر مزین انوشیروان سپهسالار نامدار و پهلوان روزگار بهرام چوبین (۱) که در ترکستان و خراسان نشو و نما یافته و نسب ملوک کرت و پادشاهان غور بدو میرسد (۲) او نیز

(۱) بنا بر روایت استخری بهرام از مردم خبر اردشیر خوره فارس بوده است. ولی دیگران بهرام را از نسل اشکانیان شمرده اند گویند بدین سبب آن ناسزاها را پیرویز نوشته است چنانکه ذکر میشود مسعودی او را رازی دانسته و علتش آن است که ری در تیول او و نیاکانش بوده است .

(۲) استخری و نرشخی نسب سامانیان را بیهرام میرسانند .

از طایفه اکراد است. و گرگین میلاد که بشجاعت معروف است کرد بوده و الحال قریب چهار هزار سال است که اولاد و احفاد امجاد او در ولایت لار بامر حکومت باستقلال مبادرت میکنند که اصلاً تغییر و تبدیل در اوضاع حکومت ایشان نشده است. و اعجوبه دوران و نادره زمان سر حلقه عاشقان جفا کیش و سرخیل وفا کیشان محبت اندیش اعنی نهنگ دریای محنت و پلنگ کوهسار مشقت فرهاد که در زمان خسرو پرویز ظهور کرده از طایفه کلهر است.

میتوان گفت که اکثر این افسانه ها يك هسته تاریخی داشته اند بمرور زمان آلوده بقصص و روایات شده اند و همین آشفتگی و اختلاف روایات حاکی از قدمت نژادی کرده است که یادگاری از مهاجرت این طایفه ایرانی بکوهستان غربی است چون کردان بسبب شجاعت و شهامتی که لازمه زندگی کوهستانی است پیوسته بغارت بلاد و قطع طرق می پرداخته اند در چشم شهر نشینان جن زاده جلوه گر شده اند و دلیل اینکه این همه روایات از آنها ذکر کرده اند موقع مخصوص و اهمیت فوق العاده آنان بوده است که هر مورخی بقدر توانائی خود بتحقیق نژاد این طایفه پرداخته است طبری و سایر مورخان نخستین هم نخواستند این چنین طایفه بیباک نامطبعی را که مردم روزگار از دست آنها در زحمت بوده اند بخود نسبت داده و ایرانی بدانند. دیگر از علل کثرت اخبار و روایات مربوط با کرد این است که مکان اکراد نزدیک بمقر خلافت یعنی مرکز تألیف و تصنیف بوده است از این جهت همه مورخان ذکر کرده اند و از زبان هر کسی حکایتی و افسانه را در باب آن طایفه نوشته اند.



کلهر (باوندپور)

فصل سوم

دیانت و معتقدات

دین یکی از ارکان ملیت محسوب است بر فرض که سایر ارکان ملیت مثل نژاد و زبان و تاریخ و غیره در دست نبود از روی همین آثار دیانتی میتوانستیم بطور قطع طایفه کرد را از شعب ایرانی بدانیم. صرف نظر از اینکه بیش از هزار سال است تمام ایران و کردستان بزرگ دین اسلام دارند و از این حیث یگانگی تام حاصل است قبل از اسلام هم آئین کردستان از فروع دین رسمی ایران بوده است چنانکه هنگام حمله عرب آشکده پاوه معروفیت بسزا داشته است.

در سلیمانیه قطعه پوستی پیدا شده است که این ابیات بخط پهلوی بر آن نوشته است در شکایت از مصائب حمله عرب و برافتادن آئین قدیم. اگرچه ما نمی خواهیم فقط تکیه باین سند بنمائیم ولی آنرا حکایتی از احساسات دینی اهل آن سرزمین می شماریم که فرضاً خیلی بعد از حمله عرب هم نوشته شده باشد باز انعکاس تأثرات مردم کردستان شمرده میشود.

آن اشعار چنین است

هورمزگان دمان آتران کثران	ویشان شاردوه گوره گورگان
زور کار آرب کرده خاپور	گنای پالاه هتا شاره زور
شنو و کنیکان و دیل بشینا	میرد آزا تلی وروی هوبنا

رَوشَت زَرَدشتره مانوه بیکس بزیکا نیکا هورمزو هیوچکس
ترجمه

معبدها ویران شد آتسها خاموش بزرگ بزرگان خود را نهان کرد
عرب ظالم خراب کرد دهات را تا شهر زور
زنان و دختران با سیری رفتند دلیران در خون غلطیدند
کیش زردشتی بی کس ماند آهورمزدا بر کس رحم نخواهد کرد
امروز اهالی سلیمانیه در جشن سده و عید نوروز برسم قدیم ایران
آتش میافروزند مراسم سوگواری و عروسی و رسم رقص و ختان و سایر
عادات آن ها با مردم ایران تفاوتی ندارد نام فرزندان خود را از اسامی
پادشاهان و پهلوانان قدیم ایران اختیار می کنند چون نریمان و رستم و
فریدون اسم دختران را از کلمات پارس می گزینند مانند پروین ستاره
پاکیزه و غیره .

اگراد آنجا همه مفاخر ایران قدیم را بخود نسبت میدهند مثل
زردشت و رستم و کیقباد و برسم ایرانیان در قهوه خانه ها شاهنامه خوانی
می کنند با اینکه مذهب شیعه ندارند بنا بر رسم سایر ایرانیان روز عاشورا
را محترم می شمارند در آن روز از خوردن حیوانی و اصلاح سروریش و
چیدن ناخن احتراز می ورزند بسی از طوایف کرد در ایران و خارج ایران
به تبعیت سایر ایرانیان شیعی مذهب هستند مثل لر و کلهر و شادری و باوهلی
و کره شلی و کلیائی و سنجایی و سینامینلی و بلیکان و لک و غیره .

از فضلاء و محترمان کردستان شنیده ام که در اورامان پیری روحانی
از مغان زردشتی بوده موسوم به پیر شهریار (که بزبان کردی او را پیر
شالیار خوانند) از او کتابی باقی است بنام مارفتو پیرشالیار (معرفت پیر



کرد سنجایی (کرمانشاهان)

شهریار) و نزد مردم اورامان بسیار محترم است و بدست خارجی نمیسپارند
کلماتش را در موارد بسیار بجای مثل سایر بکار می‌بندند این کتاب مرکب
از چند بند مسجع است که ترجیع آنها این بیت است و تکرار میشود:
گوشت جه وانه پیر شالیار بو هوشت جه کیاسته دانای سیمیار بو
یعنی بگفتار پیر شهریار گوش کن و بنوشته دانای سیمیار (زردشت)
هوش خود را بسیار .

از کلمات پیر شهریار اینست :

داران گیان دارن جرگه و دل پرگن گائی پَر بر گن گائسی بی بر گن
کرگک جه هیلین هیلن جه کرگن رواس جه رواس ورگن جه ورگن
ترجمه

درختان جان دارند جگر و دلشان ریشه و برگهاست
گاهی پر برگ هستند گاهی بی برگند
مرغ از تخم است و تخم از مرغ
روباه از روباه کرگک از کرگک است
هم از کلمات اوست

ورویوه وارو و رَوَه و رینه و رِسه بریو چوار سرینه
کرگی سیاوه وهیلیش چرمینه گوشلی ممیریو دوی برینه

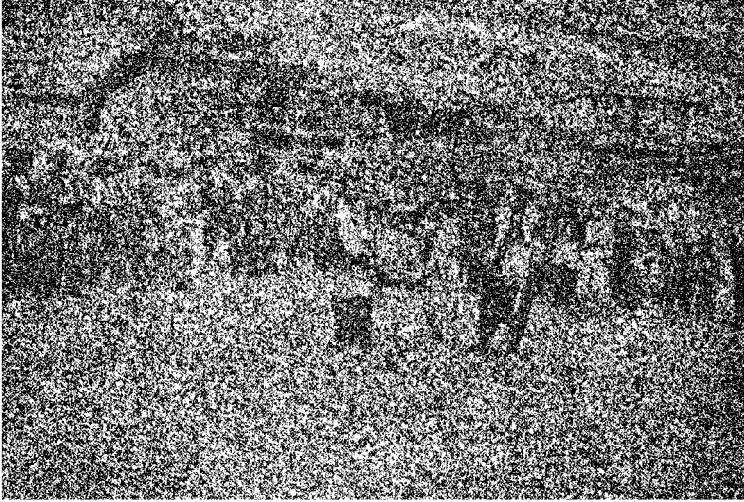
ترجمه

برفی میبارد که برف خوره است رسن که پاره شود چهار سر پیدا میکند
ما کیان سیاه تخمش سفید است دیکچه که سوراخ میشود دو در پیدا میکند
باری در سخنان پیر شهریار اشارات بسیار راجع بحفظ آئین قدیم
است و اهل محل در مجوس بودنش شکی ندارند ولی معتقدند که شخص دیگر

هم باین نام بوده است همعصر شیخ عبدالقادر گیلانی (اواخر قرن پنجم هجری) که با شیخ ارتباط داشته و او را پیر شهریار ثانی می گویند و معروف است که این پیر حضرت محمد (ص) را در خواب دیده اسلام آورد و نام خود را مصطفی نهاد و کتاب معرفت قدیم را تحریف کرد و هر چه با دیانت اسلامی منافات صریح داشت برگرفت فعلا نسخه محرف در دست مردم اورامان است. گویند در ۲۴ ۸ هجری شخصی بنام مولانا گشایش باورامان سفر کرد تا مردم آنجا را قرآن تعلیم دهد این ملاچشمانی شکسته وضعیف داشت مردم اورامان فراهم آمده از ریش سفیدان و آگاهان خود پرسیدند: «قرونی قدیما یام مارتو پیر شالیاری باد» یعنی قرآن کهن تراست یا کتاب معرفت پیر شهریار؟ دانایان در پاسخ گفتند: «مارتو پیر شالیاری قدیما قرونی هیزیکه گشایشه کوری آوردنش». یعنی معرفت پیر شهریار قدیم است قرآن را دیروز گشایش کور آورده است.

این افسانه‌ها و یادگارهای محلی حکایت از تعلق مردمان کردستان عموماً بتمدن و دین و عقاید ایران قدیم می‌کند.

امروز تقریباً همه طوایف کرد مسلمان و شافعی مذهبند حتی در ایران هم طوایف کردستان بیشتر بر این مذهبند باستثناء خانواده اردلان و بعضی عشایر کرمانشاهان و لرستان مثل سنجابی و کلهر و غیره که شیعه هستند و گوران (کرمانشاه) که از اهل حق (علی‌الهی) بشمارند. علی‌الهی‌ها که علی را خدامیدانند مرکز عمده‌شان کرمانشاهانست و آداب و عقایدشان مشهور است و دانشمندان آثار دین قدیم را در رسوم آنان یافته‌اند در سایر نقاط ایران هم مثل آذربایجان و تهران و غیره از این طایفه بسیارند و گروهی بزرگ در هندوستان مسکن دارند.



جشن در اورامان (کردستان)

روبروی صفحه ۱۲۲

(از کتاب هر تسفله)

طوایف کرد اعتقاد هر چه تمامتر بقول و فعل مشایخ دارند و اکثر تابع مسلک درویشی نقشبندیه و قادریه هستند که مرکزشان در اورامان و مکری و سایمانیه و شمیدینان و خربوت و غیره است. (۱)

بعد از قبول اسلام هم اگر ادپیوسته نغمه‌های مخالف میسروده‌اند مثلاً حمایت آنها از خوارج مشهور است و مساعدتهائی که بشورشیان زنگی (صاحب الزنج) در بصره و دیسم در آذربایجان کرده‌اند در کتب تاریخ مذکور. بنا بر قول مسعودی (مروج جلد سوم) اگرادی که در آذربایجان پراکنده هستند جزء شراة (خوارج) معروفند و بسیاری از کردان بوده‌اند که بخلافت علی (ع) و عثمان اعتراف داشته‌اند در میان کردانی که در این اواخر جزء خاڪ ایران باقی مانده‌اند گروهی قبول مذهب شیعه کرده‌اند مثل طایفه شقاقی که بسبب مجاورت با ترکان شاهسون این مذهب گرفته‌اند در زمان الجایتو بکنفر مدعی مهدویت در کردستان خروج کرد بنا بر روایات شرفنامه طایفه دنبللی متمایل بتشیع بوده‌اند بعضی از قبایل جزیره هم خود را برخلاف یزیدی‌ها حسینی میخوانده‌اند.

اگراد عموماً برآنند که قبل از تشرف بدین اسلام زردشتی بودند و نقاط بسیار نشان میدهند که آتشکده بوده است نام طایفه بهدینان (عمادیه) هم گواه است که قبل از مسلمانی کردان دین بهی داشته‌اند. باید دانست که در خاڪ اگراد یعنی تخت سلیمان (شیز = گنجک) آتشکده بزرگ ایران یعنی آذر گشنسب هزار سال افروخته بود و آنرا آتش پادشاهان

(۱) بسیاری از مطالب این فصل از مقالات مینورسکی - نیکیتین - هوار - کرمر و غیره در انسیکلوپدی اسلام گرفته شده و در باب یزیدی‌ها از کتاب جدید رولسکو Roger Lescot هم که در باب یزیدی‌ها است استناد شده است.

میخواندند و سلاطین ساسانی کرا را پیاده بزیارت آن رفته از آتش آن آتشکده‌های کوچک‌رامی افروختند فعلا در میان طوایف کرد عشیره‌های بسیار هست که بقایای آئین قبل از اسلام خود را حفظ کرده‌اند مثل **علی‌اللهی‌ها** و **یزیدی‌ها** و **صارلی‌ها** و **شیک‌ها** و **بجورانها** در باب سه طایفه اخیر تحقیقات بسیاری نشده‌است همینقدر معلوم است که کتب دینی آنان فارسی است و تمایل خاصی بایران دارند ما خلاصه احوال این سه طایفه را در اینجا آورده پس از آن بنحو مفصلتر احوال یزیدیان را بیان میکنیم زیرا که این قوم بیش از سایرین در حفظ دیانت خود کوشیده‌اند و معرفی آنان برای نمونه دیانت قدیم کردستان که متأثر از مذاهب بابلی و ایرانی بوده ضرورت دارد.

صارلی - شیک - بجوران

یکی از فرقه‌های کرد طایفه صارلی است در جنوب موصل که عبادات و اعتقادات آنان مرموز و سری است و کاملاً از اسرار آنان کسی آگاهی ندارد گویند کتابشان بزبان فارسی است و آثار بسیار از دین قدیم ایران و معتقدات طوایف غلاة در آئین آنها دیده میشود. طایفه صارلی خود را از نسل عشیره **کاکه** میدانند که از کرکوک بآنجا مهاجرت نموده‌اند و این جماعت کاکه هم دارای آئینی مرموزند و با علی‌اللهی‌ها مناسبت تام دارند و در مذهب علی‌اللهی طبقه روحانی درجه اول ساداتند پس از آنها طبقه کاکه است که متصدی اعمال مذهبی میشوند.

گویند وجه تسمیه این طایفه بصارلی آنست که روحانیون آنها بهشت را با افراد طایفه می‌فروختند و چون کسی باین طریق مستحق بهشت

میشد میگفت صارت لی الجنة یعنی بهشت از آن من گردید. مثل علی اللہی‌ها از چیدن موی شارب احتراز دارند.

همسایه طایفه صارلی و یزیدی فرقه دیگری است بنام شبک که عده آنها بده هزار نفر میرسد این طایفه اعتقاد فوق العاده بعلی علیه السلام دارند و او را علی رش مینامند (۱) فرقه دیگر که همچنین مذهبی خاص و سری دارند موسوم به بجوران هستند و خود را الهی میگویند که ظاهراً مراد علی اللہی است در خاک ایران قرب مرز ترکیه هم از این قوم دیده شده است. همه این فرقه‌ها علاقه تام بایران دارند و ائمه شیعه را مثل علی و حسین (ع) می‌پرستند و در واقع حد وسط بین علی اللہی‌های ایران و یزیدیان عراق بشمارند.

یزیدیه‌ها

در میان طوایف کرد آنکه بهتر توانسته است وحدت و تمامیت خود را از حیث دیانت حفظ کند و قصص و روایات دینی و اصول عقاید مذهبی خود را نگاهدارد طایفه یزیدی است. شکی نیست که نفوذ ادیان قدیم که در سرزمین بابل و آشور وجود داشته و نفوذ ادیان جدیدتر مثل یهود و نصاری و اسلام در این طایفه وارد شده است، لکن از پشت این پرده‌های گوناگون میتوان اصل دیانت آنانرا که یزدان پرستی است مشاهده کرد. در صورتی که سایر قبایل کردستان جز آثار ضعیفی از دین زردشتی قدیم خود نگاه نداشته‌اند. بنابراین مطالعه اجمالی در باب یزیدیه‌ها نمونه‌ای از دیانت باستانی کوهستان زاگروس را آشکار تواند کرد.

(۱) رش بمعنی سیاه است صفت سیاه در کردی حاکی از احترام است.

این طایفه بعشایر کوچک تقسیم شده و در مساحتی پهناور پراکنده هستند اکثر ده نشین گشته اند بعضی هنوز در حال چادر نشینی باقی اند. قسمت اعظم در ولایت موصل (عراق) و در ناحیه شیخان که مهد دولت آشور قدیم است مسکن دارند اما یزیدی هائی که در مغرب موصل یعنی ناحیه سنجار هستند بیشتر قوت و حرارت نشان میدهند شیخ بزرگشان در شهر سنجار است (۱۶۰ کیلومتری موصل) در ولایت دیار بکر که در قدیم آمد میگفتند و در ناحیه حلب و ارمنستان (قارص و ایروان) و حوالی تفلیس نیز ساکن هستند در ایران هم از یزیدی نشان داده اند. مجموعاً قریب هفتاد هزار نفرند ولی در قرن گذشته دو برابر این بوده اند.

در باب وجه تسمیه یزیدی ها مشهور است که منسوب به یزید بن معاویه هستند (۶۰-۶۴ هجری) ولی خود یزیدی ها بر آنند که پسر معاویه مؤسس و موجد آن دین نیست بلکه آن شریعت را تقویت و ترویج کرده است. مؤسس اصلی شاهد بن جراح فرزند منحصر بفرد (؟) آدم بوده است یزید بن معاویه از اسلام برگشت و باین دین گروید از این رو یزید را مظهر دومین ملک از ملائک سبعه خود می شمارند و یزید بنا بر قانون حلول در شیخ عدی بن مسافر (شیخ بزرگ طایفه) نیز حلول کرده است.

و در ملل و نحل شهرستانی (ص ۱۴۳ چاپ مصر) آمده است که یزیدیه اصحاب یزید بن انیسه هستند و این یزید معتقد بود که خدای تعالی از ایران پیغمبری خواهد فرستاد و کتابی که در آسمان نوشته شده است بر او نازل خواهد کرد و او شریعت محمد را ترك خواهد نمود. عبارات شهرستانی این است:



تصویر باستانی در شیخان

الیزیدییه اصحاب یزید بن انیسه الذی زعم ان الله تعالى سبغت رسولاً من العجم وینزل علیه کتاباً قد کتب فی السماء وینزل علیه جملة واحدة و یترک شریعة المصطفی محمد و یکون علی ملة الصابئه المذكورة فی القرآن ولیست هی الصابئه الموجودة بحران و واسط و تولى یزید من شهر المصطفی من اهل الکتاب بالنبوة وان لم یدخل فی دینه الخ (۱) پس آشکار شد که انتساب به یزید بن معاویه افسانه‌ای عامیانه بیش نیست و شاید علت این نسبت کینه مسلمانان باشد که این طایفه منفور و شیطان پرست بیدین را بمنفورترین خلفاء منسوب کرده اند و از لفظ یزید باین اشتباه افتاده اند از این رو عرب بودن یزیدیها هم که بعضی اشاره کرده اند مردود میشود زیرا عرب بودن آنها را از روی قصه مؤسس بودن یزید بن معاویه ساخته اند. اشخاصی که با تاریخ ادیان آشنا هستند میدانند دینی که تا این حد اصلا و فرعاً مباین با اسلام و سایر ادیان مشهور است ناچار ریشه عمیقی در تاریخ دارد و از یادگارهای عهد باستان است. اگر یزید بن معاویه یا یزید بن انیسه و امثال آنها هم تمایلی باین دین نشان داده باشند خارج از امکان نیست ولی منشاء این دین خیلی مقدم بر مسلمانی است و تفاوت آن با شریعت محمدی (ص) در فروع نیست که بتوان مثل سایر شعب و فرق اسلامی آنرا تحریفی از اسلام شمرد. برای تحقیق ادیان نباید باسامی و عناوین فعلی نگریست بلکه باید بعقاید و آدابی که از قدیم مانده است توجه کرد. از آثار موجوده پیدا است که این طایفه حافظ یک عقیده خیلی قدیمی هستند که در طی زمان بعزت جهل پیشوایان و نداشتن کتب مدونه آلوده روایات و قصص شده که از یادگارهای ادیان منسوخه عتیق یادایات جدیدتر

محسوب میگردد و این عقیده را باید شعبهٔ از دین زردشتی ها (مجوسی) یا دین مانوی دانست. نام این طایفه از ایزد است. که در اوستائی یزتا و در پهلوی یزد و در فارسی جدید یزدان گویند همه بمعنی موجود قابل ستایش است. در روایات یزیدی ملکی از ۱۵ نام مذکور است و یکی از اجداد طایفه خود را یزدان می نامند از این جهت اسلاف طایفه را یزدانی خوانند تعلق این طایفه بدین قدیم ایران از روی عقاید و آداب آنها بهتر معلوم میشود چنانکه خواهیم گفت.

اما انتساب به مانویه بنا بر قول لایار مستشرق یزیدیها مبداء تاریخ خود را از ۲۹۰ بعد از میلاد حساب میکنند و این با مختصر تفاوتی با سال قتل مانوی که در ۲۷۶ واقع شده تطبیق میگردد و عقاید مذهبی آنها هم از حیث شباهت با مانویه این نسبت را تأیید میکند مستشرق موسوم به اسپیر و Spiro گوید دین یزیدی از بقایای دین مانویست که آثار شرایع آشوری و زردشتی و عیسوی و اسلام در آن رسوخ یافته است ولی عنصر ایرانی بیش از همه ظاهر است و مثل اینست که اساس آئین یزیدی اقتباساتی از دیانات رایج در ایران قدیم باشد.

در این آئین عجیب آثار ادیان مختلف پدیدار است :

- ۱- بسی از آداب بت پرستی عتیق (باستثنای آفتاب پرستی و ماه پرستی).
- ۲- آثار ثنویت بعضی فرقه های ایرانی مانوی.
- ۳- آثار دین یهود مثل حلال و حرام در بعض اغذیه.
- ۴- آثار نصرانیت خاصه عقاید فرقه نسطوری (غسل تعمید - نان مقدس - زیارت کلیسا - صرف شراب)

۵- عناصر اسلامی مثل ختان - صوم - قربانی - زیارت - نقر کتیبه‌های

اسلامی بر قبور .

۶ - تأثیر صوفیه و شیعه مثل پنهان کردن عبادات و عقاید - تقیه -

خلسه - پرستش جماعتی بزرگ از مشایخ صوفیه .

۷ - آثار دین صابئه مثل تناسخ و حلول .

بزعم این طایفه خداوند خالق عالم است ولی مبقی و حافظ آن نیست دارای قدرت و فداکاری نیست و کاری بکار جهان و جهانیان ندارد. گویند خدا نخستین موجودی را که آفریده یا نخستین جلوه ای که کرده بصورت ملك طاوس بوده ذات ملك طاوس با ذات الهی یکی است چنانکه شیخ عدی بن مسافر هم با ملك طاوس واحد است پس از ملك طاوس شش ملك دیگر قائلند که رابط بین خدا و خلقند ولی ملك طاوس هم ملك اول محسوب است هم ذات باری تعالی .

در اینجا شخص بیاد عقیده زردشتیان میافتد که پس از ذات باری بوجود خرد مقدس اسپنتامینو قائلند که اول موجودات است و بعد از او شش امشاسپند دارند و اسپنتامینو گاهی جزء امشاسپندان محسوب میشود و عده آنها بهفت میرسد و گاهی او را باعتبار الوهیت مینگرند و امشاسپندان شش تن میشوند .

بنابر رأی مستشرق هورتن Horten کیش یزیدی نور پرستی است و منشاء آن ثنویت ایرانیان قدیم است که بغلبه نور منتهی میشود . ملك طاوس معادل اهریمن نیست بلکه تشخص اصل شر است که خود دنباله خیر محسوب میگردد باین معنی که شر از لوازم خیر و مخلوق بالعرض است و جزء نقشه آفرینش است پس ملك طاوس هم از ارکان آفرینش بشمار است

و در واقع خیر است نه شر .

یزیدی‌ها شیطان را بعنوان معارض و خصم خدای تعالی نمی‌پرستند بلکه ملک طاوس یا شیطان را ملکی میدانند که هر چند بسبب طغیان و سرکشی مغضوب درگاه آلهی شد و بجهنم افتاد ولی ۷۰۰۰ سال در آنجا بگریست چندانکه هفت خم از اشک دیدگانش پر شد آنگاه خدا بر او ببخشید از اینقرار یزیدیها قائل بابدیت عذاب نیستند و شر را فانی و زائل میدانند در این خصوص موافقند با دین زردشتیان که اهریمن را ابدی نمی‌دانند و معتقدند که پس از ۹۰۰۰ سال بدست اهورامزدا مغلوب خواهد گشت و جهان از شر یالوده خواهد شد .

چنانکه گفتیم یزیدی‌ها معتقد بخدائی هستند که نیکوکار و خیر محض است ولی دخالتی در کار این جهان ندارد ملائکه را که معاونین او هستند نیابت داده است تا امور عالمیان را تمشیت دهند . در این باب میتوان گفت که دین یزیدی شبیه زروانیه است (۱) که خدای قدیم رازروان (زمان = دهر = قضا) میدانند و گویند از او دو فرزند بوجود آمد او هرمزد (هرمزد) و اهریمن ، کار جهان را بفرزندان وا گذاشت تا با یکدیگر نزاع کنند و عاقبت هر مزد بر برادر چیره شود .

در باب نام هفت ملکی که مدبر جهانند عقاید یزیدی‌ها مختلف است آنچه محل اختلاف نیست طاوس ملک است در باقی توافق ندارند سلطان عزی - عیسی پسر نور الهی . مریم - جبرائیل - عزرائیل - شیخ عدی و عده دیگر را می‌شمارند علت اختلاف آراء این است که بسبب اعتقاد به حلول بسی از بزرگان قدیم و جدید و ملائکه اسلامی را ستایش میکنند

(۱) زروانیه از فرقه‌های مذهبی است که در ایران بوجود آمده و خدای را زروان آکنارک یعنی ازلی و ابدی می‌نامیده‌اند و قائل بجبر بوده‌اند .

و معتقدند که هر چند عدد ملائکه از هفت بیش نتواند بود ولی عده‌ای از بزرگان تجلیات یکدیگر بشمارند و يك ذات است که در ابدان مختلف پی در پی حلول میکند.

بنابر روایت شرفنامه کیش یزیدی در میان بسی از طوایف کرد انتشار دارد مثل طوایف **داسنی** - **خالدی** - **پسیان** و قسمتی از عشایر **بختی** و **محمودی** و دنبلی در باب طایفه **پازوکی** می نویسد که دین معینی ندارند از آنجا که با صفویه مناسبت و رابطه حسنه یافته‌اند میتوان گفت پیرو غلاة هستند (۱).

نصرانیت در اکراد

علاوه بر مذاهب مختلفی که ذکر شد از عهد پیش از اسلام گروهی از **اکراد** بنابر تبلیغ مبلغین روحانی بدین نصاری در آمده‌اند. در قرن سوم میلادی یکی از روحانیون عیسوی موسوم به **مارماری** از مردم **اورفه** (متوفی در ۲۲۶) پادشاهی را که در شهرت **گرت مسکن** داشت (بین دقوق و اربل) با اتباعش بدین عیسوی در آورد. این مردم پیش از تنصّر درختان را میپرستیده‌اند و در پای مجسمه‌های مسین قربانی میکرده‌اند. عیشویه دیگری از دعاة مسیحی بود و در محل **ثمانین** نزدیک **جزیره ابن عمر** دیری بنا نهاد (۲) گوید در این مکان پیش از این کردان برای شیطان قربانی میکردند **مارسابها** که دیگری از مقدسان عیسوی است اکرادی را که آفتاب پرست بودند بکیش ترسائی در آورد. مسعودی در **مروج الذهب** جلد سوم در میان طوایف کرد گروهی از نصرانیان **یعقوبی** و **جورقانی** را نام میبرد که در موصل و حوالی **جبل جودی** ساکن بوده‌اند.

(۱) آنسیکلو پدی اسلام کلمه یزیدی. (۲) آنسیکلو پدی اسلام کلمه کرد.

فصل چهارم

زبان

حق اینست که در این جا بحثی وافی از زبان کرد و فروع گوناگون آن بشود ولی گنجایش موضع را هم باید در نظر گرفت . مراد از نوشتن این کتاب تاریخ جامعی از همه آثار و احوال اکراد نیست زیرا که چنین تألیفی محتاج مجلدات بزرگ است بلکه قصد ما رفع شبهه بعضی نا آگاهانست که در ایرانی بودن این طایفه بزرگ شکی کرده اند . زبان اگرچه از ارکان قویه ملیت است و بهتر از هر دلیل یگانگی کرد و ایرانی را ثابت میکند ولی از شدت وضوح و بداهت محتاج به بحث نیست و از مقابله الفاظ کردی و فارسی اتحاد آنها بسهولت ثابت میشود برای نمونه لفظی چند را فهرست مانند قید میکنیم :

کردی

فارسی

آر

آب

زوین

زمین

روژ

روز

مانک

ماه

شو

شب

تاوسان

تابستان

فارسی	کردی
روغن	رون
دوغ	دو
دست	دس
کمان	کوان
زن	ژن
شهر	شار
خود	خوی
تنها	تنیا
چهار	چوار
ماده‌گاو	مانگا
چشم	چاو

این الفاظ بر حسب اتفاق و بی تفحص جمع شده است و در هر عبارتی کلمات بسیار از ریشه فارسی قدیم و مادی است و قدری چهره آنها بمرور زمان تغییر پیدا کرده است بنابراین درین فصل از تفصیل خودداری می‌کنیم و وارد اشتقاق کلمات و طرز صرف افعال و غیره نمی‌شویم این مباحث شایسته کتاب مستقلی است که فایده آن برای زبان‌شناسان است و خواننده عادی از آن سود نتواند برد.

ساکنان کردستان نظر بسختی مکان و برکنار بودن از سیل مهاجمات خارجی، توانسته اند زبان قدیم خود را نگاهدارند و همچنین نظر بصعوبت کوهستانها اقوام کردستان لهجه های گوناگون یافته اند زیرا که یکسان

شدن زبان فرع سهولت آمد و رفت و معاشرت است و الا هر ناحیه کوچکی تدریجاً در تلفظ و تصریف اسماء و افعال سبک خاصی پیدا میکند. آنچه نزد علمای زبان شناس (۱) مسلم است و در آن باب کتابها نوشته اند این است که زبان های اکراد با وجود اختلاف و تشتتی که دارند همه از زبان ایرانی منشعب شده و اختلاف کردی و ایرانی ذاتی نیست فرعی و عرضی است اثبات این مطلب بهیچوجه محتاج دلیل نیست نمونه ای که در زبان اورامانی در سخنان پیر شهریار آوردیم و اشعاری که بخط پهلوی در سلیمانیه کشف شده و عیناً ذکر نمودیم نشان میدهد که قرابت این زبان با فارسی تا چه حد است. محض نمونه از زبان کردی ادبی جدید هم سطرهای چند نقل میکنیم:

چا که له گه ل نا که س به چه مه که

روژی له روژان ماریک له سه رمانا سربوبو . مندالیک چاوی پی
که وت وه به زه پی پی باهات وه هه لی گرت وه به خوشی هاته ماله وه .
منداله بی عقله که ماره که ی له ته نشت آگردانه که وه دانا که که رمی
بیته وه . مار که به تینی آگره که حه سایه وه وه هوشی هاته وه به ر .

با ناکس زاده نیکمی مکن

روزی از روز ها ماری از شدت سرما بیحس شده بود. کودکی را
چشم بر او افتاد و رحمت آورد. او را برداشته شادان بخانه رفت .
کودک بیخرد مار را در خاکستر ته اجاق نهاد تا گرم شود: ما از ناز

(۱) O . Manne - Salmann - Andreas - Meillet - Lentz

آتش نیرو گرفت و بخود آمد. زهر در همه تنش بچنمید. دیده بگشاد و سر برداشت که کودک را بزند و بکشد، در زمان پدر طفل پیدا شد و سر مار را پهن کرد و گفت:

« پسرم خود را از سفله پیرهیز و نیکی با نا کس زاده مکن ». تا همین اواخر اکثر نواحی کردستان در مکاتبات و تألیفات خود زبانی جز فارسی بکار نمیبردند چنانکه تاریخهائی که دانشمندان کرد نوشته اند مثل شرفنامه و غیره فارسی است کردی را در تکلم بین خود بکار می بستند. هنوز هم مردمان مسن و با سواد نامه های خود را بفارسی تحریر میکنند. برای مثال وضع سلیمانیه عراق را که مرکز کردانی است که بسهم کشور فعلی عراق افتاده اند ذکر مینمائیم. زبان سلیمانیه مثل زبان کردستان ایران (مریوان و سقز و بانه و مهاباد و سنندج) است مگر مختصر تفاوتی در لهجه. در سلیمانیه هم تمام معاملات و مقاولات فرمان ها و قباله ها. بزبان فارسی بود و تا سال ۱۹۲۱ میلادی زبان تحصیلات فارسی بود، حتی کتب فارسی را در دبستانهای دولتی تدریس میکردند مثل میزان - التعلیم شیخ عبدالکریم بوشهری و غیره از آن سال سعی شد که زبان کردی را زبان قلم کنند و جانشین فارسی بسازند. از این جهت در مدارس دولتی و دوایر رسمی زبان کردی نوشته میشود اما هنوز در مکتب خانه های خصوصی کتب فارسی مثل نصاب الصبیان و کلیات سعدی و دیوان حافظ و خمسه نظامی و کتب جامی و عطار و نان حلوائی شیخهائی و غیره تدریس میشود.

اما زبان کردی که فعلا زبان تألیف و تدریس شده است الفاظش یا فارسی است یا عربی زیرا که کردی هم مثل سایر لهجه های ایرانی تحت

تأثیر لغت عرب در آمده است با این فرق که در زبان فارسی صورت واژه‌های عربی در کتب صحیحاً ضبط شده است و در کردی از فرط استعمال شفاهی سیمای آنها دگرگون گردیده است اکنون که می‌خواهند بیانات شفاهی اهالی را بتحریر در آورند هر چه تلفظ میشود مینویسند چنانکه معرفت را مارت و ظرف را دفر مینگارند و بعضی از نویسندگان جدید هم عمداً حروف مختصه عربی را تبدیل میکنند مثلاًع را همزه و ح را هاء و ص را س وض و ظ را زاء مینگارند.

از حیث زبان کردان را بچهار دسته تقسیم کرده‌اند: گوران - کرماج - لر - کلهر و تفاوت این زبان‌ها آشکار است و خارج از گنجایش این مختصر خواهد بود.

زبان یکی از مؤثرترین روابط اقوام است دانشمند معاصر وان گنپ در کتاب خود (۱) مینویسد.

« بدترین تقسیمات ملل که بکلی غیر طبیعی است آنست که يك قوم هم‌زبان را بچندبخش تقسیم کنند در سابق مونتسکیو میگفت مقررات سیاسی که برای جدا کردن ملل ساخته‌اند صحیح نیست. رسوم و عادات ملل قویتر از مرزهای مقرر است اگر ملت هم‌زبانی قهراً تجزیه شده باشد بمحض یافت شدن راه اتصال اجزاء پراکنده باصل خود می‌پیوندند بعقیده من زبان از رسوم و عادات هم قویتر است و اگر يك حادثه پیدا شود معلوم میگردد که این عمل چقدر سست بنیان بوده است »

(۱) A. Von Gennep. Traité Comparatif des nationalités
Paris (1922) P 179

کرد و زبان فارسی

اگر بخواهیم کردان نامداری را ذکر کنیم که به نشر و نظم فارسی کتاب نوشته و شعر گفته اند باید تذکره ای مفصل بپردازیم تا خدمات دانایان این طایفه بزبان و دانش ملی خودشان آشکار گردد. برای نمونه گفتار یکی از قدیمترین گویندگان کرد را که خود از قدمای شاعران ایران بشمار است و در هزار سال پیش (عهد سامانیان) میزیسته ذکر میکنیم و آن ابوالحسن علی بن محمد الغزوانی اللوکری است (۱)

این شاعر منظور نظر ابوالحسن عبیدالله بن احمد العتبی وزیر سامانیان شده از لوکر بیخارا (پایتخت سامانیان) رفته ملازمت خدمت وزیر را اختیار کرد. ناگاه هوای موطن او را بترك بخارا مجبور کرد. بلوگرفت و آنگاه در عنبر ترك خدمت قصیده ای بوزیر فرستاد که چند بیت آن در جلد دوم لباب الاباب عوفی بیادگار مانده است.

عبیدالله بن احمد وزیر شاه سامانی

همی تابد شعاع داد از آن پرنور پیشانی

بصورت آدمی آمد بمعنی نور سبحانی

خدایا چشم بد خواهم کز آن صورت بگردانی

(۱) لوکر از آبادیهای افغانستان است در آن زمان در خاور ایران (افغانستان و سیستان و خراسان) کردان بسیار بوده اند در تاریخ سیستان (چاپ آقای بهار ۲۴۰ ص ۲۱۷) در زیر عنوان زنهار آوردن عبدالرحیم خارجی بیعقوب لیث آمده است: «عقوب» او را عهد و منشور داد و عمل سفزار و بیابان ها و کردان بدوداد. «سفزار مخفف اسفزار شهری است از سیستان از جانب هرات. معجم یا قوت».

بخارا خوشتر از لوکر خداوندا همیدانی

ولیکن کرده نشکیبیداز دوغ بیابانی!

عوفی در لباب الالباب در حق او چنین گوید:

« ابوالحسن علی بن محمد الغزالی اللوکری »

« لوکری از فضلا بوده است و از مقبولات شعراء و شعرش را طعم

شهد و طیب مشك و طراوت گل و لطافت نسیم قصیده میگوید در مدیح
امیر رضی ابوالقاسم نوح (۱) بن منصور بن نوح رحمهم الله .

نگار من آن کرده گوهر پسر	که زین است و حسن از قدم تابسر
ز عنبر زره دارد او بر سمن	ز سنبل گره دارد او بر قمر
چو برداشت جوزا کمر که نگر	بجست و بیست از فلاخن کمر
برون برد از چشم سودای خواب	در آورد در دل هوای سفر
بره کرد عزم آن بت خوشخرام	گره کرد بند سر آن خوش پسر
بتابید سخت و به پیچید سست	بگرد کمر گاه دستار سر
شتابان بیامد سوی کوهسار	بآهستگی گرد هر سو نظر
برآورد از آن وهم پیکر میان	یکی زرد گویای نا جانور
نه بلبل ز بلبل بدستان فزون	نه طوطی ز طوطی سخنگوی تر
چو دوشیزگان زبر پرده نهان	چو دوشیزه سفته همه روی و بر
بریده سر و پای او بی کنه	ز مالیدنش شادمانه پسر
ز بسد بزرینه نی در دمید	بارسال نی داد دم را گذر
برخ برزد آن (زلف) عنبرفراش	بنی برزد انگشت وقت سحر
همو گفت درنی که ای لوکری	غم خدمت شاه خوردی مخور

فصل پنجم

حقیقت ملیت

چون در فصول سابق از بحث ارکان ملیت مثل نژاد و زبان و دین پرداختیم وقت آن است که با رعایت آنچه گفته شد است نظر جامعی نسبت به ملیت کرد بیندازیم که آیا قطع نظر از دلایل روشن سابق، از حیث بحث نظری در باره ملیت اکراد چه میتوان گفت .

پس باید بدوآ معنی ملت را تحقیق کرد . در سابق پیروان يك شریعت را ملت می گفتند مثل ملت عیسی یا ملت موسی . در قرون جدید که مفهوم ناسیون Nation در اروپا محرز شد و بمشرق تجاوز کرد لفظ ملت را بمعنای سیاسی و اجتماعی بکار بردند مثلاً ملت ایران و ملت چین میگفتند پس کلمه ملت بمعنای سیاسی که امروز دارد تازه است و از يك معنی دینی و شرعی نقل شده است .

ملت یا ناسیون چیست ؟ در تعریف این کلمه دانشمندان اروپائی سخن بسیار رانده اند بعضی ملاك ملیت را دین واحد یا زبان واحد یا نژاد یا خون واحد یا حکومت واحد گرفته اند بنابراین هر وقت جماعتی از بشر دارای يك یا چند تا از این خصوصیات بود او را ملت ممتازی باید خواند و از سایر ملل فرق گذاشت .

ولی موافق آخرین تحقیقات حکماء اجتماعی ملیت بهیچ يك از اینها

تمام نمیشود چه بسا ملل که يك زبان دارند (امریکا و انگلیس) یا يك دین دارند (آلمان و سوئیس) یا يك نژاد دارند (فرانسه و ایتالیا) ولی نمی توان آنها را يك ملت گفت پس چیز دیگر لازم است که پیوند این ارکان شود البته زبان و نژاد و دین ارکان ملیت و میخ های خیمه آن هستند ولی نه تنها نه جمعاً برای تشکیل ملت کافی نخواهد بود فقط در تفحصات تاریخی از قرابت زبان و دین و رسوم و عادات میتوان حدس زد که دو طایفه قدیم با هم يك ملت بوده اند .

استوارترین ستون ملیت و وحدت سرگذشت تاریخی است که با سایر ارکان که قبلاً ذکر شد دست بهم داده معنی ملیت را تمام می کنند .
چون حوادث گوناگون جهان از شادی و غم و بؤس و نعم یکسان بر گروهی از بشر وارد شد چنانکه روزگاری دراز از يك چیز هر اسان و بیک چیز امیدوار ماندند و همه در پی يك ارمان و آرزو رفتند ، و از يك آفت گریختند آن افراد بر فرض که دین و زبان و حکومت و آدابشان فعلاً مختلف هم شده باشند ملت واحد شمرده میشوند زیرا که این سابقه تاریخی در وجود هر فردی از آنان تولید عادت و خلق و کیفیت می کند که همه در آن شریکند و چون ملکات آنها مشترك شد اعمال و اقوال آنها هم مشترك خواهد شد اعتقادات و بیانات و عادات همه مظاهر ملکات باطنی آنها است و بحکم الظاهر عنوان الباطن ظاهر خود را بصورت باطن خواهد ساخت پس علانیه ملل تابع سر آنهاست و سر آنها یعنی ضمیر شان بواسطه توالی یکنوع حوادث تاریخی یکسان خواهد شد .

این اشتراك ضامن ملیت است . در این جا قول ارنست بارکر Barker

را نقل میکنیم (۱) که در تعریف ملت گوید :

« تو انیم گفت که ملت مجموعه افرادی از بشر است که ساکن سرزمین معینی هستند و بطور طبیعی از نژادهای مختلف استخراج شده اند اما دارای ذخیره مشترکی از افکار و احساسات و آرزو ها هستند که در طول يك تاريخ مشتركی کسب شده و از نسلی بنسلی انتقال یافته است از مظاهر این احساسات مشترك آن است که همه در زمانی دراز دینی مشترك و زبانی مشترك و عادات و رسومى مشترك داشته اند و برای اینکه در ظهور این امور مانعی در پیش پای خود نبینند ، به تشکیل حکومتی مشترك هم مبادرت جسته اند . »
تفسیر بیان آن دانشمند چنین است که :

۱ - لازم نیست همه از يك نژاد آمده باشند . همین قدر که تدریجاً و بطور طبیعی افرادی از نژادهای متفاوت با هم اجتماع کرده باشند کافی است .
۲ - باید در سر زمین معینی زیست کرده باشند نه اینکه هر دسته از آنها در یکی از اقطار جهان باشند .

۳ - باید دارای ذخیره ای از افکار و احساسات و آرزوهای مشترك باشند یعنی همه آن مردمان در بعضی مسائل يك طور فکر کنند و نسبت بعضی چیزها حب و بغضشان یکسان باشد و برای آینده هم آرزوهای آنها بطور طبیعی يك سنخ باشد .

۴ - مقصود از طبیعی بودن که در بالا گفته شد این است که آن تأثیر و تأثر تدریجاً و بمقتضای طبع واقع شود نه قهراً و جبراً . مثلاً اگر صد هزار نفر غریب در يك شهر مسکن دهند میان آنان و اهل شهر تجانس

(۱) Barker (Ernest) . National charactrs and the factors of its formation . (New york)

ملیت نیست مگر وقتی که روزگار بر اینها بگذرد و طبیعت حکم خود را جاری کند .

۵ - شرط اعظم این است که يك سابقه طولانی مشترکی آن احساسات و افکار را تولید کرده باشد و از نسلی بنسلی انتقال یافته و در نهاد همه با شیر اندرون شده باشد .

۶ - اگر چنین کیفیت نفسانی در افراد قومی پیدا شد البته درصدد نمایش آن بر می آیند . زیرا که هر صفتی از صفات بشر که کامن و نهفته است بوسیله کلام و عمل جلوه گری باید بکند پس آن افراد دین مشترکی با عادات و رسوم معینی پیدا می کنند و برای ادای مقصود يك زبان بکار می برند و در سور و شیون و در جشن و عزا يك قسم اعمال ظاهر می سازند .

۷ - این افراد هم آئین همفکر همشهری برای اینکه اعمال و افکار مشترك خود را بتوانند بی مانعی بروز بدهند و آمال خود را بتحقیق برسانند ، ناچار تحت حکومتی واحد در می آیند بنابراین معلوم شد که هر چند وحدت نژادی و دینی و لسانی و حکومتی را از لوازم تشکیل ملیت باید دانست ولی اس اساس و رکن رکین ملیت آن است که همه در فکر و احساسات و آرزوی اجتماعی متحد باشند و این میسر نتواند شد مگر آنکه دست حوادث افراد آن نژاد را در يك بوته ریخته و ذوب کرده باشد . يك سنخ مصائب تاریخی آنان را آب کرده باشد و يك قسم قالب تاریخی آنان را بشکل معین در آورده باشد پس قوی ترین عوامل ملیت تاریخ مشترك است و بس ما در این جا باز قول ارنست بارکر را نقل می کنیم که گوید :

« عامل نمو ملیت سابقه تاریخی و یادگار های تاریخی و شرکت در اصول و افکار معینی است این امور منجر بمباهات ملی و فخر اجتماعی

و خویشتن شناسی میشود و در نتیجه آن قوم نشانه های مشترکی اختیار میکنند و جشن ها و سرود ها و مراسم واحدی می گیرند تا آن صفات و احساسات را که در باطنشان مضمراست باین وسایل آشکار و مجسم کنند .

اورباخ Auerbach^(۱) در کتاب بسیار عمیقی که راجع باحوال اجتماعی اطریش هنگری نوشته بعد از بحث در ارکان مشهور ملیت مثل زبان و دین و غیره گوید :

« این عناصر باندازه های مختلف در ملیت هر قوم وارد شده و در تشکیل آن سهیم میشوند اما حقیقت این است که ملیت بالانتر از عناصر مذکور است و آن چیزیکه در واقع روح ملیت محسوب میشود اگر نباشد بر فرض که تمام عوامل سابق الذکر را جمع کنیم تشکیل ملیت محال است زیرا که ریشه و بنیانی دارد که از این عوامل سیراب نمیشود بلکه حیات او بسته بوجدانیات و ارادات افرادی است که باهم اجتماع کرده و در زیر رایت ملیت واحد در آمده اند مشروط بر اینکه افراد مذکور با وجود اختلافی که در نژاد و در زبان و دیانت دارند در مدتی دراز از ادوار تاریخی گرفتار يك قسم حوادث شده باشند يك نوع زندگانی کرده و دارای يك سنخ تشکیلات بوده یکدسته روایات و یادگار های باستانی را محترم شمرده دارای يك ارمان و آرزو باشند چنانکه در فصل نژاد اشاره کردیم برای دسته بندی افراد بشر در مسلك علمی هست یکی آنکه علائم و مشخصات ظاهری بدن را زمینه دسته بندی قرار دهند مثل رنگ پوست و چشم و مو و شکل جمجمه و بینی

(۱) Races et nationalité d' Autriche - Hongrie
Paris 1917 PXVIII XXIV

و چانه و اندازه قد و غیره در اینصورت جماعتی را که در این علائم شریک باشند بیک نام میخوانند و بیک قوم میگویند مسلک دوم آن است که نه فقط اوصاف ظاهری مذکور را معتبر می‌شمارند بلکه رسوم و عادات و زبان و احوال اجتماعی را هم در نظر میگیرند مراد از احوال اجتماعی درجه فرهنگ Cultures و سرگذشت‌های تاریخی و منافع و آمال اقتصادی و امتزاج لغات و لهجات است. بنابراین اسلوب اخیر نوع بشر را بنسبت نژاد یعنی علائم طبیعی حیوانی نباید دسته بندی کرد بلکه بمقتضای احوال دبی و اجتماعی تاریخی که دارند آنان را طایفه‌ها، قوم‌ها، ملت‌ها باید شناخت از این دو اسلوب امروز علماء طرفدار اسلوب دوم هستند و آنرا بدرجات نسبت بسبک اول برتر میدانند (۱) «

بنابر این مقدمات اگر کسی علاوه بر تحقیقات نژادی و تبعات لسانی و بازرسی‌های اجتماعی بخواهد دلیل قاطعی برای ملیت اکر اد پیدا کند بر او واجب است که ببیند آن طایفه در ادوار گذشته چه میکرده اند و چه می‌گفته اند و چه می‌خواسته اند و از چه هراسان بوده اند حاجت نیست که شخصی از این قوم عمداً بگوید ما از فلان نژادیم یا با فلان ملت یکی هستیم کارهای اکثر افراد در طول تاریخ معلوم میکنند که کیستند زیرا که در این باب هم میان فرد و جماعت اختلافی نیست همانطور که در حق افراد این قول صادق است که « بگو به بینم با که معاشری تا بگویم

(۱) طرز دیگر هم برای تشخیص اخیراً متداول شده است و آن آزمایش خون افراد و انفعالی است که در خون‌های پیدا میشود به نسبت دواهایی که بآن خون میزنند ولی امتحان آن بسیار صعب است

نو چه کسی، (۱) درباره جماعت هم درست میاید.

در فصل های گذشته تا درجه امکان ثابت کردیم که کردان از حیث نژاد و زبان و عقاید دینی با سایر ایرانیان تفاوتی ندارند. در اینجا گوئیم که بر فرض هیچیک از ارکان مزبور هم ثابت نمیشد باز کردان جزء ملت ایران میگشتند زیرا که در اصل عمده ملیت با ایرانیان اشتراک دارند و آن وحدت احساسات و میول است که نتیجه شرکت در سرگذشت تاریخی است بنا بر این در فصول آینده به بحث این مسئله پرداخته قدم بقدم طایفه کرد را در مراحل قرون ماضی دنبال میکنیم و ثابت مینمائیم که در شادبها و فیروزی ها در غمها و شکست ها هیچ تفاوتی بین آنان و سایر طوایف ایرانی نبوده است و از این جهت است که امروز کرد دارای همان احساساتی است که سایر برادرانش دارند و این محکمترین رشته ایست که دست باف قرون و ایام است.

(۱) Dis moi qui tu fréquentes, je te dirais qui tu es

مثل سایر فرانسوی است.

فصل ششم گرد قبل از اسلام

در فصل های پیشین راجع بارکان ملیت بحث شد و معلوم گردید که مهمترین آنها تاریخ یعنی اشتراك در سرگذشت های تاریخی است. و سبب اینکه اشتراك در این امر موجب توحید افراد میشود این است که افراد بشر مدنی بالطبعند هر يك را با دیگران ارتباط و اختلاط ضروری است چون این آمیزش قوت گرفت و دوام پیدا کرد غم و شادی، خواری و سرافرازی هر يك در همه تأثیر می کند و چون تأثیر کرد در صدد حفظ یا طرد آن عوامل شادی یا غم بر میانند نا ملایمها را دور میرانند، ملایمها را جلب می کنند در این صورت فرض کنیم که افرادی از نژاد های گوناگون با زبان و دین و رسوم مختلف در اقلیمی گرد آمده باشند ناچار همه آنها مدت مدیدی در تحت تأثیر آب و هوا و سایر عوامل طبیعی و اقتصادی آن اقلیم واقع خواهند شد. مقتضیات گرما و سرما، اوقات بارندگی، هجوم ملخ، حمله و حشیان مجاور. عبور قبایل و اقوام خارجی همه در آنها مؤثر واقع میشود و چون موجود زنده فطر تأثر تجع است ناچار برضد این عوامل ارتجاع میکند و جواب فشار طبیعی را میدهد. اگر آن فشارها بحکم طبیعت یکسان بود و مکرر شد ناچار ارتجاع آن افراد هم یکسان و مکرر خواهد شد و وقتی که بتکرار يك عمل از موجود زنده

صادر گردید در وی ملکه میشود و ذاتی میگردد پس بعد از چند قرن تمام آن افراد که سابقاً مختلف بودند در تحت تأثیر اقلیم واحد دارای يك سنخ احساسات میشوند نظر آنها نسبت بعالم خلقت، طرز زندگانی، وسایل دفاع، رابطه فرد و جماعت، مناسبات رعیت و سلطان یکسان خواهد شد زبانهم که ترجمان ضمیر است یکی میشود دین هم که مجموعه انتقادات آنان است هم رنگ میگردد.

آنوقت هر کس آنها را ببیند خواهد گفت این مردم از يك ملتند پس وقایع تاریخی از هر چیز مؤثر تر است.

ما در این فصول که خواهیم نگاشت تاریخ ارتباط کردان را با سایر اقوام ساکن ایران بیان می کنیم نه از این جهت که بخوایم صرفاً تاریخ کرد را بنویسیم بلکه باین نظر که جهات اشتراك طرفین را روشن نموده سهم کردان را از افتخارات تاریخی ایران معلوم و همدستی آنانرا با برادران دیگر خود برای حفظ میهن و دفع صدمات اجانب آشکار سازیم.

برای این مقصود دو فصل مینویسیم: یکی کرد قبل از اسلام که همین فصل حاضر است دیگر کرد بعد از اسلام که فصل آخر خواهد بود

روایت گزنفون

مشروح ترین شرحی که راجع بکردان از عهد قدیم در دست داریم روایت گزنفون است.

گزنفون مورخ و سردار یونانی شاگرد سقراط حکیم در فاصله ۳۰ و ۳۵۲ ق.م. زندگانی میکرد چند کتاب راجع بایران نوشته است یکی از آنها موسوم به انا باز یا بازگشت ده هزار نفری است.

این عده یونانی سرداری گزنفون در لشکرکشی کورس کوچک و حمله او برادرش اردشیر دوم هخامنشی ۴۰۱-۴۰۰ همراه او بودند چون کورس در محل کونا کسا مغلوب و مقتول شد اردشیر فرمان داد که یونانیان را دنبال کنند گزنفون موفق شد که این سپاه را از راه شمال بین النهرین عقب نشانده در امان سلامت بولایت برساند در ضمن این بازگشت گذار یونانیان بنواحی کوهستانی کردستان افتاد و با قوم کردوگ (کردها) مواجه شدند چنین مینماید که گزنفون نام این طایفه را از دهان یک ارمنی شنیده است زیرا که کاف آخر کردوگ علامت جمع ارمنی است که در اصل (خ) بوده است. پس چون کاف جمع را برداریم کردو باقی میماند که همان قردو باید باشد از مجموع گفتار گزنفون معلوم میشود که کردان در جلوگیری از دشمنان شاهنشاه ایران جدی بلیغ داشته اند.

گزنفون گوید (فصل ۵ از کتاب سوم)

« چون لشگریان یونانی بجائی رسیدند که از یکطرف کوهستان عظیم و از طرف دیگر شط دجله بود مدتی متحیر ماندند آنگاه مطلع شدند که در سمت جنوب راهی است که بکشور ماد و بابل میرود و همان جاده است که یونانیان از آن بالا آمده اند و در طرف مشرق طریقی است که بشوش و اکباتان منتهی میشود یعنی شهری که ایام بهار و تابستانرا شاه در آنجا میگذراند و در جانب غرب بعد از عبور دجله جاده ای است که بکشور لیدی و ایونی میرود و راه چهارم آن است که از سمت شمال داخل کوهستان کردوگ میگردد. این طایفه در سرزمین کوهستانی زندگی میکنند مردمانی سلحشور هستند حتی بشاه هم اطاعت نمیکنند.

بعد از وصول این گزارش یونانیان اسرائی را که بلد بودند جدا

کردند و نگفتند از کدام راه خواهیم رفت اما لازم دانستند که از میان کوهستان کردوک بگذرند چه شنیده بودند که پس از طی ولایت کردوک داخل ارمنستان خواهند شد که کشوری وسیع و حاصلخیز و زیر فرمان ارونتاس (Orontas) است و از ارمنستان بهرجا بخواهند باسانی تواند رفت. چون رای یونانیان بر این قرار گرفت قربانها کردند و ساعت سعد جستند زیرا که میترسیدند که خصم بر ارتفاعات دست بیابد»

فصل اول از کتاب چهارم گزنفون

« در اینجا شط دجله بقدری وسیع وتند و خروشان است که کس از آن نتواند گذشت دامنه کوهستان کردوک بطور عمودی باین شط میرسد سرداران یونانی بر آن شدند که از کوهستان بگذرند... سعی کردند که بی خبر دشمن و قبل از آنکه بلندبهارا بگیرند عبور نمایند. پاسی از شب باقی بود که لشکریان بحرکت آمدند و سپیده دم بکوهسار رسیدند. کیریسوف Chirisophe فرمانده مقدمه و گزنفون فرمانده مؤخره سپاه بود پیش از آنکه خصم آگاهی یابد کیریسوف بقله رسید و سپاهیان از پی او راندند تا بدهاتی رسیدند که در قعر دره ها واقع بودند کردوگان از خانه ها بیرون شدند و زن و فرزند را بکوه کشیدند. آذوقه بسیار بدست یونانیان افتاد در هر خانه مقداری زیاد ظروف مفرغی بود یونانیان چیزی برنداشتند و از پی فراریان هم نرفتند باین امید که چون کردوگان Carduques این شیوه مسالمت را به بینند دوستانه راضی بعبور آنان شوند زیرا که آنان هم نسبت بدولت یاغی بودند اما یونانیان چون بر داشتن آذوقه را ضروری دیدند هر چه توانستند برگرفتند.

کردوگان دعوت این سپاه را اجابت نکردند و ابدأ علامت مسالمتی

نشان ندادند و چون مؤخره سپاه یونانی شبا هنگام از کوه بزیر آمد و داخل قریه شد (زیرا که بواسطه باریکی راه عبور همه سپاه تا شب طول کشید) جمعی از کردوکان فراهم آمده ببازماندگان سپاه تاختن بردند بعضی را کشتند و برخی را بضرب سنگ و تیر مجروح کردند کردوکان عدّه قلیلی بودند زیرا که لشکر یونان ناگهان داخل اراضی آنها شده بود اگر نیروی کردوکان اجتماع پیدا می کرد قسمت بزرگی از یونانیان تلف میشد.

باری لشکر یونان شب را در دهات بروز آورد کردوکان در بلندیهای اطراف آتش بسیار افروختند و طرفین بنظاره یکدیگر پرداختند در سپیده صبح یونانیان مصمم شدند که از چاریایان و اغنام و احشام جز آنچه ضروری است نگاه ندارند و اسیران را هم سر بدهند زیرا که مانع حرکت لشکر و موجب معطلی میشدند . . . چون یکشنبه روز راه طی شد آذوقه با آخر رسید و دشمن حمله سخت کرد راه تنگ بود خصم میتوانست از مسافت نزدیکی سنگ و تیر پرتاب کند. یونانیان در هر قدم مجبور بودند که بدفع آنان بپردازند و باز داخل خطسیر شوند این عمل موجب تأخیر حرکت میشد.

گیریسوف هم که فرمانده مقدمه بود برای همراهی با بازماندگان پیوسته حکم توقف میداد مگر يك بار که بسرعت فرمان پیشرفت صادر کرد معلوم بود که چیزی واقع شده است و چون مجال تحقیق نبود مؤخره سپاه هم چنان بسرعت جلو رفت که شبیه بفرار بود چندتن از سربازان دلیر یونان از پای درآمدند از حمله کله آرك که تیری باورسیده از سپر گذشت و به پهلویش نشست ، چون گزنفون باردوی مقدم رسید گریسوف را ملامت کرد که چرا پبای عقب ماندگان راه نرفته و آنان را وادار بسرعت و جنگ و گریز نموده است تا در نتیجه چندتن از دلیران را بخاک هلال افکنده

است . گیریسوف گفت :

« این کوههارا بنگر که بهیچوجه دسترسی بآنها نیست . ماجز یک راه نداریم درست چشم را باز کن ببین چگونه دیوار آسا فرود آمده است این جماعت مردم را می بینی که معبر کوه را گرفته اند و راه نجات ما را بسته اند؟ من از اینجهت تعجیل روا داشتم و هیچ جا نایستادم تا شاید پیش ازآنکه دشمن بر بلندی ها مسلط شود جلو بیقتیم بلدی ها میگویند جز این راهی نیست . »

گزنفون گفت : « من نیز دو اسیر دارم و قتیکه دشمن بما هجوم آورده کمینی تعبیه کردیم بعضی را کشتیم و بعضی را دستگیر کردیم تا شاید اطلاعاتی از آنها کسب کنیم . »

پس آن دو اسیر را آوردند و بعد از آنکه ازهم دور کردند ازیکان یکان پرسیدند که آیاجز آن راه طریقی برای عبور سراغ دارند؟ یکی از آنها باوجود زجرها و تهدیدها گفت غیر ازاین راهی را نمیشناسم چون مطلب مفیدی اظهار نکرد، اورا پیش چشم رفیقش سربریدند . اسیر دیگرگفت : سبب آنکه رفیق من از نشان دادن راه خودداری کرد این بود که درآن ناحیه دختری را بتازگی عروس کرده است (نمیخواست شما ازآن خط بروید) اما من سپاه شما را از راهی خواهم برد که کاملاً قابل عبور است حتی برای احشام و اغنام مانعی نیست . از او پرسیده شد که آیا دراین خط بمشکلی مصادف نخواهیم شد؟ جواب داد که اگر سبقت نجوئید ممکن است خصم بمکان مرتفعی که در سر راه است برسد و پیشرفت را مشکل کند . آنگاه داوطلبانی خواسته شد که ازسپاه جدا گشته بآن نقطه بروند .

فصل دوم از کتاب چهارم گزنفون

« قرار بر این شد که هنگام شب دوهزار نفر داوطلب خود را به-
آنمکان مرتفع برسانند و چون سپیده دمید شیپور بکشند و بدشمن که سر راه
را میکیرد بتازند باقی سپاه هم بیاری آنان خواهند رسید. بارانی سخت
میبارید گزنفون با مؤخره لشکر بجانب راه سابق که نمایان بود راند تادشمن
را فریب دهد و باقی سپاه را از نظر آنان مستور کند. هنوز مؤخره -
الجیش بدره نرسیده و بنای بالاروی نگذاشته بود که خارجیان *Barbares*
از فراز کوه سنگهای غلطان بزرگی *بك* عراده فرو ریختند بعضی کوچکتر
و بعضی بزرگتر ولی همه آنها چون بصخره های کمر کوه میرسیدند مثل
سنگ فلاخن جستن کرده و کسی را در نزدیکی راه نمیگذاشتند چون شب
افتاد بتدریج لشکر عقب نشست تا غذائی تهیه کند.

اما دشمن در تمام شب بانداختن سنگ مشغول بود و صدای آن بگوش
میرسد داوطلبان شب را در کوه گذرانده بامدادان در زیر پرده مه و ابر
ناگهان خود را بدشمن رسانده فریاد نظامی برکشیدند از خصم عده کمی
بقتل آمد زیرا که اساعه *سبك* داشتند و بزودی در کوه پنهان میشدند ولی
راهر *ترك* کردند.

گزنفون که فرمانده دنباله لشکر بود سه تپه را که یکی از دیگری
مرتفع تر بود گرفت و در هر *بك* جماعتی را بمراقبت نشانید که مواظب
عراده های سنگین و بازماندگان قافله باشند. *گردوگ* ها بدون جنک و
انداختن تیر و سنگ مکانهای خود را گذاشته میرفتند و این فرار اسباب
تعجب شده بود یونانیان آنرا بترس *گردوگ* ها حمل کردند ولی چنین نبود.
چون از بلندیها دیده بودند که در پشت سر لشکر چه خبر است

عمداً عقب می‌رفتند. در این وقت خبر رسید که دشمن ناگهان به تپه‌های تخلیه شده سابق روی آورده چند تن از دلیران یونان را بخاک افکنده‌اند و اینک در کوه مقابل ایستاده‌اند.

گزن نفون بوسیله ترجمانی پیشنهاد مقرر که نمود و اجساد کشتگان یونانی را درخواست کرد کردوگک ها پذیرفتند بشرط آنکه یونانیان دهات را نسوزانند. گزن نفون قبول کرد در این هنگام کاروان سپاه آهسته راه می‌سپرد و همه لشکر خصم برسرباک کوه جمع شده بود یونانیان هم از تپه‌ها فرود آمده بجانب مکانی رفتند که اسلحه در آنجا بزمین گذاشته می‌شد. در اینوقت کردوگک ها بالاتفاق هجوم آوردند و بفراز قلعه رسیدند که گزن نفون از آنجا فرود می‌آمد سنگ ها بزیر غلطانند ران یکی از یونانیها شکسته شد سپردار گزن نفون او را ترك کرد یکی از سربازان بجانب او دویده سپر خود را حائل قرار داد تا هر دو خود را نجات داده بصوف جنگی پیوستند در اینوقت همه سپاه یونان در ده جمع شدند و خانه های زیبای آن قریه را فرو گرفتند و آذوقه بسیار بدست آوردند و شراب قدری زیاد بودند که برای حفظ آن انبار های صاروجی ساخته بودند.

باری گزن نفون و کیریسوف مقاوله را ادامه داده عاقبت موفق شدند که اجساد کشتگانرا بگیرند و در عوض اسیران را رها کنند.

بامداد بی‌بلد و راهنما براه افتادند دشمن هر جا که راه تنگ و سخت بود بجلوگیری می‌آمد ولی گزن نفون و کیریسوف بنوبت از قلعه کوهها بالا رفته بردشمن مسلط و مشرف میشدند و راهرا باز میکردند غالباً دشمن بطوری ایستادگی مینمود که واقعاً عبور مشکل میشد افراد این طایفه چنان چالاک بودند که کسی بگرد آنها نمیرسید و اگر چه از نزدیکی حرکت می‌کردند

باز کسی قادر نبود که آنانرا دریابد از سلاح جز کمانی و فلاختنی نداشتند. این قوم تیر اندازان ماهری بودند طول کمان آنها قریب سه ذراع بود و بیش از دوتیر داشتند برای انداختن زه را بطرف پائین کمان میکشیدند و پای چپ را تکیه می دادند. تیر آنها از جوشن و سپر دلاوران میگذشت یونانیان از این تیر ها بر می چیدند و تسمه بآن بسته بجای زوبین به کار می بردند.

فصل سوم از کتاب چهارم گزنفون

همان روز لشکردهاتی رسید واقع در دشتی که رود کاتریت از آن میگزر این رود کاتریت (۱) وسیع است فاصله ارمنستان و ولایت کردوک محسوب میشود تا کوهستان کردوک ۶ الی ۷ استاد (۲) فاصله دارد.

اینجا منزلگاه شادی و نشاط یونانیان بود زیرا که هم آذوقه بسیار بدست آمد هم از رنجهای بسیار نجات حاصل شد فی الحقیقه در مدت هفت شبانه روز که لشکر از ولایت کردوک میگذشت دائماً زد و خورد بر پا بود چندان رنج و زحمت بما رسید که نه شاه و نه تیسافرن Tissapherne ندیده بودند بنابراین چون خیال لشکریان آسوده شد بخوات شیرین فرو رفتند بامداد که لشکریان یونان بآن طرف رودخانه نظر انداختند راه را از سپاه ارمنی و کلدانی بسته دیدند جریان آب عمیق هم اجازه عبور نمیداد در بالای کوهی که منزلگاه شب پیش بود جماعتی کثیر از طایفه کردوک بنظر آمد که مسلح بودند. یونانیانرا بکلی ترس فرو گرفت زیرا که در برابر

(۱) بنا بر قول آنوبل Anville این رود خابور بوده که غیر از خابور فعلی است از شعب فرات. خابور فعلی را در قدیم خبورا میخوانده اند Chaboras.

(۲) هر استاد تقریباً ۱۸۰ گز است



منظره رود سیروان در دره های کردستان

روبری صفحه ۱۵۵

(از کتاب هر تسفلد پایکولی)

رودی هولناك و سپاهی مهیا و در پشت سر طایفه کردوك را میدیدند که بمحض حرکت بسمت رودخانه از عقب مهیای حمله هستند .

یکشنبه روز در این اضطراب گذشت شب گزنفون خوابی مساعد و امید بخش دید بامداد از احشاء قربانی علائم خیر نمایان شد پس کیریسوف را از پیش فرستاد و خود برای مقابله با کردوك ها و نگاهداری بنه و دنباله لشکر بجای ماند پس از زحمت بسیار کیریسوف از رود گذشت و آرامه پراکنده شدند گزنفون هم در صدد عبور بود که بیکبار کردوك ها بصحرا ریختند تا بازماندگان را از عبور منع کنند در اینوقت ناگهان گزنفون فرمان بازگشت بفوج خود داد و بمقابله کردوكها پرداخت . چون کردوكها دیدند که مؤخره لشکر از باقی سپاه جدا شده وعده زیادی در مقابل آنان نیست بشتاب حمله کردند و بنای خواندن سرودی گذاشتند که کس ندانست چیست کیریسوف که در آن سمت رود بمکان ایمن رسیده بود و کاملاً مسلط بود چون گزنفون را گرفتار دید گروهی را بیاری او فرستاد ولی گزنفون یکی از افسران را فرستاد و چنین دستور داد که ابدأ از آب ننگرند در ساحل رود صف بکشند همینکه او داخل آب شد آنها هم از بالا و پائین گذار خود را داخل آب کرده چنین وانمایند که میخواهند از رود گذشته بگردوك ها حمله برند و باید که در اینوقت دست را در تسمه زوبین و تیر را در چله کمان نهاده مهیا باشند ولی خیلی داخل رودخانه نشوند .

آنگاه گزنفون بفوج خود دستور داد که بمحض رسیدن نخستین سنگ دشمن و شروع جنگ سپر ها را پیش برده مجتهداً سرود پئان (۱) به خوانند و دفعه بسمت دشمن روی آورند و چون دشمن عقب رفت و از

(۱) سرود Péan سرود جنگی یونانیان است بنام رب النوع آپولون .

ساحل بانگ شیپور بر خاست بطور نیم دایره برگشته بشتاب تمام و بخط مستقیم خود را بآب رسانند ولی مواظب باشند که صف بهم نخورد و هنگام عبور از رودخانه مزاحم یکدیگر نشوند. بهترین سرباز کسی خواهد بود که پیش از دیگران بآن جانب رود برسد.

باری کردوک ها دیدند که در دنباله سپاه جماعت چندانی باقی نمانده است زیرا که گروهی از آنان برای گرفتن چهارپایان و گروهی برای بستن بار و بنه و دسته برای حفظ همخوابه های خود متفرق شده بودند پس حمله سخت آورده باران تیر و سنگ باریدند یونانیان شروع بخواندن پیمان کرده با قدم دو حمله بردند ولی دشمن از تیراندازی خود داری کرد چه همانطور که در کوهستان عادت دارند فقط تیری میاندازند و بعجله میگریزند سلاح آنها مناسب ایستادگی و مقاومت نیست در این موقع صدای شیپور بر خاست و دشمن بیشتر گریزان شد و یونانیان بنا بر دستور خود را بآب رسانند. بعضی از کردوک ها ملتفت شده باز گشتند و بضر تیر جماعت قلیلی را مجروح کردند ولی قیه آنها از فرار نایستادند «

فصل چهارم از کتاب چهارم گزنفون

« بعد از عبور از رودخانه صفها آراسته شد و لشکر بجانب ارمنستان رفت که دشتی است باتپه و ماهورهای مختصر در این روز تقریباً پنج فرسنگ راه قطع شد زیرا که در حوالی رودخانه دیه و آبادی دیده نمیشد و سبب آن جنگ ارمنستان و کردوکان بود عاقبت لشکر بقصبه بزرگی رسید در اینجا برای ساتراپ قصری ساخته بودند و اکثر خانه ها دارای برج بود و آذوقه فراوان بدست افتاد «.

(پایان سخن گزنفون)

این شرح گرانبها را که بقلم سردار و فیلسوف شهید یونان نوشته شده از آن جهت تفصیلاً آوردیم که قدیمترین وصف گردستان و طایفه کرد محسوب است از مطالعه آن چند مطلب مستفاد میشود :

۱- جلادت و مردانگی و ناموس پرستی گردان که یکی از آنها تن بهلاکت داد تا ولایت معشوقه خود را معبر خصم نبیند و همه آنها برای حفظ سر زمین خود از هیچ قسم جان فشانی دریغ نکردند. پایداری آنان در مصاف و قوت آنان در کشیدن کمان های سخت بزرگ و تحمل صعوبت کوهستان را خود یونانیان شهادت داده اند و الفضل ما شهدت به الاعداء .

۲- اینکه گوید گردان حتی از پادشاه ایران هم اطاعت نمیکردند مرادش این است که جسارت و بی باکی خصم خود را معجزم تر کند و در واقع از راه مبالغه اینطور گفته است تا عبور لشکر یونان از گردستان عظیم جلوه کنند بعبارة دیگر میخواهد بگوید ما از میان جماعتی گذشتیم که حتی پادشاه خود هم اطاعت نداشتند البته مقصودش این نیست که گردان طایفه مستقلی بوده اند زیرا که دولت شاهنشاهی هخامنشیان که تمام گردنکشان را از سند تا بسفور و از سغد تا حبشه بخاک انقیاد افکنده بود چنانکه کتیبه بیستون گواه آست هیدچوقت تحمل نمیگرد که در خانه خود و مرکز کشور خود طایفه را در استقلال باقی بگذارد .

ولی اگر مراد گزنفون این است که گاهی از گردان سرکشی دیده می شد چون خاصیت اقلیم کوهستانی و صعوبت مکان چنین است میتوان پذیرفت خاصه در اینموقع یعنی ۴۰۰ قبل از میلاد که کشور موقتاً آشفته شده بود و دو برادر کورس و اردشیر بروی هم شمشیر کشیده بودند و لشکر کورس کوچک بهمراهی اجانب تا بابل پیش آمده بود البته در چنین

وقتی نمیتوان توقع نظم کامل در کشور نمود .

۳ - از کوشش فوق العاده کردان برای حفظ معابر پیداست که تنها قصد آنها حفظ گله و رمه دهات خود نبوده است زیرا که در اینصورت کافی بود که مسافت قلیلی از راه عبور لشکر منظم یونان عقب به نشینند یا اینکه شرایط صلح یونانیان را که برای سلامت گذشتن پیشنهاد میکردند بپذیرند . پس باید قبول کرد که این کردان در واقع خود را مکلف بجلوگیری از دشمنان کشور شاهنشاه خود میدانسته اند و این فداکاری و مقاومت را برای اطاعت از اوامر اردشیر بخرج میدادند صرفاً حفظ مکان واحشام خودشانرا در نظر نداشته اند .

۴ - مقصود از ساتراپ در سطر آخر کلام گزنفون استاندار عهد هخامنشی است که فرمانفرمای ارمنستان بود زیرا که در آن عهد ارمنستان و بختان بنا بر قول هرودوت یکی از ساتراپی های ایران محسوب میشده اند بختان محل اصلی قردوهاست و بیث قردو در آنجا واقع بود و این بیث قردو زمین باریکی است در بین دجله دجله و کوه جودی .

کرد در عهد سلوکی و اشکانی

داریوش سوم باستظهار طوایف کرد که قبل از سلطنت در میان آنان حکومت داشت آخرین میدان جنگ خود را در اربل قرارداد و چون از اسکندر شکست یافت تمام کردستان جزء متصرفات جهانگشای مقدونی شد . جانشینان اسکندر (دودمان سلوکی) مکرر بکردستان لشکر کشیده اند تا شورش کردان را فرو نشانند و این شورشها برای دفع سلوکیها که غاصب تاج و تخت ایران محسوب میشدند واقع میگشت عاقبت کردها موفق شدند

که یکی از سرداران آنتیوکوس را که مولون نام داشت و ساتراپ ماد بود بر پادشاه سلوکی بشوراند و خود را در زیر رایت او در آوردند (۲۰۲ ق.م.ق).

شرح این نهضت کردرا پولیب مورخ یونانی در کتاب (XLI) خود صفحه ۱۴۸ ذکر میکند و ما آنرا باختصار نقل میکنیم (پولیب در فاصله سنوات ۲۱۰ و ۲۰۸ قبل از میلاد متولد شده است).

روایت پولیب

« بعد از قتل سلو کوس که در ماوراء توروس واقع شد آنتیوکوس برادر او که در داخل آسیا حکمرانی داشت بیایتخت آمده بر سریر سلطنت نشست و سردار خود مولون را ساتراپ ماد گرداها مولون یاغی شد و ولایت بابل را که همجواری ساتراپی او بود تسخیر کرد. مکرر سرداران آنتیوکوس Antiokhos از ملون شکست یافتند عاقبت پادشاه شخصاً بساحل فرات رسیده (LI) لشکر را سه بخش کرد بعد از عبور از دجله شهر دورس Dures را که در محاصره یکی از سرداران مولون بود نجات داد و بعد از هشت روز طی مسافت از جبل حمیرین Oricon عبور نمود و بولایت آپولونی در آمد (آپولونی جزء ایالت بابل و در قسمت جنوبی دیاله واقع بود و با کشور ماد همسایه محسوب میشد) مولون از مردم خوزستان و بابل که تازه باطاعت او در آمده بودند اطمینانی نداشت چون خیر رسیدن شاه را شنید ترسید که راه ماد را بر او به بندند پس جبری بر دجله بست تا شاید نیروی خود را از آب گذرانیده بمرتفعات آپولونی برسد در اجرای این نقشه اعتماد او فقط بقوم کورتی Cyrtii [کرد] بود که

فلاخن اندازان ماهر بودند» (۱) پولیب نخستین مورخی است که نام کورتی را برده است در حدود سال ۱۷۰ (ق. م.) یعنی سی سال بعد از واقعه فوق‌الکراد چریکی را در آسیای صغیر در خدمت آنتیوس می بینیم بعد از گزنفون که ذکر شد مشروح ترین وصفی از کرد و کردستان در کتاب مورخ و جغرافی نویس معروف استرابون است که در حدود میلاد مسیح (زمان اشکانیان) میزیسته است وی کرد را کورتی Cyltii مینویسد و جایگاه آنان را در قسمتی از کشور پهناور ماد نشان میدهد بنا بر این محقق است که هم از حیث مکان و هم از حیث زمان و حوادث تاریخی کرد جزء ماد بوده و هیچ سند استواری برای جدا کردن آنها در دست نیست.

روایت استرابون

فصل سیزدهم از کتاب یازدهم

«مدی دو قسمت معین است نخستین معروف بمدی بزرگ و دایتمختش اکیباتان است که شهری معتبر است و پادشاهان قدیم مدی در اینجا قصرها داشته اند امروز هم سلاطین پارت در ایام تابستان برای استفاده از هوای خنک مدی باین شهر میروند اما زمستانها را در سلوسی ساحل دجله نزدیک بابل میگذرانند قسمت دیگر موسوم به ماد اتروپاتی است نامش مأخوذ از اسم ساتراپ اتروپاتس است او بود که ایالت مزبور را که تا آن تاریخ جزء مدی بزرگ محسوب میشد نگذاشت که بدست مقدونیان (۱) در صفحه ۹۷ راجع بروایت ثبت لیودر خصوص شرکت کردها در جنگ پادشاه پرگام اشارت رفته است (۱۷۱۰ ق. م.).

بیفتند در ازاء این کار بزرگ **اتروپاتس** نام پادشاهی گرفت و آن ایالت را کشوری جدا کرد و خاندان او تا این تاریخ در آنجا ساکنند و روبافزایش دارند زیرا که از حسن اتفاق اعقاب او با شاهزادگان ارمنستان و آشور وصلت کردند و در این اواخر با شاهزاده خانم های **پارت** عقد ازدواج بسته اند.

ایالت **آتروپاتی** از جانب غرب بارمنستان و **ماتیانه** و از سمت شرق بمدی بزرگ محدود است و در جهت شمالی این کشور اخیر هم قرار دارد این ایالت نسبت بولایاتیکه سواحل زیرین دریای **هیرگانی** (بحر خزر) را احاطه کرده اند و ولایتی که معروف ب**کسپیان** است بمنزله حاشیه محسوب میگردد بنا بر گفته **آپولونیدس** قوه نظامی این ایالت قابل ملاحظه است زیرا که میتواند ده هزار سوار و چهل هزار پیاده بمیدان بفرستد و دریاچه ای دارد بنام دریاچه **کیوتا Kapauta** که در آن نمک جوشنده تولید می گردد (۱).....

ارمنستان و کشور **پارت** دو دشمن **دهشتناک اتروپاتی** محسوبند که کراراً از قطعات آن گرفته اند اما **آتروپاتی** مقاومت میکند و گاهی ولایات از دست رفته را پس میگیرد چنانکه **ارامنه** مجبور شدند در موقع تسلیم بروم ناحیه **سومباسه Symbacé** را با **آتروپاتی** مسترد بدارند زیرا که دولت **آتروپاتی** در عین جلب رضای **قیصر روم** دوستی دولت **پارت** را حفظ کرده و بان دولت تکیه داشت.

(۱) حمد الله مستوفی هم در نزهت القلوب این دریاچه رضائیه را کبودان مینویسد

اسم عتیق آن چیچست بوده است ارامنه آنرا **کپوتان** یا **کپوتان دزو Dzou** می گویند مسعودی و ابن حوقل آنرا **بعیره** کبودان خوانده اند.

قصر تابستانی شاهان اتروپاتی در کز که Gazaca است که در دشت واقع شده و قصر زمستانی آنان در وراست Vera که مکان طبیعی محکمی است و آتوان هنگامیکه بمقابله پارتیها میشتافت این را بحمله فرو گرفت. بنا بر روایت دلیوس Dellius دوست آتوان که در لشگر کشی برضد پارتیها همراه قیصر بود و از جمله فرماندهان محسوب میشد میان ورا و رود ارس که سرحد ارمنستان و اتروپاتی است ۲۴۰۰ استاد راه است همه زمین اتروپاتی خرم و خندان و برومند است اما ناحیه شمالی آن تمام کوهستان سخت و سرد است و در آنجا جز قبایل کوهستانی کسی منزل ندارد از قبیل کادوسیها، امردها، تاپورها و کورتیها (۱) همه این طوایف براهزنی مشغولند و مرکب از بومی و مهاجرند که بمیل خود بآنجا آمدهاند طوایف مزبور در همه کوهستان زاگروس و نیفاتیس (۲) پراکنده اند و کورتیها و امردها و امردهای (۳) پارس و طوایفی که در ارمنستان ساکنند و تا امروز همین اسامی را نگاه داشته اند عموماً با کوهستانیان اتروپاتی از یک نژادند چنانکه از مشابهت جسمانی آنان آشکار است.

کتاب یازدهم فصل هفتم

دریای کاسپین در نقطه‌ای که بمحاذات قسمت بالای هیرکانی (ایالت گرگان) میرسد در واقع صورت دریا بخود میگیرد و اینصورت را تا پای کوهستان مدی و ارمنستان دارد زیرا که قسمت سفلی این کوهسار بشکل

(۱) Des Cadusiens, des Amardes, des Tapyres, des Curtii etc.

(۲) Niphatis

(۳) هم مردها هم امردها را ذکر کرده است.

(۴) در جغرافیای ارمنستان بخشی بنام هرستان در شمال شرقی

دریاچه وان نزدیک دریاچه کوچک ارچک می بینیم .

هلال است و درست در کنار دریا ختم میشود و فی الحقیقه عمق خلیج کاسپین را میسازد (۱) در این سواحل چون از دریا بجانب قله کوه برویم طوایف مختلف می بینیم که مدرجاً بر دامنه ها قرار دارند نخست در حدود بسیار تنگ و فشرده بعضی عشایر آلبانی Albanienne و ارمنی و از آنها گذشته در ناحیه وسیعتری گیل ها و کادوسی ها و امردها و کورتی ها و اناریا کها و قبایل دیگر ساکنند که بی حاصلی زمین و صعوبت معاش آنان را مجبور کرده است که از راهزنی روزگار بگذرانند و خوی جنگجویی و سلحشوری را بجای طبیعت کشاورزی اختیار نمایند اما کادوسی ها بزرگ ترین سهم را از این سواحل کوهستانی متصرفند طول قلمرو آنها قریب ۵۰۰۰ استاد است لکن زمین آنها خشک و بی حاصل است.

کتاب یازدهم فصل سیزدهم

از جانب شرق مدی بزرگ محدود است بایالت پارت و کوهستانی که طایفه کوسشن (کاسی) Cosséens در آن قرار دارند اینطایفه اشراک و راهزنانند و گاهی دیده شده است که تا ۱۳۰۰۰ تیرانداز بیاری الومیان (ایلامی ها) Elyméens فرستاده و هجوم مردم سوزین Susiens (خوز) و بابلی را از آن دفع کرده اند.

نثارک Néarque چهار طایفه را می شمارد که از طریق راهزنی زندگی میکنند و شاهان پارس راضی شده اند بآنها باج بدهند از اینقرار: مردها که همسر حد پارس هستند و اوکسی ها Uxiens و الومیان که در فاصله پارس و خوزستان قرار دارند و کاسیان که با مدی همخاک (۱) گویا مراد این است که عمیق ترین جای دریای خزر در مجاورت این کوهستان ها است.

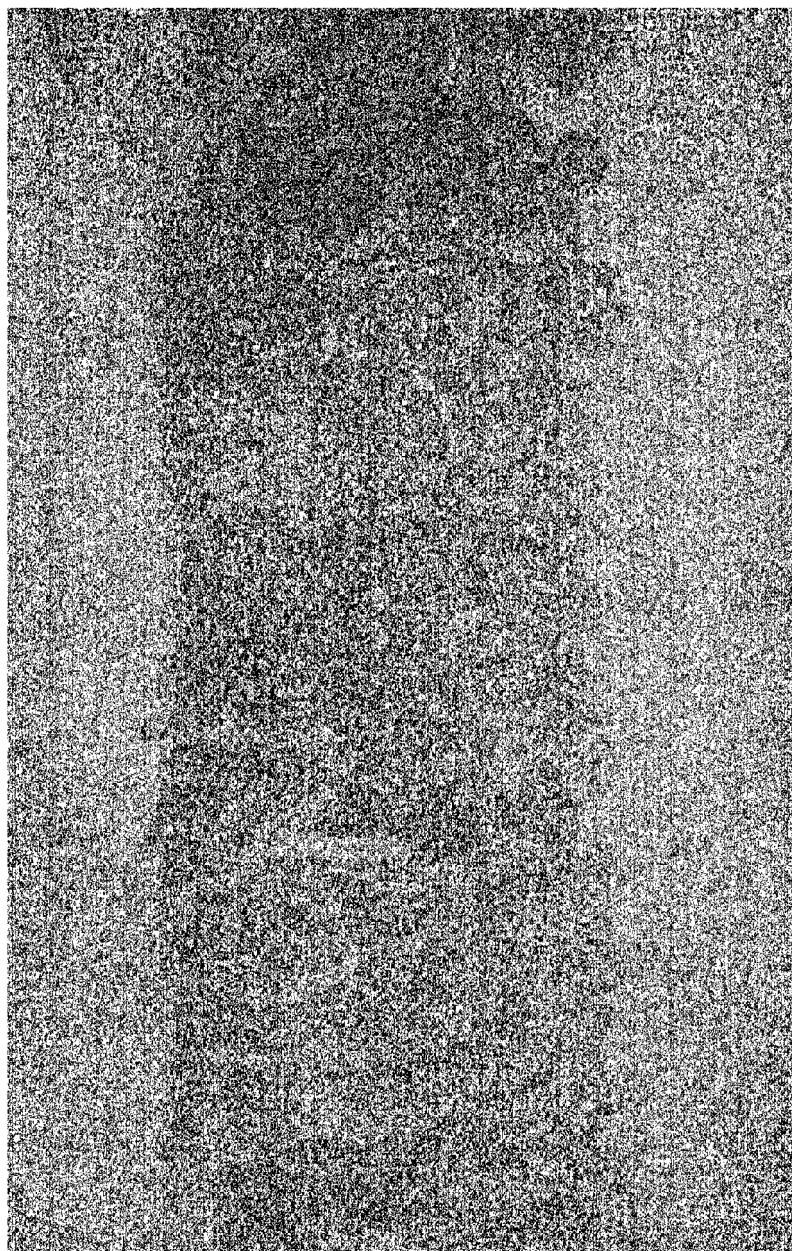
هستند و نثارک گوید علاوه بر براج مقرر هر وقت که پادشاهان ایام تابستان را در اقباتان گذرانیده عازم فرود آمدن بناحیه بابل بودند تحف و هدایائی بکاسیان میدادند و هم این نویسنده گوید که اسکندر برای قلع ماده فساد آنان در عین زمستان لشکری بآنجا برد.

کشور مدی بزرگ همانطور که بولایت کاسیان محدود است درست شرق بمتصرفات طایفه پارتاسنی partaceni نیز پیوستگی دارد و اینان نیز قومی کوهستانی و راهزنند که در حدود پارس قرار دارند.

اما از سمت شمال مدی محدود است باراضی گادوسیایان و سایر اقوامی که در بالای دریای هیرکانی واقعند و از آنها شمه‌ای بیان کردیم. حدود جنوبی مدی عبارت است از آپولونیاتید Apoloniatide یا باصطلاح قدما سیتاکن Sittakene و قسمتی از سلسله زاگروس که حد ماسباتیکه Massabatiké (ماسبذان) است و این ولایت اخیر را بعضی جزء مدی و بعضی جزء الومه Elymé می‌شمارند حدود غربی مدی اتروپاتی و قسمتی از ارمنستان است.

فصل سیزدهم از کتاب یازدهم

اکثر آدابی که مدها دارند در میان ارمنه هم دیده میشود و گویا سبب این مشابهت مشابهت طبیعی باشد اما بعضی بر آنند که مدها آموزگار ارمنه بوده‌اند چنانکه معلم پارسیها هم بوده‌اند که بعد بر مده غلبه یافته و اثر قدرت آنان در آسیا شدند دلیل این نکته یعنی تقلید پارس از ماد آنست که در همه پارس پوشیدن قبای دراز معروف بقبای پارسی Robes persiques معمول شده است همچنین تیراندازی و سواری و شکوه و جلال بارگاه پادشاهان و کرنش شبیه پرستشی که رعایا در حضور شاه میکنند مسلماً همه این رسوم از



مد پیارس انتقال یافته است همچنین دلیل این متابعت مجموع لباسی است که پارسیها از مدها گرفته اند زیرا که واضح است که تاج و کید اریس و پیلوس و سدیره آستین دار و آنخوریدها^(۱) که مناسب ممالک سردسیر و شمالی مثل کشور مدی است بهیچوجه با کشورهای جنوبی سازش ندارد و یارس خاص که قسمت بیشترش در ساحل دریای اریتره (خلیج فارس) است و تا وقتی که دولت ماد را منقرض نکرد بنواحی دیگر دست نداشت خیلی از ولایت بابل و خوزستان جنوبی تر (گرم تر) است.

اما آداب ملت مغلوب خاصه لباس آن ها چنان در نظر قوم غالب (پارسیها) با ابهت جلوه کرد و چنان موافق با عظمت پادشاهی بنظر آمد که جامه های کوتاه و سبک خود را که تا آنروز در بر داشتند ترك کرده راضی شدند که جامه های دراز زنان را بپوشند و مانند نسوان از سر تا پا خود را در چادر های ضخیم به بپسندند

(پایان)

چون در نظر استرابون کورتی ها جزء ماد بوده اند بنابراین هرچه از ماد گفته است بطور غیر مستقیم متوجه احوال کردها است.

نژاد ساسانیان

ساسانیان باغلب احتمال کرد نژاد بوده اند برای بیان این مطلب مقدمات ذیل را قبلا ذکر میکنیم:

در فارس که مهد ساسانیان است از روزگار قدیم طوایف مختلف

(۱) Tiare, Kidaris, Pilos, Tunique à manches, Anaxyrides)

چون از ترجمه فرانسوی کتاب استرابون استفاده شده است همه جا (ماد) را (مد) نوشتیم و صورت اسامی را بهمان هیئت فرانسوی نگاهداشتیم.

آریایی نژاد که کردان هم یکی از آنان بوده‌اند مسکن داشته‌اند.
 استرابون جغرافی‌نگار مشهور در فصل سوم از کتاب ۱۵ خود که
 مختص باحوال ایالت پارس است از قول اراتستن Eratosthène و صفی از
 این ایالت کرده و گوید:

«طوایف مختلفی که ساکن پارسند عبارتند از پاتیشخوارها و هخامنشیها
 و مجوسها (که قومی بسیار متعصب و پرهیزکار و حافظ اصول اخلاقی هستند)
 و کورتی‌ها و مردها. قسمتی از این طایفه براهزنی روزگار میگذرانند و بقیه
 مشغول زراعت هستند» (۱).

در کتیبه‌های باستانی مثل الواح آشوری که بدست آمده نامی از
 مردها نیست لکن مورخان قدیم یونان بذکر این طایفه پرداخته‌اند.

نخستین بار در روایات گزنفون نام مردها را در ردیف آرامنه جزء
 سپاه ایران میبینیم استرابون همچنانکه در س ۱۶۲ گفتیم مردها و کورتیها
 را از عشایر چادر نشین آذربایجان شمرده است. بطلمیوس مردها را
 همسایه کورتیها دانسته است و اینک در این روایت اراتستن هر دو طایفه را
 در فارس می‌بایم نزدیکی این دو عشیره تا بجائی است که بعضی از مورخان
 کرد را پسر مرد دانسته‌اند. (۲)

یکی از خاورشناسان نامدار آلمانی موسوم به مارکوارت لفظ مرد را

(۱) Patischortes, Achemenides, Mages, Cyrtii, Mardes

سواد کوه مازندران را در کارنامه اردشیر بابکان و کتب دیگر پتیشخوار گر نوشته‌اند
 مرکب از پتیشخوار گر که بمعنی کوه است و معنی دیگر پتیشخور پیش خور است که
 در دربار سلاطین قدیم منصب اشخاصی بوده که قبل از پادشاه غذائی را میچشیده‌اند

(۲) رجوع شود بصفحه ۱۱۱ و ۱۱۲ این کتاب.

بمعنی موجود موزی گرفته و باعتقاد او این لقبی است که دشمنان بطایفه کورتی داده‌اند پس کرد و مرد یکی بیش نیست .

اردشیر بابکان در آغاز کار با خویشاوندان خود از طایفه بازرنگی و غیره مشغول زد و خورد شد و پیش از دست اندازی بکرمان و سایر ولایات مجاور در فارس عشایر فارسی را مطیع خویش کرد در شاهنامه اشاره باین مصافها شده است .

سپاهی ز استخر بی مر ببرد	بشد ساخته تا کند جنگ کرد
چو شاه اردشیر اندر آمد به تنگ	پذیره شدش کرد بی مر بجنگ
یکی کار بدخوار و دشوار گشت	ابا کرد کشور همه یار گشت
یکی لشگری کرده بد پارسی	فزونتر ز کردان یکی دو بسی
یکی روز تا شب بر آویختند	سپاه جهاندار بگریختند

اردشیر پس از فرار بار دیگر بکردان شبیخون برد :

چو شب نیم بگذشت و تاریک شد	جهاندار با کرد نزدیک شد
همه دشت از ایشان پراز خفته دید	یکایک دل لشکر آشفته دید
چو آمد سپهبد ببالین کرد	عنان باره تیز تک را سپرد
همه بومهاشان بتاراج داد	سپه را همه بدره و تاج داد (۱)

از این داستان برمیآید که کردان در پارس بسیار بوده اند بحدی که با پادشاه جوان نیرومندی چون اردشیر مقاومت میکرده اند .

از جمله طوایف کرد ساکن پارس طایفه **شبانکاره** است و اکثر مورخان این نسبت را تأیید کرده اند در فارسنامه ابن بلخی در فصل « احوال شبانکاره و کرد فارس » آمده است (ص ۱۴۶ طبع اروپا) :

« بروزگار قدیم شبانکاره را در پارس ذکری نبود کی ایشان قومی بوده اند کی پیشه ایشان شبانی و هیزم کنی و مزدوری بودی و با آخر روزگار دیلم در قنور .

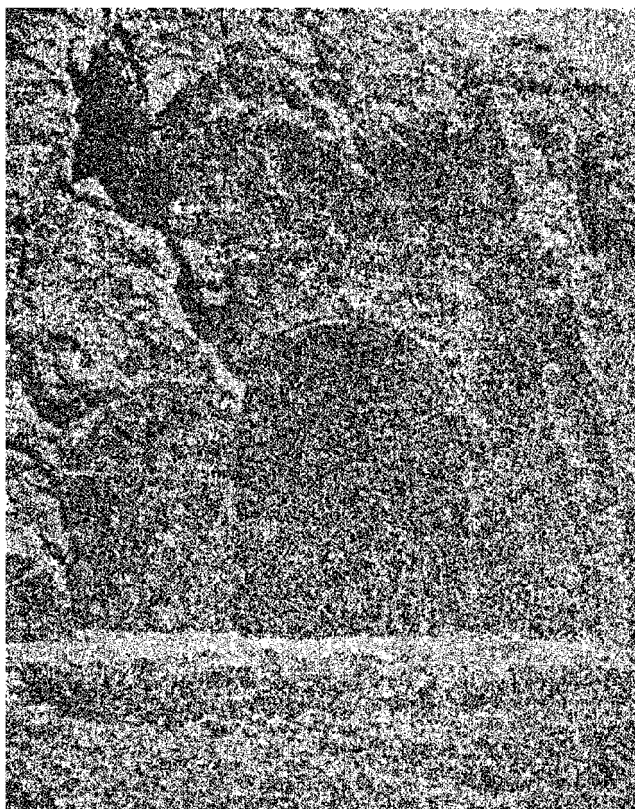
چون فضلویه فرا خاست ایشانرا شوکتی پدید آمد و بروزگار زیادت می گشت تا همگان سپاهی و سلاح ور و اقطاع خوار شدند از جمله ایشان اسمعیلیان اصیل اند و نسب حال شبانکاره این است « در صفحه ۱۸۶ گوید :

« ذکر کردان پارس بروزگار [قدیم] کردان پارس پنج رم بوده اند هر یک رم صد هزار حومه بدین تفصیل :

« رم جیلویه - رم الذیوان - رم اللوالجان - رم الکاریان - رم البازنجان .

« و چندان شوکت کی لشکر فارس را بودی از این کردان بودی کی سخت بسیار بودند و با اسبان و سلاح و چهار پایان و در عهد اسلام همه در جنگها کشته شدند و در جهان آواره ماندند و هیچکس از آن کردان نماند مگر یک مرد نام او **علك بور** و مسلمان شد و نژاد او هنوز مانده است و این دیگر کردان کی پیارس اند جماعتی بودند کی **عضدالدوله** ایشانرا از حدود اصفهان آورده بود و نسل ایشان بماند این است ماجرای احوال پارس و پارسیان . »

در هجمع الانساب شبانکاره ئی مسطور است که : طایفه شبانکاره از اسباط اردشیرند و نام شبانکار کی برایشان افتادن بر دو وجه است . . . دگر آنکه از این پیش ذکر رفت که ساسان چون از همای بگریخت و متواری شد و بطرف فارس آمد بکار چشم داری مشغول گشت . »



طاق بستان کرمانشاه (از آثار ساسانیان در کردستان)

بنا بر این اسناد معلوم شد که گردان از زمان قدیم دوش بدوش هخامنشیان در فارس بوده‌اند و شبانکاره که یکی از شعب کراساسان انتساب داشته است و بنا بر مسطورات فارسنامه یکی از عشایر شبانکاره رم‌البازنجان بوده که همان بازرنگی است و مسعودی در مروج الذهب آنجا که طوایف کرد را بر می‌شمارد (چنانکه در سابق ذکر کردیم) نام مادنجان را ذکر کرده است در التنبیه والاشراف (۱) هم (که مذکور شد) هنگام شمردن عشایر کرد نخست عشیره بازنجان را نام می‌برد و در پایان سخن گوید «جز اینها که ذکر شد عشایر دیگر کرد هم در فارس و کرمان و . . . ساکنند» (۲).

ظهور اردشیر بابکان در زمانی بود که شهر استخر را یکی از رؤسای طایفه بازرنگیان موسوم به جوزهر (= جزهر (۳) = کوچهر) (۴) در دست داشت همچنین در گوپانان (ناحیه دارا بگرد) (۵) و در نقاط دیگر سلسله‌های کوچک از شاهان محلی وجود داشتند ساسان که مردی از دودمان نجباء و مؤبد معبد ناهید (اناهیتا) در شهر استخر بود زنی از خاندان بازرنگی بنام رام بهشت گرفت (۶) از او پاپک بوجود آمد و انتساب خود را بطایفه

(۱) چاپ اروپا ص ۸۸.

(۲) در کامل ابن انیرس ۱۳۲ و ۱۳۳ (ج) بجای بازرنگی باد رنجبین قید

شده است.

(۳) طبری چاپ اروپا ص ۸۱۵ چاپ مصر ج ۲ ص ۵۶

(۴) یوستی Justi | کتاب الاسماء | کلمه کوچینرا .

(۵) طبری ص ۸۱۵ چاپ اروپا.

(۶) طبری رام بهشت بلعی میناه بهشت قید کرده‌اند و یاقوت در معجم البلدان

ج ۲ ص ۱۷۲ این نام را خرزاد مینوسد و پل خرزاد را باو منسوب میداند .

بازرنگیان مقتنم شمرده در پارس قوت گرفت و یکی از پسران خود اردشیر نام را در دارا بگرد بمقام عالی نظای ارگبد Argbadh رسانید (۱).

اردشیر بعد از سال ۲۱۲ چندتن از ملوک پارس را مغلوب کرد و مقام آنانرا صاحب شد مقارن این احوال پایک بر جزهر (گوچهر شاه) بازرنگی که خویشاوند او بود شورید و مکان او را که قلعه سفید بود به تصرف آورد گوچهر را کشته براریکه سلطنت نشست (۲).

اما لفظ **چوپانان** که کریستن سن آورده و جزء محال دارا بگرد شمرده است در تاریخ طبری و در کتاب الخراج قدامه بن جعفر (۳) چوبانان ضبط شده است.

بنابر کتاب اخیر فاصله این مکان تا شهر شیراز ۲۴ فرسنگ بوده است پس شکی نمی ماند که چوبانان چوپانان است و چون دارا بگرد یکی از محال **شبانکارگان** است میتوان گفت که طایفه ای بنام چوپانان که اسلاف شبانکارگان بوده اند در آن عصر ناحیه ای از دارا بگرد را در تصرف داشته اند و اردشیر و نیاکانش با این طایفه سروکار پیدا کرده اند.

مقصود از قلعه یا کاخ سفید همان قلعه بیضاست که قبل از اسلام **نسا** یا **نسایک** خوانده میشده (۴) و مسلمانان هنگام حمله باین قاعه آن را بیضا نام دادند.

(۱) رجوع شود بتاریخ ساسانیان کریستن سن ترجمه رشید یاسمی صفحه ۵۱

چاپ تهران.

(۲) ایضاً.

(۳) طبع اروپا ص ۱۹۵.

(۴) فارسنامه ناصری گفتار دوم ص ۱۸۲ ابن خردادبه طبع اروپا ص ۴۶ یا قوت

معجم البلدان ص ۲۸۳.

استخری مینویسد: « اما اسمها بالفارسیه فهو نشانك ص ۱۲۶ » .
از اینقرار بیضا و دارابگرد و نقاط اطراف آن در دست طوایف کرد
بوده است در تاج العروس آمده است که الکرد (ة البيضاء) بفارس منها
ابوالحسن علی بن الحسن بن عبدالله الکردی و کردی بن قاسم (واظن هذا
تصحیفاً من کردین بن القاسم) .

پس موافق مقدمات مذکور جد اردشیر یعنی ساسان از طایفه
جوبانان (شبانکاره) و مادر پاپک دختر یکی از رؤسای طایفه کرد بازرنگی
است و محل نشو و نمای این خاندان ناحیه کرد نشین فارس است پس
میتوان اردشیر را کرد نامید .

مؤید این قول نامه ایست که اردوان پنجم اشکانی آخرین پادشاه
آن سلسله باردشیر نوشت^(۱) و توهین بسیار کرد از جمله در این نامه که
در حضور عموم خوانده شده است اردوان عبارتی مینویسد که در طبری
و ابن اثیر درج است :

« انك قد عدوت طورك و اجتلبت حتفك ايها الکردی المرّبی فی
خیام الا کرد من اذن لك فی التاج الذی لبسته »^(۲) .

(یعنی تو پای از گلیم خویش بیرون نهادی و مرگ را بجانب خویش
خواندی ای کردنژاد که در چادر کردان پرورده شده ترا که رخصت داد
که آن تاج را بر سر گذاری) از قضا همین نسبت را که در آغاز عهد ساسانیان

(۱) نویسنده این نامه دبیر اردوان موسوم به داژ بوندها بود که شاهپور پسر
اردشیر او را بانتقام جسارتش بدست خود هلاک کرد (تاریخ ساسانیان کریستن سن
ترجمه رشید یاسمی) ص ۸۳ .

(۲) طبری چاپ مصر ص ۵۷ (۲ ج) کامل ص ۱۳۳ (ج ۱) .

داده اند در پایان دوره آنانهم می بینیم. و آن در باب خسرو پرویز است که هنگام فرار از خدمت پدر قبل از رسیدن بآذربایجان چندی در میان طوایف اکراد شاهپرست بسر برد و بهرام چوین وقتی که با خسرو روبرو شد او را بدین عبارت مورد طعن قرار داده گفت :

« یا بن ... المرئی فی خیام الاکراد(۱) »

سلاطین این سلسله بیادگار طایفه خود یکی از شهرهای مدائن را کرد آباد نام نهادند یا قوت(۲) بنقل از حمزه مینویسد که در سیر الفرس آمده است که اردشیر چون بمکان مدائن رسید آنجا را پسندید و در آبادی آنجا کوشید بعد محلات هفتگانه مدائن را نام برده است که آخرین کرد آفاد (کردآباد) است. در مکان موصل در عهد ساسانیان شهری از بناهای اردشیر بود بنام بوذاردشیر که شاهنشاه ساسانی برای مسکن گردان ساخته بود(۳).

در تاریخ بیهق(۴) زیر عنوان « در ذکر مضاف و منسوب بهر شهری » این عبارت آمده است که ثابت میکند میهن اصلی کردان فارس بوده است.

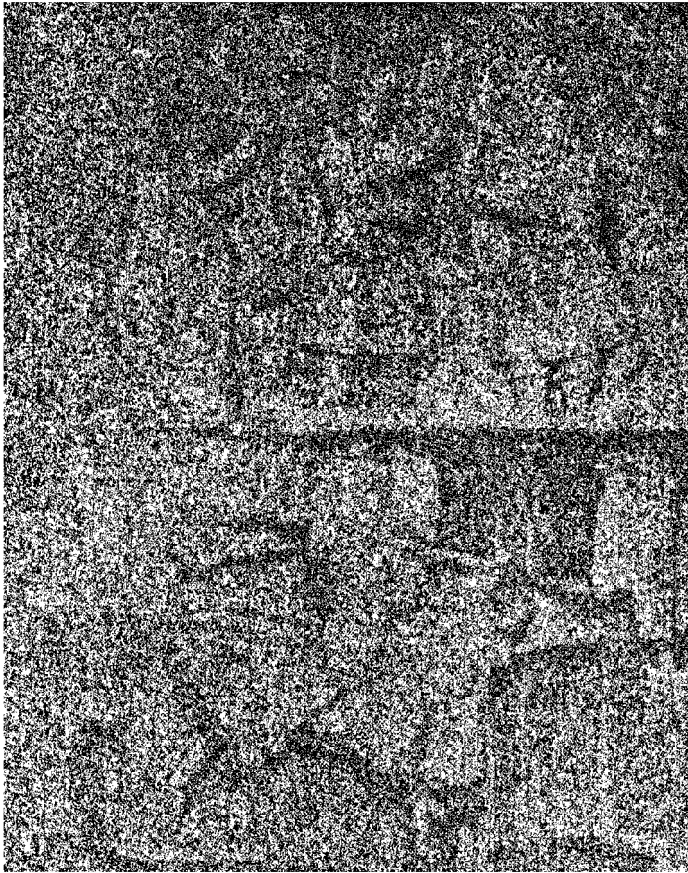
« در هر ناحیتی و ولایتی چیزی بود بدان ناحیت و ولایت منسوب گویند حکمای یونان و زرگران شهر حرّان و جولاهگان یمن و دبیران سواد بغداد و کاغذیان سمرقند و صباغان سیستان و عیاران طوس و کربزان مرو و هلیح صورتان بخارا و زیرکان و نقاشان چین و تیراندازان ترك

(۱) طبری چاپ مصر ج ۲ ص ۱۳۸.

(۲) معجم البلدان ج ۷ ص ۴۱۳.

(۳) لو استرنج اراضی خلافت شرقی.

(۴) چاپ استاد محترم بهمنیار ص ۲۸.



خسر و پرویز در طاق بستان کرمانشاهان

و دهاته بلخ و اصحاب ناموس غزنین و جادوان هند و ضعفای کرمان و
اکراد فارس و ترکمانان حدود قونیه و انگوریه و طرف روم و صوفیان دینور
..... و ادبای بیهق .

در تاریخ سیستان (۱) هم از کثرت کردان در فارس سخن رانده شده
است و آن در قصه محمدبن واصل است که از جانب خلیفه عامل فارس
بود آنگاه که یعقوب لیث صفاری رو بفارس نهاد با او یار شد ولی باز سرکشی
آغاز نهاد چندبار لشکریان خلیفه را شکست داد و اهواز را بقلمرو خود
افزود چون کار او بالا گرفت یعقوب بدفع او همت گماشت :

« به بیضا فراهم رسیدند و حربی سخت بود میان ایشان .. محمدبن
واصل بهزیمت برفت و دم در بحال پشت خویش گرفت و یعقوب بر عقب
او بشد تا او بکوه در شد و از آنجا بنسا (۲) شد و از آنجا به سیراف
شد | بندر سیراف در کنار خلیج فارس | یعقوب عمرین عبدالله را با سواری
دو هزار بر اثر او فرستاد . محمدبن واصل بکشتی ها اندر شد و بنشست
و بدریا در شد و بکشتی ها در شراع و آلت نبود که از کشتی هاء صیادان بود
همه شب بدریا اندر کشتی همی گشت تا با امداد بلب سیراف بودند مهتری بود
آنجا کردان را او را راشدی گفتندی بیرون شد و محمد بن واصل را
بر آن جمله بگرفت . . . او را براستری به بند پیش یعقوب آورد سر برهنه
اندر محرم سنه ثلث و ستین و هائتی . »

(۱) تاریخ سیستان چاپ استاد محترم ملک الشعراء بهار س ۲۲۸-۲۲۰ (تهران)

(۲) آقای بهار حدس زده اند که نسا تحریف فسا یا پسا باشد که از بخشهای

فارس است لکن ممکن است همان نسا باشد مخفف نسا یك که کرسی بیضاست
چنانکه در صفحه ۱۷۰-۱۷۱ ذکر شد .

راجع بلفظ سررحان که در صفحه قبل سطر ۱۰ ذکر شد در حاشیه ص ۲۲۷ تاریخ سیستان آقای بهار می نویسند:

ظاهراً رم (بیرنجان) باشد زیرا در تاریخ طبری سال ۲۶۱ بعد از وقت شکسته شدن محمدبن واصل در حدود بیضای فارس که مطابق با این محل از تاریخ سیستان می باشد، چنین مینویسد: « و فیها اوقع اصحاب یعقوب بن اللیث باهل زم موسی بن مهران الکردی لماکان من ممالاتهم محمدبن واصل فقتلوهوم و انهزم موسی بن مهران » و در حاشیه همان صفحه متعلق به « زم موسی بن مهران » آنرا « زم البازنجان » نوشته و نیز زم یا رم بازنجان در غالب کتب مسالك و ممالك ذکر شده در اصطخری و یاقوت آنرا رم بفتح راء مهمله ضبط کرده اند و ابن خرداد به بضم زاء معجمه و تشدید میم آورده گوید: زم الحسن بن جیلویه یسمى البازنجان من شیراز علی اربعة عشر فرسخا . . . (چاپ لیدن ص ۴۷) کذا ابن الفقیه (ص ۳۲۱-۳۲۳) و بگمان حقیر ضبط ابن خرداد به صحیح است (۱).

(۱) رم باراء مهمله درست است که مخفف رمه است و این از تقسیمات چادر نشینان است و امروز در بعضی نواحی کردستان معمول است بعضی بجای رم خیل گویند .

فصل هفتم

گرد بعد از اسلام

از آغاز حمله عرب بممالک ایران تاریخ کرد روشن تر است. از روایات مورخان اسلامی آشکار است که این طایفه هم بمصائب و بلیاتی که سایر طوایف کشور ایران مبتلا شدند گرفتار گردیده و بیش از سایر اقوام در دفع حملات وارده و حفظ شئون ایرانی و حمایت از سلطنت ساسانی کوشیده و پس از انقراض آندولت هم همواره منتهز فرصت بوده است که بوسیلهٔ ایجاد شورشها آب رفته را بجوی باز آورد.

در این فصل مختصری از نهضت ها و شورشهای کرد را که بر ضد فرمانروایان عرب کرده اند میاوریم.

با اینکه تاریخ صریحاً نمی نویسد ولی از قراین آشکار است که زمامداران مداین برای مقابله با مهاجمان عرب پیش از جنگ قادسیه و پس از آن مددی قوی از اکراد که نزدیکترین طوایف بیایتمخت ساسانی بودند گرفته اند.

بعد از فرار یزدگرد سوم بکردستان (ناحیه حلوان) سعدوقاص مداین را در سال شانزده هجری فرو گرفت و قفقاع را بسمت جلولا (حوالی قزل رباط) فرستاد که در آنجا سپاه ایران ایستادگی می کردند. این سردار عرب جلولا و سلوان^۱ را بتصرف آورد و در سر زمین کرد

گردید و از این تاریخ عرب و کرد باهم تماس یافتند .

اما فاتح کردستان سردار دیگر عرب موسوم به عیاض بی غنم است که با اجازه عمر بن الخطاب و امر سعد بن وقاص در سال ۱۸ هجری شروع بفتح جزیره نمود و شهر های رها و نصیبین و مار دین و دیار بکر را فرو گرفت و سپاهی به تسخیر ملاحظیه روانه کرد .

سنوات ۱۸ تا ۲۳ شاهد مجاهدات فوق العاده الا کرد است . لشکر عرب بعد از وصول اجازة از خلیفه ثانی روبرخوزستان نهادند اکراد در مدافعه اهواز مردانگی ها نمودند .

سه سال بعد عتبه بن فرقد السلمی به شهر زور و صاهغان و دراز آباد تاختند و بنا بر روایت فتوح البلدان (۱) « فتحها و قاتل الا کرد و قتل منهم خلقاً » و نیز می نویسد « ولی عمر بن الخطاب عتبه ابن فرقد السلمی موصل سنة عشرين ققاتله اهل نینوی فاخذ حصنها و هو الشرقي عنوة و عبر الدجله . . . ثم فتح المرج و قراه و ارض بانو هذری و با عذری و حبتون و الحیان و المعله و داسین و جمیع معاقل الا کرد . »

عرب در فارس و لرستان

چون عرب وارد فارس شد که از مراکز عمده کرد بلکه مهد آن طایفه است قبایل کرد این ایالت با سایر برادران ایرانی خود کوششهای سخت کردند و برای حفظ فسا و دارابگرد و سایر نقاط فارس قربانی ها دادند سپاه عرب بعد از کامیابی برجان و مال اکراد ابقانکرد و افراد این طوایف

(۱) صفحه ۳۲۹ چاپ مصر .

(۲) « ۳۲۷ »

را بمجازاته‌های سخت رساند.

دیگر از سرداران عمر که بدفع اکراد مأمور شد قیس بن سلمة الاشجعی است که بناحیه لرستان رفت و با اکرادی که در ماسبدان^(۱) و صیمره اقامت داشتند بجنگ پرداخت و خلقی از جانبین بهلاکت رسید. با وجود تسلط ظاهری عرب باز اکراد دست از طغیان برنمیداشتند در ۲۵ هجری مکرر طوایف کرد در فارس و خوزستان انقلاب کردند و برای دفع عرب کوشیدند.

عرب در آذربایجان

مرزبان آذربایجان که در اردبیل بود گرفتار حمله حذیفه بن الیمان شد که از جانب عرب والی این ایالت شده بود جنگی صعب رخ داد مرزبان هشتصد هزار درهم پرداخت بشرط آنکه عرب از تخریب آتشکده‌ها و قتل و نهب اکراد خودداری کند این اکراد بنا بر روایت فتوح البلدان عبارت بودند از ساکنان بلاسجان و سلان و ساترووان .

شورش در فارس و خوزستان

در زمان خلافت علی علیه السلام اکراد و سایر طوایف ایرانی و عیسویان در شورش الخریط که در نواحی اهواز و فارس برخاسته بود مدد کردند الخریط دادن خراج را بخلیفه اسلام تحریم کرد اما عاقبت در حوالی رامهرمز مغلوب شد^(۲)

در عهد عبدالملک بن مروان مختار برار منستان و آذربایجان دست

(۱) از شهرهای قدیم پیشکوه لرستان است در ناحیه طرهان در جانب

راست شط صیمره .

(۲) کامل جلد سوم صفحه ۳۰۹ چاپ اروپا.

یافت و حاکمی بر حلوان گماشت که اکراد را سرکوبی کند (۶۶ هجری)
اما مرگ مختار این نقشه را باطل کرد (۱)

در زمان حجاج بن یوسف سال ۸۳ ه. اکراد شاپور فارس که منتظر
آشوبی بودند تا بانتقام پردازند عبدالرحمن بن محمد الاشعث را یاری
دادند. این عبدالرحمن بیاری کردان فارس لشکر حجاج را شکسته و کوفه
را فرو گرفته بود و طوایف کرد بر سراسر فارس مستولی شده بودند حجاج
عمر و بن هانی العبسی را با گروهی از اهل دمشق بجنگ فرستاد بقول
بلاذری « فاقوع بهم و قتل منهم خلقاً » (۲).

در سال ۱۲۹ ه. مین اکراد شاپور فارس با خوارچی که بمحاصره آنجا
پرداخته بودند نبردی سخت کردند.

شورش در عهد عباسیان

بنا بر روایت ابن خلکان ابو مسلم خراسانی از گردان بوده پس
موافق این روایت یکی از بزرگترین نهضت‌های ایرانی که تاریخ ضبط کرده
بدست کرد انجام گرفته است. عبارت ابن خلکان و شعر ابودلامه غلام
منصور خلیفه دوم عباسی را در زیر مینگاریم.

« وقد اختلف الناس فی نسب ابی مسلم فقیل انه من العرب و قیل
من العجم و قیل من الاکراذ و فیه قول ابودلامه .

ابا مجرم ما غیر الله نعمة	علی عبده حتی یغیره العبد
افی دولة المنصور حاولت غدرة	الا ان اهل الغدر آباؤك الکفر

(۱) کامل جلد ۴

(۲) صفحه ۳۱۹ چاپ اروپا جلد ۳.

ابامجرم خوفتنی الغدر فاتحی عليك بما خوفتنی الاسدالورد (۱)
در تاریخ سیستان (۲) عنوانی بدین مضمون دیده میشود: « نشستن
ابوالعباس السفاح بخلافت و تبعیت بو مسلم کرد و سپاه وی »

از جمله شورشهای عهد منصور خلیفه عباسی یکی شورش موصل بود
که در ۱۴۸ رخ داد حامی این شورشیان کردان بودند چون در همدان هم
طرفداران علویان سر برداشته بودند، این انقلاب دامنه وسیعی یافت
و در اکثر نقاط ایران بالا گرفت و دامنه آن تا حدود سند رسید برای
جلوگیری از طغیان اکراد خلیفه مهدی فرزند خود هرون الرشید را
بحکومت کردستان و آذربایجان و ولایات غربی نصب کرد.

ابن اثیر در ضمن حوادث سال ۲۴۴ (عهد معتصم عباسی) غلبه
یکی از رؤسای کرد موسوم به جعفر بن فهر جس را شرح میدهد که با
سپاهی گران ازا کراد بر موصل دست یافت معتصم عبدالله بن السید بن انس
ازدی را بمقابله او فرستاد در ماتعیس جنگ واقع شد و جعفر کرد بجمال
داسن پناه برد و در آنجا عبدالله را شکست داد و از سپاه او گروهی کثیر را
به خاک انداخت. معتصم ایساخ سردار معروف ترک را بجنگ جعفر فرستاد
در ۲۲۵ یا ۲۲۶ جعفر مغلوب شد و خود را مسموم کرد که بجنگ
دشمن نیفتد ایساخ قتل و غارتی هولناک کرد و جماعتی کثیر از کردان را به
اسیری برد.

(۱) جلد اول ابن خلکان چاپ تهران صفحه ۳۰۷.

(۲) در حاشیه صفحه ۱۳۶ استاد محترم آقای بهار می نویسند که شاید

کرد (بضم) باشد نه کرد (فعل ماضی).

طغیان کرد و قیام صاحب‌الزنج

در سال ۲۳۱ دیگری از سرداران خلیفه و صیف ترك شورش اکراد را در ناحیه اصفهان و جبال فارس فرو نشاند و در سال ۲۵۲ که مساور خارجی بر خلیفه عاصی شد اکراد موصل فرصت غنیمت شمرده با او یار شدند و موصل بدست آن خارجی افتاد.

در قیام صاحب‌الزنج که در ۲۶۲ واقع شد طوایف کرد داخل گشتند و در تحت قیادت علی بن محمد که از مردم و رزنین ری بوده کار های شگرف کردند این صاحب‌الزنج بنا بر قول ابن اثیر و غیره ایرانی - الاصل بوده است.

چون یعقوب لیث صفاری برای استقلال ایران قیام کرد بیغداد لشکر کشید طوایف کرد در راه او جان نثارها کردند تا بجائی که یعقوب یکی از رؤسای کرد موسوم به محمد بن عبدالله بن هزارمرد را در اهواز بحکومت نشاند و او با دشمنان خلیفه خاصه با صاحب‌الزنج مکانبه سرّی داشت صاحب‌الزنج گروهی بیاری او فرستاد و محمد بمعاونت این جماعت بشوش حمله برد اما احمد بن لیشویه کرد او را دفع نمود مجدداً محمد بیاری سپاهیان صاحب‌الزنج که بیشتر کرد نژاد بودند شوستر را فرو گرفت و بنا بر پیمانی که بسته بود بنام صاحب‌الزنج خطبه خواند (۱).

انقلاب در موصل

اکراد موصل در سال ۲۸۱ بیاری حمدان بن حمدون برخاستند و در تأسیس سلطنت حمدانی کوشیدند در سال ۲۸۴ شورش دیگر از اکراد

را ضبط کرده اند که بریاست ابولیلی علم طغیان برافراشتند ولی بجائی نرسید. در سال ۲۹۳ باز موصل محل انقلاب اکراد هذبانیه شد بریاست محمد بن بلال نواحی نینوا را بباد چپاول دادند عبدالله بن حمدان ملقب به ابوالهیجا در این وقت تازه حکومت موصل یافته بود بمقابله اکراد شتافت ولی در معطوبه شکست یافت و نا امید بموصل بازگشت از خلیفه عباسی مکتفی بالله یاری خواست سال بعد لشگری از بغداد بکمک او رسید و او بتعاقب پنجهزار خانوار هذبانی پرداخت. کردان بآذربایجان پناه بردند در عهد مقتدر بالله عبدالله بن ابراهیم با ده هزار کرد در اصفهان طغیان کرد. اکراد موصل هم بشورش پرداختند.

اکراد در این شورشها که بر ضد خلافت عباسی میکردند در بعضی نقاط موفق شده تشکیل حکومتی دادند.

قیام دیسم کرد و غیره

دیسم که از اکراد بود و با مرزبان دیلمی سالها در آذربایجان زد و خورد می کرد بیاری و شمشیر پادشاه زیاری بر رقیب خود تسلط یافت و بعد با مرزبان سازش کرد. چون عاقبت رکن الدوله با مرزبان وصلت نمود دیسم تاب مقاومت در خود ندیده ببغداد رفته نزد معزالدوله دیلمی معزز و محترم شد گویند معزالدوله او را (برادر ابوسالم) خطاب میکرد. دیسم برای دست یافتن بر آذربایجان لشگری از سیفالدوله حمدانی حاکم حلب گرفت ولی در آذربایجان مغلوب مرزبان شد و بارمنستان گریخت ارامنه او را دستگیر کرده بمرزبان تسلیم نمودند و او چشم دیسم را برکنند دیسم چندی در زندان بود تا در سال ۳۴۶ وفات یافت.

در تجارب الامم سرگذشت جعفر بن شکویه رئیس اکرادهذبانی که در سلماس (شاپور) مسکن داشت و بیاری حسین حمدانی برخاست مسطور است .

در حدود سال ۳۴۰ هجری چندین نهضت کرد و قیام برضد حکومت عباسی ثبت کرده اند از آن جمله ظهور سلسله شدادیان بود که مؤسس آن مجاهد بن شداد بن قرطوب بود از طایفه روادی که در قرون بعد منشاء سلسله بزرگ ایوبی محسوب شد شدادیان در اردبیل و گنجه بودند و تا ۵۹۵ حیات خود را ادامه دادند. ظهور اسحق بن عیسی در آن دریا بجان و مخالفت او با جستان بن مرزبان مسافری نیز در زمره این نهضت ها محسوب است زیرا که اسحق متکی با کراد بود و جستان هم تکیه به نیروی طایفه هذبانی داشت.

اکراد برزیکانی

اکراد برزیکانی در حدود سال ۳۴۸ ریاست حسنویه بن الحسین در دینور و نهاوند و همدان قیام کردند امرای آل بویه مخصوصاً رکن الدوله خیلی بآنها مساعدت کردند تا توانستند مقر حکومت خود را در سرماج نزدیک بیستون قرارداد ارکان دولت خویش را محکم کنند احوال این امیر کرد و خاندان او بنا بر روایت ابن اثیر (۱) چنین است:

« در این سال حسنویه پسر حسین کرد برزیکانی در سرماج وفات یافت او امیر طایفه ای از برزیکان بود که آنانرا برزینی گویند و خالوهای او و نداد و غانم فرزندان احمد بودند و بر شعبه دیگر از آن طایفه ریاست داشتند

موسوم به عیشانیه . رفته رفته بر نواحی دینور و نهاوند و همدان و صامغان دست یافتند و نفوذ آنان تا اطراف آذربایجان و حد شهر زور روان شد پنجاه سال حکمرانی کردند هر یک از این امراء راهزنان مرد سپاهی در فرمان بود . غانم در سال ۳۵۰ بدرود حیات گفت و فرزندش ابوسالم دایم در قلعه قسنان بجای پدر نشست تا اینکه ابوالفتح بن العمید او را از آن جایگاه براند و دژهای قسنان و غانم آباد را بگرفت - اما و نداد درسنة ۳۴۹ فوت شد و بجای او پسرش ابوالغنائم ریاست یافت تا اینکه بدست شانجان گرفتار و تسلیم حسنویه گردید و تمام قلاع و املاک او بتصرف حسنویه درآمد .

اما حسنویه مردی نیکوکار و با تدبیر و نیک سیرت بود کارها را بخوبی ضبط میکرد باران خود را از دزدی و قطع طریق باز میداشت قلعه سرماج را بر کوهی بنا نهاد و در دینور مسجد جامعی بر آورد و بحر مین صدقه بسیار میفرستاد . چون در سال ۳۶۹ بدرود جهان گفت اولادش پراکنده شدند نزد فخرالدوله و برخی نزد عضدالدوله رفتند از آن جمله بختیار بود که در قلعه سرماج مسکن داشت و اموال بسیار نهفته بود چون نسبت بعضدالدوله نخست از در اطاعت درآمد و بعد یانگی شد شاهنشاه لشگری بسرکوبی او فرستاد و قلاع او و برادرانش را تسخیر کرد و یکی از برادرانش را که ابوالنجم بدر بن حسنویه نام داشت تقویت کرد و لشگری باو داد تا آن نواحی را از دستبرد سایر اکراد حفظ کند . پس کار بر بدر که مردی دانا بود^(۱) قرار گرفت (۳۴۰-۴۰۵) وی در تربیت عشیره خود کوشید و خراج آنانرا عادلانه توزیع کرد و با برادران خود که بجلاب

(۱) از آثار ابن امیر بلی عظیم است درالشرکه بعداً وصف آنرا مینگاریم .

فخرالدوله یاغی رفته بودند بچنگ پرداخت خلیفه بغداد او را لقب ناصر -
الدین والدوله داد.

جانشین بدر ظاهر نام پس از یکسال حکمرانی از سپاه شمس الدوله
دیلمی منهزم گشت پس از او شعبه دیگر از این اکراد حکمرانی کردند
آخر آنها دیسم بود که دیلمیان قلاع او را گرفتند. حکمرانی این اکراد
۱۳۰ سال دوام داشت.

شجره نسب این طایفه از اینقرار است:

حسین

حسنویه

عبدالمک بختیار ابوعدنان عاصم عبدالرزاق ابوالعلاء

بدر

هلال (متوفی در ۴۰۵)

ظاهر

بدر

دیلمیان و اکراد

عضدالدوله دیلمی برخلاف عم خود رکنالدوله با کردان بسختی
رفتار میکرد و قصد تنبیه و استیصال آنانرا داشت مکرر به بلاد کرد نشین
لشکر کشید و در ۳۶۹ سپاهی بجانب شهر زور فرستاد تا اکراد را از

عرب‌های بنی‌شیبان که با آنان وصلت و همدستی کرده بود جدا کند شهرزور بدست افتاد عرب بنی‌شیبان پس ازدادن هشتصدتن اسیر رو بگریز نهادند (۱) سال بعد عضد الدوله سپاهی بسرکوبی اکراد **حکاری** فرستاد قلعه‌های آنان را محاصره کرد اکراد با امید نزول برف پایداری میکردند ولی برف بتأخیر افتاد و ناچار تسلیم شدند سردار لشکر گروهی از آنان را در اطراف راه بدار آویخت (۲)

در سال ۳۷۳ باذ نام کرد نیرومند شد اسم او ابو عبدالله حسین پسر دوستک بود از اکراد حمیدیه. مردی درشت اندام و زورمند بود چون بخدمت عضدالدوله رسید پادشاه را از او هراسی در دل افتاد و در صد دستگیری او برآمد باذ بگریخت و در موصل نیرو گرفت از ناحیه میافارقین و دیار بکر مقداری بدست آورد بعد از مرگ عضدالدوله صمصام الدوله دوبار لشکر بمقابله باذ فرستاد هر دو بار مغلوب شد و موصل بدست باذ افتاد ابن اثیر گوید چنین روایت کرده اند که کنیه باذ ابوشجاع بود ابو عبدالله کنیه برادر اوست که حسین بن دوستک باشد در هر حال مردی سخی بود در زمانی که چوپانی میکرد گوسفندان را برای فقراء و دوستان خود سر میبرد و اطعام میکرد از این جهت سپاهی بر او گرد آمد ارمنستان و دیار بکر را فرو گرفت. چون پسران حمدان مجدداً موصل را گرفته بودند در سال ۳۷۹ باذ از دیار بکر لشگری کرد آورد که بیشتر از اکراد بشنوی بودند در ظاهر در موصل آتش جنگ مشتعل شد اما باذ در گرماه مضاف هنگام عوض کردن اسب فرو افتاد و استخوان پشت او شکست جسدش را بموصل بردند

(۱) کامل ابن اثیر ج هشتم صفحه ۲۳۳ چاپ مصر سال ۳۶۹

(۲) « < > ۲۳۶ « < >

و بدار آویختند چون اهالی خبر شدند بممانعت پرداختند و گفتند این شخص از مجاهدان و غازیان اسلام است و جایز نیست که با بیکر او این معامله برود حسین بشنوی شاعر کرد خطاب بطایفه اکراد مروانیه گوید:

البشویبة انصار لصدولتکم ولیس فی ذاخفاً فی العجم والعرب
انصار باذ بارجیش و شیعتہ بظاهر الموصل الحدباء فی العطب
یبا جلا یا جلونا عنه غمغه ونحن فی الروع جلائون للکرب (۱)

در سال ۳۸۰ فولاد بن منذر بیاری جماعتی کثیر از سواران کرد در شیراز قیام کرد و مصاصم الدوله از اکراد ظنین شده نزد فخر الدوله رفت.

اکراد مروانیه

چون باذ کشته شد خواهر زاده او موسوم بعلی بن مروان با جماعتی از اکراد بحصن کیفا در ساحل دجله رونهاد که مکانی بس محکم است در آنجا زن باذ که از دیلمیان بود مسکن داشت او را بقلعه خود در آورد همه قلاع باذ را بتصرف اوداد بعد از آنکه علی دوبار با حمدانیان مصاف کرد و از آنان اسیر بسیار گرفت از گناه آنان در گذشت و بدین تدبیر قلوب مردم را استمات و ارکان حکمرانی خویش را در دیار بکر مستحکم نمود. مروانیان از سال ۳۸۰ تا ۴۸۹ باقی بودند و بر دیار بکر و ارزان و میافارقین و حصن کیفا و خلاط و ملاذگرد و ارجیش و نواحی شمال شرقی دریاچه وان حکمرانی کردند. ابوعلی حسن از ۳۸۱ بشام درآمد و آن کشور را از دست قیصر روم بازیل دوم خارج کرد در سال ۳۸۷ اهالی دیار بکر که شوریده بودند او را کشتند - برادرش ابو منصور ملقب بممهد الدوله

که در میافارقین حکومت داشت تا سال ۴۰۲ بهکمرانی آنجا باقی ماند پس از او برادرش ابو نصر احمد که تا ۴۵۳ درمسند حکمرانی بود، در ۴۴۲ باطاعت طغرل سلجوقی درآمد اولاد او درحکومت باقی بودند تا ۴۷۷ که فخرالدوله بن جهیر سردار سلاجقه اکثر قلمرو آنان را گرفته باتابک موصل داد(۱)

در زمان قادر خلیفه یکی از شجعان کرد بنام احمد بن ضحاک به مقابله سپاه روم رفت و سردار لشکر قیصر بازید دوم را کشت(۲). اگراد در جنگهای آل بویه و آل زیار برای تصرف کرگان وارد بودند(۳) و محمود غزنوی آنانرا بمقاتله ملوک خانیه فرستاد(۴) کردان در نزاعهای خانوادگی آل بویه دخالت کرده و در برابر ترکانی که در همدان شورش کرده بودند ایستادگی نمودند (سال ۴۱۱).

این بود خلاصه ای از سرگذشت طوایف کرد از آغاز حمله عرب تا زمان سلطه اترک سلجوقی و چنانکه بوضوح پیوست این طایفه هنگام هجوم قبایل عرب بایران مردانه مقاومت کردند و نهضت ها نمودند و برای حفظ اوضاع عهد ساسانی از هیچ فداکاری مضایقه نداشتند و در نتیجه آنان نیز مثل سایر ایرانیان گرفتار قتل و غارت و مصائب گوناگون شدند و در هنگام استقرار دول عرب هم پیوسته در جستجوی موقع بودند و با هر کس

-
- (۱) از انسیکلوپدی اسلام کلمه کرد. ابو الفداء - آمدروز Amedroz مقاله مروانین در J. R. A. S. سال ۱۹۰۳.
کامل چاپ مصر س ۲۵ جلد ۹ و جلد دهم س ۴۵.
(۲) تجارب س ۲۴۷ (سال ۳۸۱-۴۲۲).
(۳) عتبی سال ۳۳۶ و ۳۸۸ (صفحه ۲۹۸-۳۰۲) ترجمه ابن اسفندیار اوقاف کیب س ۲۲۶-۲۲۸.
(۴) ایضاً عتبی.

که مخالف دولت بغداد بود و قیامی میکرد مساعدت مینمودند حتی باخوارج همدست میشدند شاید لطمه‌ای بسلطهٔ عرب وارد بیاید بالعکس در ادواریکه ایرانیان در بغداد بودند و خلفا جز نامی نداشتند مثل زمان آل بویه و بعضی ادوار سابق از قبیل عهد تسلط ابو مسلم و برامکه و غیره اگراد طرفدار تسلط این هموطنان خود بودند و مخصوصاً دیلمیان را یاوریهای گرانبها کردند و از طرف آنان محبتها دیدند^(۱) رکن الدوله را در لشکر کشی بخراسان مدد کردند گویند چون مردمان از تعدی سواران کرد بر رکن الدوله شکایت بردند گفت: «آخر اگراد هم چیزی باید بخورند!»^(۲).

اگراد در فارس و خوزستان هنگام گرفتاریهای شاهزادگان آل بویه مساعدتها نمودند شمس الدوله با امداد اگراد توانست بر لشکر جرار ترک غلبه یابد در ۴۱۷ میان ابوالفوارس دیلمی و برادر زاده او ابوکالیجار (آخرین پادشاه دیلمی) در فارس نزاع افتاد ابوالفوارس گریخته بدار ابگرد رفت و در آنجا ۱۰۰۰ تن از کردان با او یار شده در میان بیضا و استخر با ابوکالیجار جنگ کرد ولی کاری از پیش نبرده بجانب کرمان هزیمت گرفت^(۳).

هجوم غز

از بلاهای عظیمی که به ایران وارد شده و شعلهٔ آن دامنگیر اگراد نیز گردیده است. حمله طوایف وحشی غز است خرابیها و غارتهای این

(۱) حمزه گوید فرس دیلمیان را کرد طبرستان خوانند چنانکه عرب را کرد سورستان گویند.

(۲) تجارب الامم. جلد دوم ص ۲۸۱.

(۳) کامل ابن اثیر جلد نهم ص ۱۱۷ چاپ مصر

قوم کمتر از سایر مهاجمین نیست ولی متأسفانه اطلاع مبسوط و منظمی از کارهای آنها نداریم. در سال ۱۲۷۴ فوجی از مهاجمین غز از جانب خراسان رو بری نهاد رؤسای آنها **کوکتاش** و **بوقا** و **قزل یغمر** و **ناصرعلی** بلاد عرض راه را بیاد غارت دادند. از دامغان و سمنان و خوار گذشته بنواحی ری درآمدند.

تاش فراش حاجب سلطان **مسعود** غزنوی که در آنوقت فرمانفرمای کرگان و طبرستان نیز بود با سه هزار سوار و فیلان جنگی بجنک آنان شتافت. غزان زنان و اموال خود را رها کرده جریده شدند. در جنگی که رخ داد تاش فراش که برییلی نشسته بود نخست غلبه کرد ولی اتفاقاً رئیس کردها که یاور و همراه تاش فراش بود و برای حفظ کشور از تطاول غزان می جنگید بدست خصم گرفتار شد در نتیجه غزها غلبه نموده تاش فراش را قطعه قطعه کردند (۱).

دسته دیگر از غزان بآذربایجان رفته از جانب **ملك آنجا و هسودان** نوازش یافته بودند. **بوقا** و **کوکتاش** و **منصور** و **دانا** از رؤسای آن طوایف در ۲۹۴ بمراغه وارد شده مسجد جامع را آتش زده جماعتی از عوام اهل شهر و اکراذ هذبانیه را کشتند.

طوایف کرد بانتهام این کار با هم اتفاق کردند من جمله دو تن از مشاهیر کرد **ابوالهیجان ریبدوله** و **وهسودان** صاحب آذربایجان ترک خصومت دیرین کرده با هم یار شدند و همه اهل آذربایجان پیرو آنان شده بغز حمله بردند. غزان فرار کردند **بوقا** نزد رفقای خود بری بازگشت **منصور** و **کوکتاش** بهمدان رفتند. گروهی از غزها بارمنستان تاخته

پس از غارت آنجا بارومیه (رضائیه) باز گشتند. و با اکراد ساکن آنجا جنگهای سخت کردند و گروهی از طرفین کشته شد (۱).

در سال ۴۳۲ هجری و هسودان بن مملان رؤسای غز را بشهر تبریز دعوت کرد و سی تن از بزرگان آنان را در موقع صرف طعام بهلاکت رسانید باقی غزان گریخته از ارومیه به حکاریه و موصل رفته و عشایر کرد را غارت نموده خرابی بسیار وارد آوردند اکراد بکوهستان پناهنده شدند در آنجا غزان ظفر یافتند (۲) و ۱۵۰۰۰ تن از آنان را کشتند و هفت نفر از رؤسای آن قوم را باسارت گرفتند چون ابراهیم ینال برادر سلطان طغرل بزی وارد شد غزان آن شهر را ترك کرده بدیار بکر و موصل گریختند (سال ۴۳۲).

بوقا و ناصغلی و غیره بدیار بکر رفتند و نواحی بازبندی و حسینیه و فیسابور را غارت کردند دیگری از سرداران غز منصور بن غرغلی در جزیره ابن عمر باقی ماند. سلیمان بن نصرالدوله بن مروان که رئیس مروانیه گرد بود و در جزیره مقام داشت با او مکاتبه کرد و با او قرارداد که بعد از فصل زمستان راه بدهد که غزان بشام بروند سلیمان قصد خود را بخوبی پوشیده داشت و چون منصور غز وارد جزیره شد او را دستگیر کرد اتباعش پراکنده و پیریشان شدند. اکراد بشنویه و سایرین از دنبال غز رفتند و چون غز از در صلح درآمد رئیس آنها را آزاد کردند ولی غز بعهده خود وفا نکرد و بغارت سنجار و نصیبین و خاپور پرداخت.

در کامل ابن اثیر شرح غلبه غز بر موصل و فرار صاحب آنجا

(۱) کامل چاپ مصر ۱۳۲ سال ۴۲۰.

(۲) ابضاً صفحه ۱۳۳.

قرواش بن المقلد العقيلي و ظفر یافتن او با مساعدت اکراد برغزان مسطور است (۱).

اگر مفصلاً بتواریخ مراجعه شود نمونه‌های بیشتر از شهادت اکراد و مقاومت آنان در برابر هجوم طایفه غز و دفع شر این قوم از نواحی ایران بدست تواند آمد ولی چون مراد ما ذکر نمونه‌ای از میهن پرستی این طایفه است بهمین قدر اکتفا میکنیم.

سلجوقیان

این زد و خورد ها را سیل عظیم دیگری بکلی از میان برد یعنی غالب و مغلوب را خواه غز و خواه کرد در زیر استیلای خویش آورد این سیل سلجوقیان بود که از جانب خراسان آمده رفته رفته همه ممالک را مسخر کرد و نزاعهای داخلی را برانداخت.

هر قدر طغرل بیک ببین النهرین نزدیکتر می‌آمد غزان آتش خرابی و غارت را بسمت مغرب میبردند و از پیش طغرل میگر یختمند و با وجود تعاقب اکراد بشنوی ساکن فینیک غزها همه نواحی دیار بکر و موصل را ویران کردند در اینوقت بجای خاندان برزیکانی در مغرب ایران عشیره دیگر قدرت یافته بود که آنان را بنوعناز یا طایفه ابوالشوک میگفتند که از خاندان های معروف کرد بشمارند.

ابن ابی الشوک در زمان دیلمیان صاحب ولایت حلوان محسوب میشد و قدرتش بحدی بود که در ۳۴۰ معزالدوله دیلمی از او یاری خواست. مؤسس حقیقی این حکومت ظاهراً ابوالفتح محمد بن عناز است که از

۳۸۰ تا ۴۰۱ هجری حکمرانی کرده است پسرش ابوالشوک آخرین امیر حسنویه را که ظاهر نام داشت بقتل آورد (۴۰۶) این طایفه بنوعناز در شهز زور و کرمانشاه و بیلوار و صامغان و دقوق و خفستان حکمرانی داشته است ، طغرل برادر خود ابراهیم ینال رابتسخیر ولایت غربی ایران فرستاد پس از طرد بقایای آل بویه از همدان رو بکرمانشاهان نهاد و سپاه ابوالشوک را که مرکب از اکرادشادنجان و دیالمه بود منهزم کرد و کرمانشاهرا مسخر نمود . ابوالشوک در سال ۳۸۸ در حوالی سیروان وفات یافت سعدی پسر او از سلاجقه اطاعت کرد خاندان او تا ۵۱۰ باقی ماند ، چون در ملاذ کرد البارسلان برقیصر روم فایق آمد همه کردستان و ارمنستان جزء قلمرو ساجوقیان شد و همه امارتهای کوچک کرد که در زمان هرج و مرج سابق قونی گرفته بودند مضمحل و خاموش گردیدند مگر طایفه‌ای از اکراد فارس که آنان را **شبانکاره** گویند (۱) و از ۲۱۱ تا ۷۵۶ خودرا حفظ کردند .

در ۴۹۳ **سقمان قطیعی** بکلی دودمان مروانی کرد را در خلاط برچید و سلسله شاه ارمن را تأسیس کرد که بدست ایوبیان منقرض شد در ۴۹۵ بنا بر روایت ابن اثیر **قرا بلی** نام ترکمان بولایت **بنوعناز** در آمد ولی سرخاب رئیس آن طایفه او را از مواقع خود طرد و دفع کرد ترکمانان هجوم آوردند و دو هزار تن از اکراد را کشتند و بر همه ولایت بنوعناز مسلط شدند مگر **دقوقا** و شهر زور (۲) .

در زمان **ملکشاه** با وجود ضعفی که بر اکراد وارد شده بود نام

(۱) رجوع شود به صفحه ۱۷۱ این کتاب .

(۲) انسبکلو بدی اسلام کلمه کرد .

این طایفه همه جا مذکور است چنانکه در جنگی که میان ملك شاه و عم او قاورد در حوالی همدان رخ داد گروهی از کردان ملكشاه را مدد دادند تا بر قاورد مسلط شد و او را هلاك كرد ملك شاه به پاداش این باوری اقطاعانی از کرمان با کرد داد این طایفه پیش از این هم در کرمان مسکن داشتند (۱) و ابن حوقل (ص ۲۲۱ گوید) طایفه قفص کرمان از اکرادند بنابراین قول مقدس زبان این طایفه شبیه لغت اهل سنداست در هنگام اشگرکشی سلطان محمد بن ملكشاه سلجوقی بشام صاحب مراغه احمدیل بن وهسودان که از اکراد روادی بود با او همراه بود در این دوره مکرر نام اکراد شنیده میشود که با فرنگیان معارضه داشته‌اند (۲).

در اواخر عهد سلاجقه کردستان مورد تاخت و تاز اتابکان موصل و اتابکان دیاربکر معروف بارتقیه واقع شد. بعضی از خلفای عباسی برای نجات خود از استیلای ترکان باستمال طوایف کرد پیرداختند (۳) در عهد خلافت ناصر (۵۸۱) میان ترکان و ترکمانان نزاعی سخت افتاد در دامنه آن بشام و دیاربکر و جزیره و موصل و شهر زور و خلط و آذربایجان کشیده شد دو سال بعد طرفین متخاصم باهم یار شده متفقاً بعیسویان ارمنستان و بین النهرین و شام و آسیای صغیر تاختند اما مجدداً میان کردان و ترکمانها خلاف افتاد و از هم بریدند (۴).

(۱) مروج الذهب والتنبیه مسعودی .

(۲) انسیکلوپدی اسلام مقاله کرد .

(۳) رجوع شود بکامل ابن اثیر (۵۲۸) ج ۲ قصه عیسی حمیدی .

(۴) ایضاً کامل و انسیکلوپدی اسلام کلمه کرد .

وضع کلمه کردستان

دوره تسلط سلجوقیان اگرچه عنصر کرد را زیر دست عنصر ترک نمود و مصائب بی پایان بر طوایف کرد وارد ساخت ولی این اختصاص را دارد که نام خاصی بر نواحی کرد نشین وضع شد سلجوقیان آنجا را از ولایت جبال جدا کردند و کردستان خواندند.

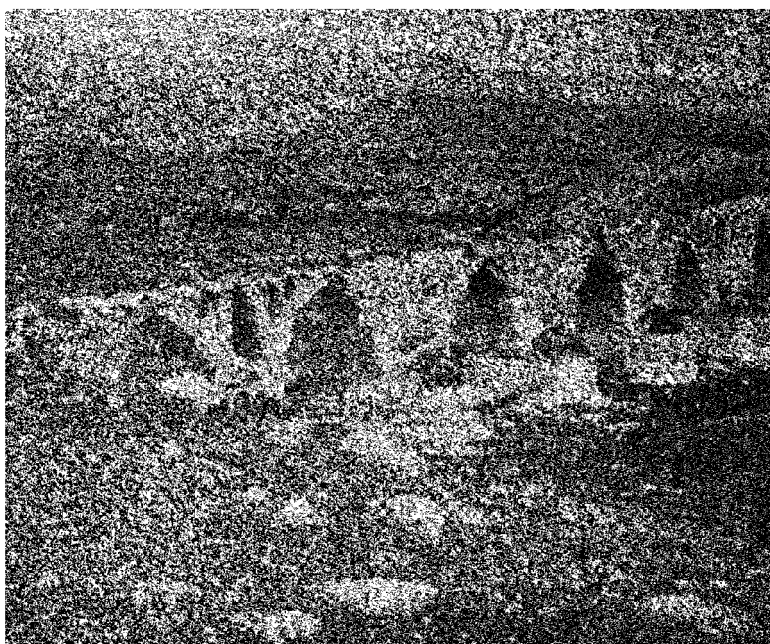
اگرچه موافق طبیعت زبان فارسی هیچ مانعی ندارد که از قدیم الایام ناحیه کرد نشین را کردستان خوانده باشند ولی نخستین وقتی که این کلمه را می بینیم از دوره سلجوقیان است که رسماً آنجا را در دفاتر دیوانی باین نام ثبت کرده حدود قلمرو آنرا ضبط و تعیین نموده اند.

نخستین کتابی که مبسوطاً از این ایالت سخن میراند و حدود و توابع آنرا ذکر میکند **نزهة القلوب** حمدالله مستوفی است که در سال ۷۴۰ هجری تحریر شده است :

« کردستان و آن شانزده ولایت است و حدودش بولایت عراق عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و دیار بکر پیوسته است :

آلانی - الیستر - بهار - خفتیان - در بند تاج خاتون - دربند زنگی - دزیل - دینور - سلطان آباد - چه چمال - شهر زور - کرمانشاه (قرمیسین) - کرد و خوشان - کنگور (قصر اللصوص) . ماهیدشت (ماهیدشت) - هر سین - وسطام . »

بطوری که از خلاصه فوق معلوم میشود در اوایل قرن هشتم هجری ولایت کردستان علاوه بر نقاط کرد نشین فعلی مغرب ایران، شامل قطعه‌ای از لرستان (الیستر) و ناحیه شهر زور (عراق) نیز بوده است در وجه تسمیه



پل ایشتر (ارستان) از بناهای بدر بن حسنویه کرد

شهر زور حمدالله مستوفی می نویسد:

« آن را شهر زور بدان گویند که پیوسته حکامش اکراد بوده اند و هرکس را زور بیشتر بوده حاکم میشده »

الیشتر فعلا جزء پیشکوه لرستان است لکن در قرن چهارم هجری در دست امراء حسنویه کرد بوده است چنانکه در ص ۱۸۳ اشاره کردیم امیر ابوالنجم بدر بن حسنویه کرد در الیشتر بر روی آب کشکان پلی بزرگ ساخت که سالها ممر قوافل بود اکنون فیز برجای است جز دو چشمه وسط که فرو افتاده است .

بنا بر قول سر اورل اشتین باستان شناس انگلیسی که در ۱۹۳۵ میلادی بانجا رفته است ارتفاع چشمه ها ۶۲ پا و طول پل ۲۱۳ متر است در انتهای پل در ساحل راست رودخانه تخته سنگی است که خط کوفی ظریفی بر آن نقش شده است .

بنا بر ترجمه پرفسور کرامر لیدنی این پل بفرمان نجم الدین بدر در سال ۳۸۹ شروع و در ۳۹۹ ختم شده است .

ایوبیان

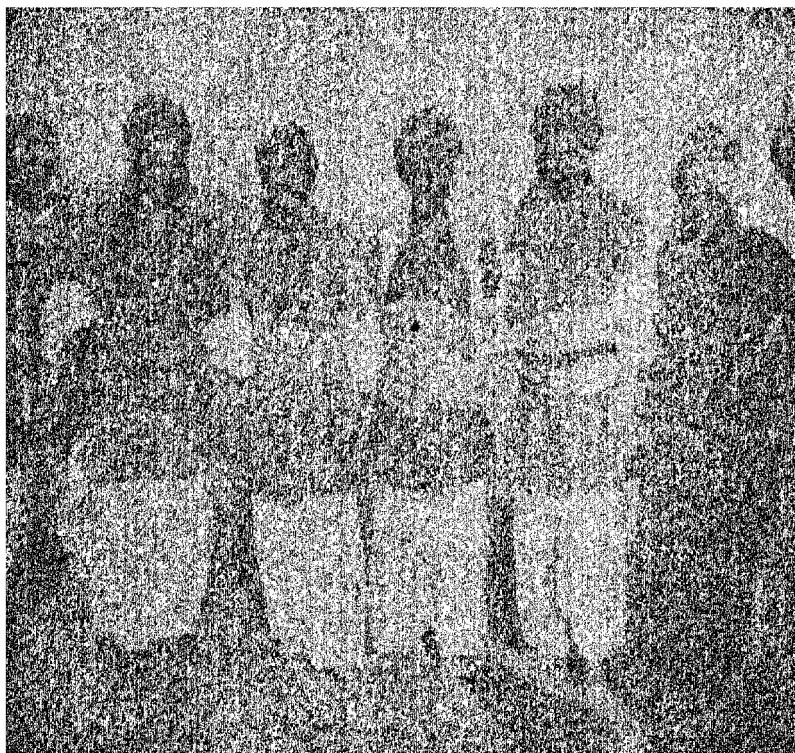
این طایفه کرد بمناسبت مقاتله با عیسویان و مدافعه از عالم اسلام شهرتی جهانگیر دارند و رئیس آنان صلاح الدین ایوبی از ابطال روزگار است جدا علای او شاذی بن مروان از شعبه روادى از عشیره هذبانی است و منشاء آنها ولایت دویب است که طایفه کردان شدادی هم از آنجا برخاسته اند تاریخ این طایفه شجاع کرد مبسوط است و در اینجا مجال ذکر آن نیست با اینکه ایوبیان در شام و مصر امارت داشته اند ولی کثرت اسامی

فارسی در فهرست ملوک این خاندان آنها را بایران پیوسته کرده است .
شعبه ای از ایوبیان بر ولایت خلاط کردستان حکمرانی میکرد و تا
زمان مغول باقی بود در اوقاتی که جلال الدین خوارزمشاه در برابر حملات
مغول سرگشته و حیران میگشت در ولایت خلاط و سایر نواحی کردستان
ابراز خشونت و سوء تدبیر بسیار کرد با وجود این کردان او را پناه دادند
ولی عاقبت در نتیجه این سوء تدبیر خود در کردستان مفقود الاثر گشت (۱)

استیلای مغول

در زمان استقرار دولت مغول در ایران طوایف کرد انزوا و پناهندگی
بکوهستان را پیش گرفته و از ورود در امور خودداری میکردند زیرا که بسبب
خصومت با عیسویان در جنگهای صلیبی و روابط دوستانه ای که مغولان
بانصاری داشتند، چندان خود را ایمن نمی پنداشتند و بامید فرج و گشایش
روزگاری را در جایگاههای خود بسر میبردند اما همه ولایات کرد نشین
مامون و محفوظ نماند شهر بهار که کرسی کردستان بود بدست ملک ابن
تودان پدر امیر چوپیان افتاد. هلاکو خان هنگام لشکر کشی ببغداد از
راه کرمانشاه رفت و نقاط عرض راه را بباد غارت داد مخصوصاً شهر کرمانشاه
آسیب فراوان دید. هلاکو قبل از تصرف بغداد بجانب اربل رفت حا کم آنجا
تاج الدین صلابه سر اطاعت فرود آورد اما سپاهیان کرد از تسلیم شدن
خودداری کردند لشکر مغول بهمراهی بدرالدین لولوء اتابک موصل آن
قلعه را مسخر کرد پس از آنکه بغداد بدست هلاکو افتاد اکراد شهر زور
راه فرار پیش گرفتند جماعتی بمصر رفتند و از آن میان دو عشیره لایین و

(۱) انسیکلوپدی اسلام کلمه کرد .



از اکراد ارییل

روبروی صفحه ۱۹۶

باین بالجزایر (شمال افریقا) افتادند (۱).

در پایان عهد عباسیان حکومت کردستان باشهاب الدین سلیمان شاه بن پرچم ایوانی رئیس یکی از قبایل ترکمان موسوم بایوه که در حدود کردستان ولرستان اقامت داشته اند بوده است کرسی حکومت او بهار (وهار) در سه فرسنگی شمال غربی همدان بوده که حال هم باقی است و در آن زمان جزء خاک کردستان محسوب میشده است میان این ترکمانان و امراء لرستان بواسطه قرب جوار موصلت و خویشاوندی و نزاع و خصومت رخ میداده است سلطان جلال الدین خوارزمشاه خواهر سلیمان شاه را گرفت در زمان مستعصم خلیفه سلیمان شاه از ارکان دولت شد چنانکه هلاکو تسلیم او را یکی از شرایط صلح قرار داد عاقبت خلیفه در غره صفر ۶۳۶ مجبور شد او را با هفتصد تن از بستگان و خویشاوندانش بخان مغول تسلیم کند هلاکو او را کشت و سرش را بموصل فرستاد تا بردار کردند سلیمان شاه اهل فضل بوده و دورباعتی نیکو از او در حواشی جهانگشای جوینی جلد سوم مندرج است اثیر الدین اومانی شاعر معروف از مداحان خاص او بوده است (اومان دیهی بوده از همدان) (۲)

فتح بغداد بدست هلاکو بیش از هر طایفه برای کردان مشنوم واقع شد زیرا که راه را برای سپاهیان مغول باز کرد. از آن پس رفت و آمد اردو های مغول که از آذربایجان بجانب شام میرفتند از نواحی کردستان بود در ۶۵۷ هلاکو از آذربایجان بولایت حکاری راند و هر چه از اکراد

(۱) ابن خلدون بنقل انسیکلو پدی اسلام در ضمن کلمه کرد.

(۲) برای اطلاع بیشتری از احوال سلیمان شاه رجوع شود بحواشی استادانه

علامه محمد قزوینی بر جلد سوم جهانگشای جوینی که این مطلب از آن اقتباس شده است

را در راه خود دید عرضه شمشیر هلاک کرد و جزیره و دیار بکر و میافارقین و مار دین را بچنگ آورد مدتی کردها در شهر موصل مقاومت کردند ولی عاقبت مغولان بحیله وارد شهر گردیدند و آنجا را بباد قتل و غارت دادند . کردان چه از حیث رابطه دینی و چه از لحاظ دشمنی بامغول توجه و تمایل تامی بسلاطین ممالیک مصری داشتند جماعتی کثیر از کردها در خدمت سلطان بیبرس بودند در عهد ابا قباخان (پیش از ۶۷۷) که لشکر مصر حمله بممالک مغول کرد سپاه مغول ۵۰۰۰ خانوار کرد را که در شمال شام بودند مستاصل نمودند پس از شکست یافتن مغول در سال ۶۸۰ کردها بتوسعه قدرت خود پرداختند .

چون پادشاهان مغول اسلام آوردند و دوره اقتدار آنان طول کشید کردها نیز بآنان نزدیک شدند در سپاهی که الجایتو خدا بنده بگیلاں فرستاد جمعی از کردها بودند اما معذک در ۷۱۲ هم باز بدرالدین کرد در رویه بمقابله سپاه مغول پرداخت (۱).

در زمان الجایتو در چمچمال پای کوه بیستون شهری ساخته شد بنام سلطان آباد و آنجا را بجای شهر بهار همدان کرسی کردستان قرار دادند در لشکر کشی های تیمور نام این شهر بسیار برده شده است آثار ویرانه اش هنوز پدیدار است بعد از انقراض دولت مغول ولایت کردستان هم مثل سایر قطعات ایران بدست ملوک الطوایف و رؤسای مغول و غیره افتاد . دو سال بعد از مرگ ابوسعید بهادر خان آخرین سلطان مغول کردستان ایران و خوزستان باولاد امیر اکرنج یا (اکراش) رسید و در ۷۸۴ با یزید از خانواده جلاویه قسمتی از کردستان ایران و عراق عجم را

بتصرف آورد در دوره مقدم برقیام تیمور خاك كردستان معبر سپاه جلايريه و چوپانيان بود ولي بعضى از امراء كرد در نقاط مستحكم كردستان خود را دور گرفته و نگاه ميداشتند .

يورشهاي تيمور گورگاني

كردستان هم مثل باقى نواحى ايران از يورش هاي اين فاتح قهار خونريز صدمات فوق العادهديد و اكراد در چشيدن مشقات دوره تيمورى با برادران ايرانى خود شركت داشتند .

در ظفر نامه شرف الدين على يزدى مخالفت امراء كرد با تيمور مذكور است از آن جمله مقاومتى است كه عزالدین شیر از حكام حكارى مشهور بشنبو در قلعه وان كرد و عاقبت تسليم شد تاريخ اين فتح را چنين ضبط کرده اند (۷۸۹) :

شاهی که بتیغ ملك ايران بگرفت

ماه علمش سرحد كيوان بگرفت

تاريخ گرفتن حصار وان را

گر پرسندت بگو که کی وان بگرفت

برای اینکه از طرز خرابی كردستان در زمان تيمور استحضار حاصل شود برای نمونه شرحى را كه نظام شامى در ظفر نامه خود (س ۱۳۹ چاپ بيروت) آورده است نقل ميكنيم :

« امير تيمور در تاريخ ۷۹۵ از مازندران بسطانيه رفت و بر -

كردستان عبور فرمود و بجانب بغداد رفت . اميرزاده پير محمد را با امير زاده محمد سلطان از راه چمچمال بطرف دربند كردستان روانه كرد .

و فرمان داد که هر که یانگی شود ولایتش را بغارتند و هر که ایل شد پیش آید عزیز داشته با خود ببرند.

بولایت و حصار ستقور رسیدند و غلات آنرا خوراندند و سونجک بهادر و مبشر بهادر و تیمور خواجه بهادر را بالشگری عظیم ایلغار فرموده باطراف دیگر کردستان روانه فرموده و خود نیز بنفس مبارک سوار شده بدر بند رسید. یکی از لشکریان آن ولایت که گریخته بخدمت امیرزاده محمد سلطان آمده بود گفت راههای این ولایت را به از من کسی نمیدانداگر فرمان شود قچر قچی شوم امیرزاده او را بنواخت و خلعتی پوشانید و شیخ علی بهادر را منقلای ساخته قچر قچی را با او روانه کرد. ابراهیم شاه که از امراء بزرگ کردستان بود در مقام ابلی بمطاعت و انقیاد درآمد و پسر او سلطان شاه بخت امیر زاده اعظم آمد و دو قوز و پیشکشها آوردند امیرزاده قاصد بشیخ علی بهادر فرستاد و او را طلب داشت شیخ علی بر عزیمت مراجعت يك جهت شده بترتیب اسباب مشغول شد در آن ولا این قچر قچی که ذکر رفت فرصت نگاهداشته او را بکار دزدو هلاک گردانید و هم در آن مجلس قچر قچی را نیز بعقوبتی هر چه تمامتر بکشند (۱).

یکی از مصادقات خونین کردان با امیر تیمور در محاصره قلعه مستحکم تکریت بود که شرح آن از نظام شامی ص ۱۴۲ نقل میشود:

« لشگرها پیرامون قلعه فرود آمدند آن قلعه بود بحصانت و منانت در عالم معروف و در قصص و اخبار بقاعه سلاسل موصوف. امیر حسن که والی قلعه بود جنگ را آماده شد امیر صاحبقران فرمود تا عرادهها نصب

(۱) غیرت این بلندی کرد را مقایسه نمائید. باشاهمتی که بلدیهای کرد در زمان گزنغون نشان دادند چنانکه ذکر کردیم ص ۱۵۱

کردند و بسنگ منجنیق بسیاری از خانه های ایشان خراب کردند لشکر از جوانب بیرون حصار را نقب کرده به تك رسیدند و شب يك برج حصار را ویران کردند چون حصار بیرون گرفته شد محصوران از حصار درونی بجدی تمام حرب آغاز نهادند.

فرمان عالی نفاذ یافت که چاخورگان و عمله را بنقب زدن بازدارند. جوانب قلعه را بر لشکر قسمت کرده تفصیل نوشتند و زمین ها را بشهزادگان و امراء و نوئینان و سایر قشونات قسمت کردند. و اراضی قلعه را چون غربال مشبك گردانید لشکرها چون مار و مور در حرکت آمدند در محلی که نقب زده بودند دیواری عظیم فرو افتاد. حکم نافذ شد که نقب ها را آتش زنند اکثر دیوارها بر زمین افتاد و از قلعه هیچ نمائد الا خاک توده که از سر ضرورت پناه بدان برده دست و پامیزند اهل قلعه تضرع نامه هایش امراء و بزرگان فرستادند (ندموا حین لا ینفعهم الندامه) امیر صاحبقران امان نداد. حکم شد که رعیت را از سپاهی جدا کردند و بر امراء قسمت نمودند و مفسدان و حراعیان را سیاست کرده سرها چون گوی در میدان انداختند و از آن گل تودها و منارها ساختند و فرمان داد تا قلعه و حصار را با دشت و هامون برابر کردند آنگاه فرمود که يك دیوار از قلعه بجهت عبرت بگذارند تا فیما بعد عالمیان را معلوم شود که حصانت و استحکام قلعه بچه حد بوده است همچنین نظام شامی در ص ۲۴۵ می نویسد:

« امیر صاحبقران در مقام غضب و غیرت عسا کر خونریز را امر فرمود که ببغداد روند و اول کردستان گیرند چه دزدان و مفسدان اکراد در وقت مراجعت لشکر منصور از شام و توجه بجانب بغداد بد فرصتی ها کرده بودند و هرچه ممکن بود از قتل و نهب نسبت بلشکر منصور بتقدیم

رسانیده امراء بر حسب فرمان ابتداء به اکراد در بند و آن مواضع رو کرده اکثر ایشان بسبب غلبه برف و سختی سرما در صحرا نشسته بودند ناگاه بر ایشان هجوم کردند و آن شیاطین را به مثال مرده جن به تیر شهاب مثالی شمشیر برق همال مرجوم گردانیدند جماعتی خواستند که از آن بلا بگریزند اما هیاهات بیخ فسادى که بدست خود نشانده بودند پشیمانی بار آورد فوج فوج عرضه تیغ بیدریغ شدند روی برف از خون ایشان چونت منقار طوطی شد.

زبس کشته کافکنند بر کوه و دشت

جهان گفت بس کن که از حد گذشت.

در ۸۰۳ که تیمور از بغداد باذربایجان میرفت در شهر زور چشم زخمی سخت از گردان دید پس از آنکه تخت و تاج بمیرزا شاهرخ رسید و آن امیر جهاندار برفع خرابی های ایام پدر کوشید امراء کرد نیز از در اطاعت در آمدند در سال ۸۲۴ شاهرخ بارمنستان رفت گردان عموماً در مساعدت او پایداری کردند (۱) چون قدرت تیموریان رو بضعف نهاد و دو خاندان ترکمانان قراقویونلو و آق قویونلو در صفحات کردستان بمجاداه پرداختند صدمات بسیار باکراد رسید زیرا که دستخوش تظاول این و آن بودند و ناچار وارد زد و خورد های آنان میشدند. این کشمکش ها که جنبه مذهبی هم داشت منجر بکوچیدن و جابجا شدن طوایف بسیار گردید. در این زمان بود که اکراد مکرری نواحی جنوبی دریایچه رضائیه را بتصرف در آوردند.

قراقویونلو که در عهد تیمور متواری بود چون خبر وفات

اورا شنید به **شهرس الدین بدلیسی** پناه برد و دختر او را گرفت و نیرو یافت اما طایفه آق قویونلو که مرکزشان **دیار بکر** بود مخصوصاً **امیر حسن بیک** بقول شرفنامه (ص ۲۱۶ چاپ مصر) «همگی توجه بر استیصال خانواده های کردستان گماشت بتخصیص آنانکه طریق مصادقت و اتحاد با سلسله سلاطین قراقویونلو سپرده بودند از آن جمله در قلع و قمع حکام **چمشگزک** کوشیدو عاقبت همه جزیره را بتصرف در آورد و حکومت آنجا را **بچلبی بیک** سپردند» .

صفویه

سلاطین صفوی توجه مخصوصی بنواحی کردستان داشتند زیرا که آنجا میدان جنگ حقیقی ایران و عثمانی بود و تبلیغات سلاطین عثمانی در آن ناحیه بدرجه اعلی رسید حتی از لحاظ مذهب هم در میان ایرانیان و اکراد اختلاف افکنده بودند شاه اسمعیل صفوی برای اینکه آن ناحیه را مصفا کند در تنبیه یاغیان کوشید و همان سیاست آق قویونلو را تعقیب کرد زیرا که میدانست آسایش این ناحیه برای تعقیب سیاستی که نسبت بترکان عثمانی دارد چقدر مهم خواهد بود. درخوی یازده تن از امراء کرد بحضور اورسیده اظهار اطاعت کردند ولی شاه اسمعیل چند تن از آنان را که محل سوء ظن میدانست بزدان افکند و حکومت و ولایات کردستان را به امراء قزلباش تفویض کرد. دامنه فتوحات شاه اسمعیل بجائی رسید که تمام ناحیه بین بغداد و مرعش را بتصرف در آورد میخواست همه ولایات کردنشین را بحکام خود بدهد و رسم **ملوک الطوائفی** را بر اندازد تا بهتر بتواند در این نواحی بمقابله عثمانیان و دفاع از کشور ایران بپردازد.

سیاست عثمان درست بعکس این بود دربار اسلامبول میخواست در مرز ایران همواره هرج و مرج و شورش برپا باشد و امراء جزء استقلالی پیدا کنند تا در نتیجه اختلاف کلمه آنان بتواند نفوذ خود را در آنجا جاری کند چنانکه حکیم ادریس کرد را مأمور این کار نمود و رؤسای کردستان را تشویق کرد که هر یک ناحیه‌ای از آن خود دانسته از اطاعت پادشاه صفوی سرپیچی کنند چون بعد از نبرد چالدران موقتاً قدرت شاه اسمعیل رو بضعف نهاد. حکیم ادریس موفق شد که ۲۵ تن از رؤساء کرد را به اطاعت سلطان در آورد. اما اکراد از این وعده‌های استقلال نفعی نبردند بعد از آنکه سلاطین عثمانی حدود خود و ایران را بموجب عهود معین کردند شروع به تنظیم ولایات شرق کرده قدت اداری خود را بسط دادند رفته رفته دست امراء را کوتاه نمودند و در زیر قدرت خویش قرار دادند و بسر کوبی متمردان پرداختند کتاب شرفنامه که در حدود هزار هجری تألیف شده است بخوبی احوال کردستان را در قرن قبل از شاه عباس نشان میدهد که چگونه پراکنندگی و هرج و مرج در آن ایالت حکمفرمائی داشته و هر خاندانی خود را بمقتضای ضعف دولت ایران دارای استقلال می پنداشته است.

شاه اسمعیل هر قدر نسبت بیایان کردستان سختگیری میکرد نسبت بسایر امراء آنجا محبت مینمود چنانکه حاجی رستم بیک از امراء چشمگزك چون خبر حرکت شاه اسمعیل را شنید بخدمت او رو نهاد و قلاع خود را باو تفویض و تسلیم کرد شاه اسمعیل ریاست چشمگزك را باو ارزانی داشت و او در رکاب شاه اسمعیل بود سلطان سلیم خان بعد از حمله تبریز امر داد تا حاجی را با چهل نفر از بزرگان طایفه بیاسا رسانند بجرم آنکه

در ۸۷۸ که سلطان محمد خان (والی روم) متوجه تسخیر قلعه کماخ بود
حاکم قلعه میخواست آنجا را بخان روم تسلیم کند ولی حاجی رستم بیک
نپذیرفت و عاقبت آنجا را بشاه اسمعیل داد (شرفنامه ص ۲۱۷)

تیمور خان حاکم اردلان با اینکه از جانب سلطان مراد خان
عثمانی بمنصب پاشائی نایل شده بود از ارادت شاه صفوی دست برنمیداشت
چنانکه بقول شرفنامه گاه رومی و گاه قزلباش بود. (ص ۱۲۴)

زاهد بیک بن عزالدین شیر از حکام **حکاری** اطاعت شاه اسمعیل
صفوی نمود و منظور نظر شاهانه گشته از عنایت بی غایت خسر و آینه منشور ایالت
موروثی بدو ارزانی و گاهی او را خطاب بلفظ « عمی » میکرده (شرفنامه
چاپ مصر ۱۳۳)

امیر حسن از حکام **عمادیه** بخدمت شاه اسمعیل آمده اعزاز تمام
یافت و هم از این طایفه بیرام بیک در قزوین بخدمت شاه اسمعیل ثانی رسید
(ص ۱۵۰ شرفنامه) چنانکه گفتیم شاه اسمعیل بسیار میل داشت که
نواحی کردستان منظم و تحت امر ایران بماند تا بتواند به مقابله عثمانیان
پردازد و هر وقت عسائی از امراء کرد میدید بسختی در صدد تنبیه بر میآمد
در شرفنامه مسطور است (ص ۲۰۶) که « چون آفتاب دولت شاه اسمعیل
سر برزد امراء و حکام کردستان بعزم آستان بوسی او متوجه تبریز گشتند
بمجرد رسیدن امراء بدانجا شاه اسمعیل **ملک خلیل** (حاکم حصن کیف)
را با سایر امیران در قید و بند کشیده بزینل خان شاملو سپرد و بملک خلیل
تکلیف کرد که اهل و عیال خود را به تبریز آورد. ملک خلیل حسب فرمان
خواهر شاه اسمعیل را که از او بیک پسر و سه دختر داشت به تبریز آورد
و مدت سه سال در قید شاه اسمعیل ماند و بالکلیه ولایت حصن کیف به

تصرف قزلباش درآمد».

همچنین صاحب شرفنامه ی نویسد (ص ۱۶۸) در فرصتی که امراء کردستان با اتفاق اراده ملازمت شاه اسمعیل صفوی نموده روانه خوی و تبریز شدند شاه علی بیگ (حاکم جزیره) بهمراهی ۱۲ نفر از امراء و حکام کردستان متوجه خدمت شاه اسمعیل شد و ایذاء و اهانتی که بقزلباش نموده بود فراموش کرد شاه صفوی او را همراه امراء و حکام کردستان در قید زنجیر کشید و ولایت جزیره را بتصرف اولاش بیگ برادر محمد خان استاجلو والی دیاربکر داد.

شاه ظهاسب سیاست پدر را دنبال کرد.

شاه عباس بزرگ که در جهانداری از نامداران روزگار است بتجیب طوایف کرد پرداخت و در حفظ آنان از تناول عثمانی کوشش بسیار کرد چنانکه یکی از شرایط صلح (۱۰۲۰) عثمانی این بود که ابران حمایتی از هلوخان حاکم شارزور و اردلان نکند (۱)

در سال ۱۰۲۶ شاه عباس لشکری بسرداری قرچقای خان تارزنده الروم فرستاد عثمانیان سعی بسیار کردند که طوایف کرد را بر ایرانیان برانگیزند ولی رؤسای آن طوایف مثل ضیاء الدین خان فرزند شرفخان بدلیسی و غیره بدون اجازه سرداران عثمانی بولایت خود باز گشتند محمد پاشایگلر بیگی وان میخواست از آنها جلو گیری کند جنگ در گرفت یحیی خان پسر زکریا خان رئیس عشایر حکاری جمعی از ترکان عثمانی را کشت و خود نیز مجروح شد و محمد پاشا را هم زخمدار کرد.

(۱) راجع بهلوخان رجوع شود بعالم آرای عباسی صفحه ۶۵۲ و صفحه ۶۱۳

شاه عباس برای حفظ طوایف اکراد از دستبرد ترکان تصمیم گرفت که جماعتی از آنان را بولایت دیگر ایران کوچ بدهد و چون باین طایفه اطمینان کامل داشت حراست مرزهای خراسان را بآنان سپرد ۱۵۰۰۰ خانوار کرد را بآنجا کوچانید .

شاه عباس و اخلافتش نه تنها برای حفظ سرحدات بلکه برای لشکر کشی هم از نیروی کرد استفاده میکردند عشایر مگری یکی از ارکان زورمند لشکر ایران محسوب و در اردوگاه شاه عباس مقامی خاص حائز بودند اگر بخواهیم جزء بجزء تاریخ کردستان را در عهد پادشاهان صفوی بنگاریم کتاب خیلی مفصل میشود و باید همه تاریخ جنگهای ایران و عثمانی بلکه سیاست داخلی و خارجی شاه عباس را ذکر کنیم هر کس طالب باشد میتواند بعالم آراء عباسی و سایر کتب مبسوط رجوع نماید .

در عالم آراء صورت اکراد و الواری که در عهد شاه عباس بر تبه ایالت و خانی و سلطانی رسیده اند مذکور است (چاپ تهران ص ۷۶۲) از این قرار :

۱ - خان احمد خان اردلان ولد هلو خان بیگلر بیگی شهرزور که از امراء بزرگ است .

۲ - عاشور خان چگنی - حا کم مرو شاه بیجان که از امراء معتبر است .

۳ - سلمان خان شوباشی دنلی - حا کم چورس و سلماس .

۴ - امامقلی سلطان سیاه منصور - حا کم اسفراین خراسان .

۵ - رضاقلی سلطان سیاه منصور - حا کم قلعه بست زمین داور

۶ - بیرام علی سلطان صوفی - حا کم دیلمان گیلان (که از

عشایر اکراد است)

۷ - علی مراد خان ولد گنجعلی خان زیگ (۱) که از امراء بزرگ و بجای پدر بیگلر بیگی قندهار است .

۸ - مقصود سلطان دنبلی - حاکم برکشا ط .

۹ شجاع الدین سلطان سورله - که از امراء شیروان است .

۱۰ - نفس سلطان گروس - حاکم قلعه لك بغداد و توابع در تنگ .

۱۱ - کدائی سلطان کولانی - حاکم زنجان .

۱۲ - قلندر سلطان کله گیر - میرایل مذکور و از امراء آذربایجان

است .

۱۳ - مصطفی سلطان جستانی - ملقب بابدال علی حاکم جستان

توابع بغداد و طوایف مختلف .

چنانکه گفته شد در عالم آراء عباسی اطلاعات بسیار در باب طوایف

کرد و مراتب رؤسای آنان مذکور است اما چون آن کتاب گرانها در تهران طبع شده و فهرست ندارد نمیتوان بسهولة مطلبی را در آن دریافت از اینرو نگارنده آن نسخه را مطالعه کرده و صفحاتی را که نام اکراد در آن مذکور است حتی المقذور یادداشت نموده است و برای استفاده اشخاصی که بخواهند تحقیق مبسوط تری نمایند عین آن اعداد را در این جا میآوریم که فایده آن عام باشد .

(۱) یکی از هفت دودمان قدیم عهد اشکانیان و ساسانیان زیگ بوده است در

کتاب الاسماء یوستی اسامی افراد خاندان زیگ مذکور است (Namenbuch)

راجع بعلمیردان خان ولد گنجعلی خان زیگ بیگلر بیگی قندهار ص ۷۶۲

عالم آراء . درس ۷۳۳ راجع بگنجعلی خان زیگ که لقب بابا یافت شرحی مذکور است

تصویر او در عمارت چهل ستون اصفهان است .

خاتمه

برخواننده گرامی کاملاً آشکار شده است که مقصود از نگارش این اوراق نشر تاریخ منظم کردستان و احوال طوایف آن و سرگذشت امراء و خوانین آن سامان نیست و الا بایستی اسلوب دیگر پیش گرفته میشد. بطوریکه عنوان کتاب حکایت میکند مراد ما کیفیت ارتباط و پیوستگی نژادی و ملی کرد است و ضمناً چون یکی از ارکان ملیت و قومیت، تاریخ مشترک است دو فصل آخر کتاب را به ذکر حوادثی که تعلق قلبی افراد را با ایران ثابت می کند تخصیص دادیم و منظور وزارت فرهنگ نیز از تشویق نگارنده در تهیه و نشر کتاب همین بوده است

از دوره صفوی ببعد مطالب مربوط بتاریخ کرد بجدی فراوانست که در خور کتابی جداگانه است و برای منظور ما چیز تازه ای دربر ندارد و تکرار حوادث ایام گذشته است که بحد کافی شواهد روشن از آن ها استخراج گردیده و پیوند خلل ناپذیر این قوم با سایر شعب ملت ایران بوسیله آنها به ثبوت رسیده است.

شماره صفحات عالم آراء عباسی طبع تهران که مربوط بکرد است :

۳۲۷	۱۸۳	۱۵۲	۱۰۰	۵۵	۵۰
۴۷۱	۴۶۶	۴۶۱	۴۴۵	۴۴۱	۳۵۲
۴۹۶	۸۹۳	۴۸۹	۴۸۶	۴۷۹	۴۷۲
۵۵۶	۵۵۱	۵۴۶	۵۳۹	۵۳۰	۵۰۵
۵۷۱	۵۷۰	۵۶۴	۵۶۱	۵۵۹	۵۵۸
۶۱۳	۶۰۶	۵۸۰	۵۷۹	۵۷۶	۵۷۳
۶۵۸	۶۵۲	۶۵۰	۶۴۰	۶۳۵	۶۲۷
۷۱۶	۷۰۹	۷۰۸	۷۰۲	۶۹۲	۶۶۶
۷۳۵	۷۳۳	۷۳۲	۷۲۵	۷۱۸	۷۱۷
		۷۳۷	۷۳۹	۷۵۳	۷۶۲

فهرست نامها (۱)

آذربایجان ۱۱۴ ۱۱۵	حرف الف
آذرفروغ بگ (آتشکده ایران) ۳۹	آبیروس (کوه) ۵۳
آذرگشنسب (آتشکده ایران) ۱۲۳	آپولون (رب النوع یونانی) ۱۵۵
آزارات (قومی درتوراة) ۸۴ ۹۲	آپولونی (ولایتی از بابلستان) ۱۵۹
آرازباش (ولایتی از زاگروس) ۵۲	آپولو نیاتید (جنوب ماد) ۱۶۴
آرام‌ناهارم (قوم میتانی بنابر توراة) ۱۸	آپولونیدس (مورخ) ۱۶۱
آرامی (قومی در جزیره و شمال شام)	آتروپاتس (ساتراپ آذربایجان)
۸۱ ۵۲	۱۶۱ ۱۶۰ ۹۷ ۸۱
آربل (ارییل) شهری در کردستان ۸۹	آتروپاتکان (آذربایجان) ۹۵
۱۱۴ ۹۶	آتروپاتی (آذربایجان)
آرپها (شهر قدیم نزدیک کرکوک) ۲۳	۱۶۴ ۱۶۲ ۱۶۱ ۱۶۰
۸۰ ۳۲ ۳۱	آتلیلا (شهری در اورامان) ۴۹
آرتامه (پادشاه میتانی) ۴۷	آدادنیراری (پادشاه آشور) ۵۲ ۴۹
آرتامه (پادشاه کاسی) ۴۰	آدم (ابوالبشر) ۱۰ ۵ ۱
آرتاساری (ازامراء پارسوا) ۵۰	آدنتس (مورخ) ۹۷
آرشامه (جد داریوش) ۷۹	آذربایجان ۸۱ ۹۷ ۹۵ ۱۰۱ ۱۲۲
آرمینا (کتاب) ۹۷	۱۸۳ ۱۷۹ ۱۷۷ ۱۶۶ ۱۲۳
آروکو (پسر کورش اول) ۷۸	۲۰۸ ۱۹۷ ۱۹۴ ۱۹۳ ۱۸۹

(۱) هر جا میان دو عدد خط (—) هست اشاره باین است که آن نام در

همه صفحات این دو شماره تکرار شده است.

۴۶ ۴۴ ۴۳ ۴۱ ۳۲ ۲۶ ۱۶
 ۵۸ ۵۶-۵۳ ۴۹ ۴۸
 ۷۳ ۷۲ ۶۸ ۶۶ ۶۴-۶۰
 ۸۸ ۸۱ ۸۰ ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۷۴
 ۱۰۰ ۹۶ ۹۵ ۹۳ ۹۲ ۹۱
 ۱۶۶ ۱۶۱ ۱۲۸ ۱۲۵ ۱۰۳
 آشوربانی پال (پادشاه آشور) ۱۱ ۸
 ۷۸ ۷۷ ۷۶ ۶۷
 آشورنازیر پال (پادشاه آشور) ۴۹
 افریقا ۴۰
 آق قویونلو ۲۰۳ ۲۰۲
 آگاد (کشوری در جنوب بین النهرین)
 ۳۷ ۳۱ ۲۸ ۲۷ ۲۳ ۲۲ ۱۶
 ۴۰ ۳۸
 آلانها (نام طایفه) ۱۰۳
 آلانی (طایفه) ۱۹۴
 آلبنی (طایفه) ۱۶۳
 آل بویه ۱۹۲ ۱۸۸ ۱۸۷
 آل بیت (باستان شناس) ۲۳
 آنتون کپرو (از بلاد کردستان) ۲۳
 ۴۳ ۳۳ ۲۶
 آل زیار ۱۸۷
 آل عثمان ۱۳
 آلمان ۱۴۰ ۲۱
 آلمان (ناحیه حلوان زهاب) ۴۱

آری (خوار) ۶۵
 آریائی ۴۴ ۳۹ ۳۷ ۲۲ ۲۱ ۲
 ۱۶۶ ۷۴ ۶۹ ۶۳ ۴۸
 آریارامنه (هخامنشی) ۸۵ ۷۸ ۷۷
 آریارامنس (پسر چیش پیش) ۷۷
 آریانویج (مکان اصلی آریائیان بنابر
 اوستا) ۲
 آریزن (پادشاه نمری در وسط زاگروس)
 (آریزنتی از قبایل ماد بوده هرودوت
 ج ۱ ص ۱۰۱) ۲۴
 آرینیس (دختر پادشاه لیدی) ۸۳
 آزا (پادشاه مانائی) ۵۴
 آزو (ساسون) ۹۳
 آزیانیک ۴۴ ۳۲ ۲۱ ۱۷
 آزی دهاک (ایختوویگو) ۸۵ ۷۱
 آسارهادون (پادشاه آشور) ۶۸-۶۴
 ۷۵ ۷۳ ۷۲
 آستیایک (ایختوویگو) ۷۱
 آستیایگس (ایختوویگو) ۸۵ ۸۰
 آسیا ۱۶۴ ۱۰۶ ۱۰۱ ۷۶ ۳۲ ۱۲
 آسیای صغیر ۹۶ ۴۷ ۳۸ ۲۲ ۱۲
 ۱۹۳ ۱۰۱ ۱۰۰
 آسیای غربی ۶۹ ۴۰ ۳۸ ۲۸
 اسپرنا ۱۰۲
 آشور آشوری آشوریان آشورو ۱۱ ۸

- آلمانی ۱۶۶
 آلیاتس (پادشاه لیدی) ۸۲ ۸۳
 آمد (دیار بکر) ۱۲۶
 آمدروز (خاورشناس) ۱۸۷
 آمریکا ۲۰ ۲۳ ۲۶ ۱۴۰
 آمل مردوک (پادشاه بابل) ۸۳
 آمی تیس (دختر ایختوویگو) ۸۰
 آنا باز (کتاب گزنفون) ۱۴۷
 آناتولی ۴۷ ۴۸ ۶۶
 آناهیتا (ناهید) ۱۶۹
 آنتافرنس ۴۰
 آنتریپاتی (شهری از ماد) ۶۵
 آنتوان (سردار روم) ۸ ۱۶۲
 آنتی توروس (کوهستان) ۹۵
 آنتیوس (سلوکی) ۱۶۰
 آنتیوکوس (پادشاه سلوکی ۲۲۲-۱۸۰ میلادی) ۱۵۹
 آندابوگاش (پادشاه کاسی) ۳۹
 آندرئاس (خاورشناس) ۱۳۴
 آنری دابی زیر (پادشاه گوتی) ۶ ۳۳
 آنسیکلوپدی اسلام ۹۰ ۹۲ ۹۳ ۹۵
 ۹۷ ۹۸ ۱۱۶ ۱۲۳ ۱۳۱
 ۱۸۷ ۱۹۳ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸
 آنلیل (نام خدای بابلی) ۳۸
 آبو (آنوتوم) خدای بزرگ بابل ۲۵
 آتوبانی نی (پادشاه لولوبی) ۲۴ ۲۶
 ۲۷ ۱۷۶
 آنونیت (خدای سیپار بابل) ۳۱۰
 آنویل (مورخ) ۱۵۴
 آهورمزدا ۵۷ ۷۸ ۹۶ ۱۲۰ ۱۳۰
 اباقاخان (مغول) ۱۹۸
 ابدال علی ۲۰۸
 ابراهیم ۸۱
 ابراهیم شاه (امیر کردستان) ۲۰۰
 ابن اثیر ۸۹ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۲
 ۱۸۵ ۱۹۲
 ابن البلیخی ۱۶۷
 ابراهیم بن مال (برادر طغرل) ۱۹۰ ۱۹۲
 ابن اسفندیار (مورخ) ۱۸۷
 ابن الجوانی (نسابه) ۱۱۳ ۱۱۷
 ابن حوقل ۱۶۱ ۱۹۳
 ابن خردادبه ۱۷۰
 ابن خلدون ۱۹۷
 ابن خلکان ۱۷۸ ۱۷۹
 ابن درید ۱۱۲
 ابن قتیبه (مورخ) ۱۱۵
 ابو الحسن علی بن الحسن بن عبدالله الکردی
 ۱۷۱
 ابودلامه (غلام منصور) ۱۸۸
 ابوسعید بهادر خان ۱۹۸

ادموندس (خاورشناس) ۲۷ ۷۶
اراتستن (یونانی جغرافی نگار و کتابدار
اسکندریه در نیمه دوم قرن سوم قبل
از میلاد) ۱۱۷ ۱۶۶
اران ۱۱۵
اربیل (اربل) در ولایت موصل عراق
۳۶ ۵۳ ۱۳۱ ۱۵۸ ۱۹۶
ارتقیه (اتابکان دیار بکر) ۱۹۳
ارجیش (در کردستان) ۱ ۱۸۶
ارچک (دریاچه) ۱۶۲
ارخ (از شهرهای سومر) ۳۳
اردبیل ۱۷۷ ۱۸۲
اردشیر بابکان ۹۱ ۱۶۶ ۱۷۰
اردشیر دوم هخامنشی ۴ ۷۱ ۱۴۸
۱۵۷ ۱۵۸
اردلان ۱۲۲ ۲۰۶
اردوان پنجم اشکانی ۱۷۱
ارزان (در کردستان) ۱۸۶
ارزنة الروم ۲۰۶
ارس (رود) ۱۶۲
ارسطو (حکیم) ۱۰۷
ارطان (محلی در کردستان) ۹۸
ارمنستان ۴۹ ۵۱ ۹۱ ۹۸ ۱۰۲
۱۲۶ ۱۴۸ ۱۵۴ ۱۵۶ ۱۵۸
۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۴ ۱۷۷ ۱۸۱

ابوالشوک (طایفه کرد) ۱۹۱ ۱۹۲
ابوالعباس سفاح ۱۷۹
ابوالعلاء پسر حسنویه ۱۸۴
ابوالفتح ابن العمید ۱۸۳
ابوالفداء ۱۸۷
ابوالفوارس دیلمی ۱۸۸
ابوالهیجان ریب الدوله کرد ۱۸۹
ابوالیقظان (مورخ) ۱۱۲
ابو عدنان پسر حسنویه ۱۸۴
ابو علی حسن کرد مروانی ۱۸۶
ابو کالیجار دیلمی ۱۸۸
ابو لیلی ۱۸۱
ابومسلم خراسانی ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۸
ابونصر احمد (مروانی) ۱۸۷
اپرته ۶۴ ۶۵
اتابک موصل ۱۸۷ ۱۹۳
اترانه (نام شهری از مانائی) ۷۵
اثیرالدین اومانی (شاعر) ۱۹۷
احمد برزیکانی ۱۸۲
احمد بن ضحاک کرد ۱۸۷
احمد بن لیثویه ۱۸۰
احمد یل بن وهسودان ۱۹۳
اخلاط (خلاط) در شمال کردستان ۹۲
اداد (خدای بابل) ۲۷ ۳۸
ادس (ادسا) اورفه ۸۱

اسفراین ۲۰۷	۲۰۲ ۱۹۲ ۱۸۹ ۱۸۵
اسفزار (سفزار) ازسیستان قدیم ۱۳۷	ارمنی (ارامنه ارمنیان) ۹۸ ۹۲ ۹۰
اسفندیاذ (اسفندیار) ۱۱۷	۱۵۵ ۱۵۴ ۱۴۸ ۱۰۴ ۱۰۱
اسکندر مقدونی ۱۶ ۱۵۸	۱۶۶ ۱۶۴ ۱۶۳
اسکیت (سکا) ۶۷	ارمنیه ۱۱۵
اسلام ۱۱۹ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۴۶ ۱۴۷	اروپا (اروپائی) ۲ ۶۶ ۱۰۳ ۱۰۶
۱۶۸ ۱۷۰ ۱۷۷	ارومیه (رضائیه) ۵۰ ۵۳ ۵۶ ۶۱
اسلامبول ۲۰۴	۱۹۰ ۹۴ ۸۰ ۷۷ ۷۴
اسمعیل ثانی (پادشاه صفوی) ۲۰۵	ارونتاس حاکم ارمنستان ۱۴۹
اسمعیل صفوی ۲۰۳—۲۰۶	اریابیل (وزیر ضحاک) ۱۱۵
اسمعیلیان ۱۶۸	اریتره (خلیج فارس) ۱۶۵
اشپه بره ۵۷ ۵۹ ۶۰	ازدا (نام ملکی) ۱۲۸
اشتین اورل (باستان شناس) ۲۱ ۱۹۵	اسبه باره ۶۲
اشعیاء (پیغمبر بنی اسرائیل) ۶۸ ۸۴	اسپاردا ۶۵
اشکانی (اشکانیان) ۸ ۱۱۷ ۱۵۸	اسپایزر (خاور شناس) ۲۴ ۲۶
۱۶۰ ۲۰۸	اسپتتامینو (خردمقدس) ۱۲۹
اشکناز (نام قومی در توراة) ۸۴	اسپیرو (خاور شناس) ۱۲۸
اشکوزا (سکاها) ۶۳ ۶۷ ۷۱ ۸۳	اسپهان (اصفهان) ۸۱ ۱۱۵
اصفهان ۱۸۰ ۱۸۱ ۲۰۸	استخر ۱۶۷ ۱۶۹ ۱۸۸
اطریش هنگری ۱۴۳	استخری (جغرافی دان) ۱۱۷
افغانستان ۲۱ ۱۰۱ ۱۳۷	اسحق بن عیسی ۱۸۲
افغانها ۱۰۱ ۱۰۳ ۱۰۴	استرابون (سیاح و جغرافی دان یونانی)
اکباتان (همدان) ۷۰ ۷۲ ۸۰ ۸۷	۱۶۰ ۱۰۸ ۱۰۷ ۹۱ ۹۰ ۶۴
۱۴۸ ۱۶۰ ۱۶۴	۱۶۶ ۱۶۵
اکراد (رجوع شود به کرد)	استرک (خاور شناس) ۹۵
۱۷۷—۱۸۰ ۱۸۴ ۱۹۵	

امیر حسن (کرد) ۲۰۰
 اناریا کها (طایفه) ۱۶۳
 اندرا (خدای هند) ۴۷
 انزان (انسان) ۱۸ ۲۶ ۳۵ ۳۶ ۶۱
 ۷۴ ۷۵ ۷۷ ۸۲ ۸۵
 انگلیس ۱۴۰
 اوالکی (سردار آشور) ۵۰
 اوالی (پسر اهشری) ۷۶
 اوپاش ۵۳
 اوپرت (خاورشناس) ۸
 اوپیس ۶۶
 اوتون لکال (پادشاه ارخ سومر) ۳۳
 اور (از شهرهای بزرگ جنوب بین‌النهرین)
 ۱۵ ۲۳ ۲۵ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۸۹
 اورارتو (ارارات) ۶۶ ۸۴ ۹۲
 اوراشطو (نام ارارات) ۹۲
 اوراکازابرته ۶۶
 اورامان ۴۹ ۵۹ ۶۰ ۶۲ ۱۲۱
 ۱۲۲ ۱۲۳
 اورباخ (مردم شناس) ۱۴۳
 اوربیلوم (اریل در عراق) ۳۳ ۳۵
 اورطایه (محلّی در کردستان) ۹۸
 اورفه ۱۳۱
 اورنامو (پادشاه اور) ۳۴ :
 اوریکون (جبل حمرین) ۱۵۹

اکرنج (امیر) ۱۹۹
 اسکفورد ۲۸ ۲۹ ۳۰
 اگوم کاکریم (پادشاه کاسی) ۴۲
 الارودی (آارات در یونانی) ۹۲
 الب ارسلان سلجوقی ۱۹۲
 البرز (کوه) ۸۲
 البجایتو (خان مغول) ۱۲۳ ۱۸۹
 البخریط ۱۷۷
 البک (نام محلّی در کردستان) ۹۷
 البمستند (خاورشناس) ۵۲ ۸۴
 البولومش (پادشاه گوتی) ۳۰
 البومه (الام) ۱۶۴
 البوند (رودی در غرب ایران) ۷۵
 البومیان ۱۶۳
 البیبی (نواحی کرمانشاهان) ۴۶ ۵۲
 ۵۴ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱
 البیشتر ۱۸۳ ۱۹۴ ۱۹۵
 البی ماباکش (پادشاه گوتی) ۳۰
 امامقلی سلطان سیاه منصور ۲۰۷
 امردها (طایفه) ۱۶۲ ۱۶۳
 امشاسپند (ملک مقرب) ۱۲۹
 اموی (سلسله خلفا) ۸۱
 امیر چوپان ۱۶۹
 امیر حس (آق‌قویونلو) ۲۰۳
 امیر حسن (حاکم عمادیه) ۲۰۵

۵۸ ۵۷ ۵۴ ۵۲ ۴۸ ۴۶
 ۸۶ ۸۵ ۷۸ ۷۵ ۷۴ ۶۲
 ۱۰۲ ۱۰۱ ۹۹ ۹۴ ۹۲ ۸۷
 ۱۱۹ ۱۱۸ ۱۱۶ ۱۱۴ ۱۰۶
 ۱۲۹ ۱۲۶ ۱۲۴ ۱۲۲ ۱۲۰
 ۱۴۸ ۱۴۵ ۱۳۹ ۱۳۲ ۱۳۰
 ۱۷۷ ۱۷۵ ۱۶۶ ۱۵۸ ۱۵۷
 ۱۹۹ ۱۹۶ ۱۹۴ ۱۸۸ ۱۸۷
 ۲۰۷ ۲۰۴ ۲۰۳
 ایران باستان (کتاب) ۸ ۶۸ ۶۹ ۷۱
 ۱۰۷ ۸۷ ۷۹ ۷۴ ۷۳
 ایراروم (پادشاه گوتی) ۳۱
 ایرج (پیشدادی) ۱۱۴
 ایرلگب (پادشاه گوتی) ۳۰
 ایزرتو (پایتخت مانائی) ۷۵
 ایشار (در کردستان) ۳۶ ۸۹
 ایشپاگایا ۶۷
 ایشتار (الاهه بابلی) ۲۵ ۳۱
 ایشتومگو (اسم ایختوویگو) ۸۵
 ایشکو (حاکم بزبان بابلی) ۳۲ ۳۵
 ایغارین ۱۱۵
 ایکش هوش (پادشاه گوتی) ۳۰
 ایکی (بزرگاردونی) ۲۷
 ایلام (عیلام) ایلامی ایلامیان الامو ۲ ۱۶
 ۳۸ ۳۶ ۳۳ ۲۸ ۲۶ ۲۴ ۲۳

اوست (طایفه در قفقاز) ۱۰۳
 اوستا (کتاب مقدس ایرانیان قدیم) ۲
 ۱۲۸ ۶۳ ۱۵
 اوشی شی (شهری از آشور) ۷۲
 اوکسار (هوخستره) ۵۷
 اوکسیها ۱۶۳
 اولاش بیک ۲۰۶
 اولوسونو (پادشاه مانائی) ۵۴ ۵۶
 اوما (شهری در بابلستان) ۳۲
 اومان (در همدان) ۱۹۷
 اونگناد (خاورشناس) ۴۲
 ایبته (پادشاه گوتی) ۳۰
 ایبرانوم « ۳۱
 ایباخ (سردار ترک) ۱۷۹
 ایتالیا ۱۴۰
 ایروان ۱۲۶
 اهریمن ۱۲۹
 اهشری (امیر مانائی) ۶۷ ۷۵ ۷۶
 اهواز ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۸۰
 ایختوویگو (پادشاه ماد) ۷۱ ۸۰ ۸۳
 ۸۷-
 اینده (مالمیر) ۵۹ ۶۰
 ایران زو ۵۴
 ایران و ایرانی ۲-۷ ۱۲ ۱۴ ۱۹
 ۴۵ ۴۰ ۳۶ ۲۶ ۲۱ ۲۰

بار کر (ارنست) ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲
بازبندی (محلّی در کردستان) ۸۹ ۱۹۰
بازرنگی (طایفه) ۱۶۷ ۱۶۹ ۱۷۱
بازنجان (ازا کراد) ۱۱۵ ۲۶۹
بازیل دوم (قیصر روم) ۱۸۶ ۱۸۷
باعذری (محلّ کردنان) ۱۷۶
بالکان ۲۲ ۱۵۰
بانو هنری (محلّ کردنان) ۱۷۶
بانه ۴۶ ۱۳۵
باوله‌لی (از طوایف کرد) ۱۲۰
بایزید ۱۹۹
بجوران (فرقه‌ای از ازا کراد) ۱۲۴ ۱۲۵
بحرالکلام (نام کتاب) ۱۰۹
بحرخزر ۴۵ ۸۲ ۱۰۱ ۱۶۱ ۱۲۳
بخارا ۱۳۷ ۱۳۸
بختان (بختان) ۹۰ ۱۵۸
بختنصر نابو کد نرور (پادشاه بابل) ۲۶
۸۰ ۸۱ ۸۳
بختی (طایفه کرد) ۱۳۱
بختیار پسر حسنویه ۱۸۳ ۱۸۴
بختیاری (طایفه) ۸ ۵۸
بختیه (از طایفه کرد) ۱۱۳
بدر بن حسنویه (ابوالنجم) ۱۸۳ ۱۸۴
۱۹۵
بدرالدین ۱۹۸

۴۲ ۴۳ ۴۴ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۷۴
۷۵ ۷۷ ۷۸ ۸۷ ۱۶۳
ایاشکوش (از پادشاهان لولوبی) ۲۶
ایعتا (پادشاه گوتی) ۳۰
این بیر (پادشاه نمری) ۲۴
این گیشو (پادشاه گوتی) ۳۰
اینه سین (پادشاه بابل کلدنه) ۲۶
ایوانوسکی (خاورشناس) ۱۰۴
ایوبی ۱۸۲
ایوبیان ۱۹۲ ۱۹۵ ۱۹۶
ایونی (مهاجر نشین یونانی در از میر) ۱۴۸

حرف ب

الباب والابواب ۱۱۵
بابا (لقب گنجعلی خان) ۲۰۸
بابل بالمیان بابلی ۹ ۱۵ ۱۶ ۲۴
۲۶-۳۴ ۳۷ ۳۸ ۴۲ ۴۴ ۴۷
۶۰ ۶۱ ۶۸ ۷۱ ۷۶ ۸۰-۸۸
۹۱ ۱۰۰ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۴۸
۱۵۷ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۳ ۱۶۵
بابین (طایفه) ۱۹۷
بانور (بمعنی زیر) ۲۶
باتیر (نام قدیم زهاب) ۲۵
باختری (باکتریان) ۸ ۵۷
بازا ابو عبدالله حسین کرد ۱۸۵ ۱۸۶
بارسان (بارسیان) طایفه کرد ۱۱۱ ۱۱۵

- بدرالدین لؤلؤ ۱۹۶
 بدره (ناحیه درمشرق عراق) ۲۳ ۳۴
 بقر ۱۱۰ ۱۱۳
 بکر بن هوازن (از اجداد کرد) ۱۱۲
 بل (بلیت) از خدایان بابل ۲۵
 بلاذری (مورخ) ۸۹ ۱۷۸
 بلغارستان ۱۴
 بلقیس ۱۰۹
 بلوچستان (در شمال بلوچستان ناحیه سرحد
 طوایف کرد بسیار ندهالی قصبه داشت
 کرسی سرحد بیشتر کردند کتاب
 لرد کرزن ج ۲ ص ۲۶۲) ۲۱ ۱۰۱
 بلیکان (از طوایف کرد) ۱۲۰
 بنوعزاز (طایفه کرد) ۱۹۱ ۱۹۲
 بنی اسرائیل ۶۸ ۸۳
 بنی شیبان ۱۸۵
 بورسین (پادشاه اور) ۳۶
 بوریا (خدای آریائی) ۴۵
 بوریاس (خدای یونانی) ۳۹
 بوریاش (خدای کاسی) ۳۹
 بوشهر ۲۱
 بوقا (غز) ۱۸۹ ۱۹۰
 بوگاش (خدای کاسی) ۲۹ ۴۰
 بهدینان (طایفه کرد) ۱۲۳
 بهار (کرسی کردستان) ۱۹۴ ۱۹۶
- ۴۶ ۳۵ ۸۳
 بدایس (شهری در کردستان) ۸۹
 برامکه ۱۸۸
 برج ۱۱۵
 برزیکان و برزیکانی ۱۱۵ ۱۸۳
 ۱۹۱
 برزینی (برزیکانی) ۱۸۲
 برگشاط ۲۰۸
 برلن ۵۴ ۷۶
 بریتانیا ۷۶
 بست (افغانستان) ۲۰۷
 بسفور ۲۲ ۱۵۷
 بشنوی (اکراد) ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۹۰
 بشویه (بشنویه ؟) (از طوایف کرد)
 ۱۱۳
 بطلمیوس ۱۶۶
 بغاز کوی (در آسیای صغیر نام قدیم آن
 پتربیا بوده است) ۹۳ ۴۷
 بغ برنه ۵۷
 بغپور ۲۹
 بغدادی (سردار ایرانی) ۵۴
 بغداد ۳۹ ۹۳ ۱۸۰ ۱۸۴ ۱۸۸
 ۱۹۶ ۲۰۰-۲۰۳ ۲۰۸

بیلوار ۱۹۲

بیلیکانی (ازطوایف کرد) ۱۰۵

بین‌النهرین ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۲۲ ۲۳

۲۸ ۲۹ ۳۲ ۳۶ ۳۷ ۴۵ ۸۱

۸۴ ۹۳ ۹۶ ۹۹ ۱۹۱ ۱۹۳

بیوراسف (نام ضحاک) ۱۱۵

حرف پ

پشان (سرود یونانی) ۱۵۵ ۱۵۶

پایانهی ۹۳

پاپک (پدراردشیر) ۱۶۹ ۱۷۰

۱۷۱

پاپهی ۹۳

پاتان ۱۰۱

پاتیشخوارها (رجوع شود به پیشخوار)

۱۶۶

پادان (در کردستان قدیم) ۴۱

پادیر (نام قدیم زهاب) (رجوع شود به

باتیر) ۲۶

پارت پارتی ۸۲ ۱۶۰ ۱۶۳ ۱۶۶

پارتکه ۶۶

پارتوکا ۶۶

پارتیا ۶۶

پارسا ۷۷ ۷۸

پارسواش پارسوا (ناحیه‌ای در مغرب

دریاچه ارومیه [رضایه] که محل

۱۹۷ ۱۹۸

بهار (ملک الشعراء) ۱۳۷ ۱۷۹

بهرام ۱۱۷

بهرام‌چوبین (نام خواهرش که زن خسرو

پرویز شد کردیه بود) ۱۱۷

بیرس (سلطان مصر) ۱۹۸

بیت‌ایلی ۵۷ ۵۸

بیت‌بغائی ۵۷

بیت‌کردو (مرکز طایفه کردو) ۸۹ ۹۴

۹۹ ۱۵۸

بیت‌کاپسی ۵۳

بیت‌کاری ۶۴

بیت‌المقدس ۸۳

بیت‌همیان (کمپند-بیستون) ۷۵

بیرام بیک ۲۰۵

بیرام‌علی (سلطان صوفی) ۲۰۸

بیروت ۱۹۹

بیریس‌هتری (از امرای ماد) ۷۶

بیزانس (روم شرقی) ۹۲

بیستون (کوه) ۶۳ ۷۲ ۷۷ ۹۵

۱۵۷ ۱۸۲

بیضا ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۸۸

بیکنی (کوه دماند) ۵۳ ۵۴ ۶۴

بیلربک (خاورشناس) ۳۳ ۶۰

بیلقان (نام محلی است در ققاز) ۱۱۵

باگان (تنگه در جنوب شهر زور = قراداغ)

۲۷

یاوه (در کردستان)

پای او کو ۵۷

پتسخوار (پیشخور - گبر یاس سردار

دار یوش را در کتیبه قبر دار یوش بلقب

پتسخوار نامیده اند (۶۳

پتسخوار گر (سواد کوه) ۱۶۶

پتوش آری ۶۴

پرسیکا (کتاب) ۸۰ ۸۵

بر شیل ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۳۲ ۳۵ ۳۶

پر گام (دولتی در آسیای صغیر که در ۲۸۲

ق . م . ناسیس یافته) ۹۷ ۱۶۰

پرویز ۱۱۷ ۱۱۸

پسیان (طایفه کرد) ۱۳۱

پشتو ۱۰۳

پنجه علی (کوه کردستان) ۵۳

پنیکا (نیک) ۹۰

پوبل (خاور شناس) ۷۲

پوتی مادال (دشمن زارام سین) ۲۳

پوزور سین (بادشاه گونی) ۳۱

پولیب (مورخ یونانی) ۱۵۹ ۱۶۰

پیتار (اوژن) (انسان شناس) ۱۰۰

۱۰۲ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶

پارسیان بوده) ۱۷ ۴۶ ۵۱ ۵۴

۵۶ ۶۱ ۷۴ ۸۰ ۸۵ ۹۴

پارسومش (محل پارسیان در کوهستان مرز

خوزستان) ۴۶ ۶۱ ۷۳ ۷۴

۷۷ ۸۲

پارس پارسی پارسیان ۲ ۲ ۷ ۲۲ ۳۷

۴۸ ۶۱ ۶۳ ۷۰ ۷۳ ۷۴

۸۲ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۹۴

۱۰۲ ۱۰۷ ۱۶۲ ۱۶۴ ۱۶۷

۱۷۰

پاریس ۵۴ ۵۶ ۸۱ ۱۳۶ ۱۴۳

۱۶۳-۱۶۶

پازار گاد (رجوع شود به پاسار گاد)

۷۷

پازوکی (طایفه کرد در اورامین و خوار)

سابقاً طایفه نیرو مندی بودند در ارزنة

الروم در آخرین سنوات قرن شانزدهم

میلادی متفرق شدند جماعتی بایران

آمدند بعضی کردی و برخی ترکی

حرف می زنند ۱۳۱

پارسا گاد محلی در پارس مأخوذ از نام طایفه

فارسی که بتحریر کورس بردولت ماد

شورید هرودت I ص ۱۲۵ در کرمان

هم بعداً یک طایفه باین نام خوانده شد

۳۴

تاندیم (محللی درحوالی آشور) ۳۶
 تبریز ۱۹۰ ۲۰۵ ۲۰۶
 تجارب‌الامم ۱۸۲ ۱۸۷
 تخت جمشید فارس ۴۳ ۷۷ ۸۷
 تخت سلیمان (شیز گنجک) ۸
 تخم‌سپاد ۹۶
 ترك ۱۰۰ ۱۰۴ ۱۸۸
 تركستان ۲ ۴۵ ۱۰۱ ۱۰۷
 تركمانان ۱۹۲
 تركیه ۱۲۵
 تقلیس ۱۳۶
 تكریت (در كردستان) ۲۰۰
 تلوبر (از قاط باستانی جنوب عراق) ۲۵
 تموریخ ۹۷
 التنبیه والاشراف مسعودی ۱۱۱ ۱۱۴
 ۱۶۹ ۱۹۳
 توتمس (فرعون) ۴۷ ۴۸
 توران ۲ ۸
 تورات ۶۶ ۶۸ ۷۳ ۸۴
 تورودان ژن (خاورشناس) ۲۴ ۲۹
 ۳۶ ۵۶ ۸۹
 توزخرمانلی (در محل هاراش قدیم جنوب
 زاب‌صنیر) ۳۳
 توشرته (پادشاه کاسی) ۴۰
 تهران ۱۰۷ ۱۷۹ ۱۲۲ ۲۰۶

پیر شالیار ۱۲۱
 پیر شهریار ۱۲۰ ۱۲۲
 پیر شهریار ثانی ۱۲۲
 پیر محمد (پسر تیمور) ۲۰۰
 پیرنیا ۷۱ ۷۹ ۸۷
 پیریشاته (سردار ایرانی) ۵۱
 پیش کوه ۱۷۷ ۱۹۵
 حرفت
 تات‌ها ۱۰۱
 تاپورها (طایفه) ۱۶۲
 تاج‌الدین صلابه ۱۹۶
 تاج‌العروس (لغت عربی) ۶ ۱۰۹
 ۱۱۰ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۵ ۱۷۱
 تاجیکان ۱۰۱ ۱۰۳ ۱۰۴
 تاریشو ۸۰
 تاردونی (ستون) ۲۷
 تاریخ بروس ۸۰ ۸۳
 تاریخ سیستان ۱۳۷ ۱۷۹
 تازینا (حاکم سیماش بختیاری) ۳۵
 تاش‌تپه (نزدیک دریاچه ارومیه) ۵۲
 تاش‌فراش (حاجب مسعود غزنوی)
 ۱۸۹
 تالنا (ایرالی‌بی) ۵۷ ۵۸ ۵۹
 تامسون (خاورشناس) ۶۴ ۶۶ ۶۷
 تامیل (یک‌شعبه از زبان هند) ۴۶

جبال ۱۱۵	۲۰۸ ۲۰۷
جبرائیل ۱۳۰	نهم اسپ ۶۲
جبل حورین ۱۸۹	تیتلیو (مورخ) ۱۶۰ ۹۷
جرددغان ۱۱۵	تیسافرئس ۶۴
الجزایر (شمال افریقا) ۱۹۷	تیسافرن (ساتراپ ایران در آسیای صغیر
جزیره (شمال بین النهرین) ۱۱۵ ۳۷	۱۴ ق ۴۰ فرمانده سپاه اردشیر در
۲۰۳ ۱۹۸ ۱۹۳ ۱۷۶ ۱۲۳	کونا کسا بود در ۳۹۵ محکوم بمړک
جزیره ابن عمر ۹۷ ۹۴ ۹۰ ۸۹	شد) ۱۵۴
۱۹۰ ۱۲۱ ۹۹	تیمورخان اردلان ۲۰۵
جستان (از توابع بغداد) ۲۰۸	تیمور (کورکان) ۲۰۰ ۱۹۹ ۱۹۸
جستان مسافری ۱۸۲	۲۰۲
جعفرین شکویه ۱۸۲	تیسکلات بیلسر (پادشاه آشور) ۶-۸ ۴۹
جعفرین فهرجس ۱۷۹	۵۴ ۷۰ ۹۲ ۵۲
جفتو ۵۱	تیریگان (شهری در جنوب دریاچه زره بار
جلال الدین خوارزم شاه ۱۹۶	کردستان) ۳۳
جلالیه ۱۱۵	تیریگان (پادشاه کوتی) ۳۱ ۳۳
جلایریه ۱۹۹	تیکران ۹۰
جلولا (نزل رباط) ۱۷۵	حرف ث
جمشید (بیشادی) ۶	الشمائین (محلّی در کردستان) ۱۳۱ ۸۹
جمهرة الکرد (کتاب) ۱۱۲	حرف ج
جهانگشای جوینی ۱۹۷	جابارقه ۱۱۵
جوبانان ۱۷۱	جابارقیه ۱۱۱
جویه (از طوایف کرد) ۱۱۳	جایی ۱۳۵
جودی ۱۵۸ ۱۳۱ ۱۰۸ ۸۹	الجاوانیه (از طوایف کرد) ۱۱۳ ۱۱۱
جورقانی ۱۳۱ ۱۱۵	۱۱۵

حذيفة بن اليمان ۱۷۷
حران ۸۱ ۸۶ ۱۲۷
حرانو ۸۱
حسنويه ۱۸۲-۱۸۵ ۱۹۲
حسين بشنوی شاعر ۸۶
حسين بن دوستك ۱۸۵
حسين (پدر حسنويه) ۱۸۴
حسين حمداني ۱۸۲
حسين (عليه السلام) ۱۲۵
حسينيه ۱۹۰
حصن كيف (کردستان) ۱۸۶ ۲۰۵
۲۰۶
حكاري حكاريه (از طوايف كرد) ۱۱۳
۱۸۵ ۱۹۰ ۱۹۷ ۲۰۵
حكيم ادريس ۲۰۴
حلب ۱۲۶ ۱۸۱
حلوان ۴۱ ۴۳ ۱۷۵ ۱۷۸ ۱۹۱
حلول ۷۴
حماة (شام) ۷۰
حمار (آخرين خليفه اموي) ۸۱
حمدان بن حمدون ۱۸۰
حمداني ۱۵۸ ۱۸۰ ۱۸۶
حمدالله مستوفي ۱۶۱ ۱۸۴ ۱۹۵
حمزه اصفهاني مورخ ۱۸۸
حمص (از شهرهاي شام) ۵۵

جوزهر (امير بازرنگي) ۱۶۹ ۱۷۰
جولا مرگ ۹۷
الجواهر المكنون في القبايل والبطون ۱۱۳

حرف چ

چالدران ۲۰۴
چلبی بيك ۲۰۳
چمچمال (دشتي در كرمانشاه) ۶۳ ۱۹۴
۱۹۸ ۲۰۰
چمشگزك ۲۰۳ ۲۰۴
چهل ستون (اصفهان) ۲۰۸
چوبانيان ۱۹۹
چورس (آذربايجان) ۲۰۷
چيشرافرانا ۶۴
چيتران تخمه ۹۶
چيچست (دريايچه رضائيه) ۱۶۱
چيش پيش ۷۵ ۷۷ ۷۸ ۷۹
چين ۱۳۹

حرف ح

حاجي رستم بيك ۲۰۴
حازو ۹۳
حافظ (شيرازي) ۱۳۵
حام (پسر نوح) ۱۱۳
حبتون ۱۷۶
حبشه ۱۵۷
حجاج بن يوسف ۱۷۸

خلیج فارس ۸۶
 خنمه نظامی ۱۳۵
 خواجه بهادر ۲۰۰
 خوار ۶۳ ۶۴ ۱۸۹
 خوارا ۶۵
 خوارج ۱۷۸ ۱۸۸
 خوارزم (کشوری در جنوب دریایچه آرال) ۲
 خوز (مردم خوزستان) با اعتقاد اینشمندان
 کلمه خوز از هوسی و کوسی میآید که
 همان طایفه او کسی است که کسی
 باشد بنا بر قول یونانیان) ۱۶۳
 خوزستان ۱۵ ۱۶ ۳۶ ۵۸ ۶۱
 ۸۳ ۱۶۳ ۱۶۵ ۱۷۶ ۱۷۷
 ۱۸۸ ۱۹۴ ۱۹۹
 خوشان (نزدیک کرند) ۱۹۴
 خوبت ۹۷
 الخویثیه (محلّی در کردستان) ۹۷
حرف د
 داذبونده (دبر اردلان) ۱۷۱
 دارابگرد ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۶ ۲۸۸
 داریوش ۶ ۷۲ ۷۷ ۷۹ ۹۵ ۹۸
 داریوش سوم ۱۵۸
 داسن (جیان) ۱۷۹
 داستی (طایفه کرد) ۱۳۱
 داسین (محلّ کردان) ۱۷۶

حمیدیه (اکراد) ۱۸۵
 العیابن (محلّ اکراد) ۱۷۶
 حیدالو (شهری از ایلام) ۶۰
حرف خ
 خابور (خبورا) (رودی از شعب فرات)
 ۱۵۴ ۱۹۰
 خالدی ۵۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۱۳۱
 خالیه ۱۱۱
 خان احمدخان اردلان ۲۰۷
 خانیکف (عالم مردم شناس) ۱۰۲
 خانیه (ملوک ترکستان) ۱۸۷
 خراسان ۹ ۱۱۵ ۱۱۷ ۱۲۷ ۱۸۸
 ۱۸۹ ۱۹۰ (گروه بسیاری از
 اکراد در آنجا مقیم بوده اند شاه عباس
 و نادر هم جماعتی را با آنجا کوچ دادند
 زعفرانلودر و چان شالو در بجنورد
 از آنها هستند همچنین کیرانلو و امانلو
 (عمارلو)
 خرپوت (از نواحی کردستان) ۱۲۳
 خرزاد (مادر اردشیر) ۱۶۹
 خشتره ۵۷
 خشتریه ۷۳ ۷۵ ۷۶ ۷۷
 خفتیان ۲۹۲ ۱۹۴
 خلاط (اخلاط) ۹۲ ۱۸۶ ۱۹۲
 ۱۹۳ ۱۹۶

دوستک پدرباز ۱۸۵	دامغان ۱۸۹
دولابرت (خاورشناس) ۴۹	دانا (غز) ۱۸۹
دومرگان (خاورشناس) ۲۱-۲۴	دجله (تیکرا - اروند) ۲۴ ۳۴ ۴۳
دومکنم (باستان‌شناس) ۲۱ ۳۶ ۴۳	۴۷ ۸۰ ۹۰ ۱۰۲ ۱۴۸
دوهوسه (مردم‌شناس) ۱۰۲	۱۴۹ ۱۵۸ ۱۶۰ ۱۷۶ ۱۸۶
دیاکو ۵۵ ۵۷ ۷۰ ۷۱	در (بدره کنونی) ۲۳ ۳۴ ۴۶
دیاربکر ۹۰ ۱۲۶ ۱۲۶ ۱۸۵ ۱۸۶	درازآباد (محل کردان) ۱۱۵ ۱۷۶
۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۷ ۲۰۳ ۲۰۶	درایور (خاورشناس) ۸۹ ۹۳
دیار مضر (بخشی از عراق) ۸۱	در بند تاج خاتون ۱۹۴
دیاله (شطی در ایران و عراق معروف	در بند زنگی ۱۹۴
بسیروان که بدجله می‌ریزد در قدیم	در بند (کردستان) ۲۰۰
آنرا نهر تامرا ونهر بعقوبا وآب	در تنگ ۲۰۸
نهران نیز نامیده اند) ۲۳ ۲۴	دریاچه زره‌بار (مریوان) ۳۳ ۵۴ ۶۰
۴۶ ۷۵ ۱۵۹	دزییل ۱۹۴
دیسم ۱۲۳ ۱۶۸ ۱۸۱	دزملکان ۶۰
دیسم (برزیکانی) ۱۸۳ ۱۸۴	دقوق (از شهرهای کردستان) ۱۳۱ ۱۹۲
دیلمان ۲۰۸	دلیوس (مورخ) ۱۶۲
دیلمیان (دیاله) ۱۸۴ ۱۸۶ ۱۸۸	دماوند ۵۳ ۶۴ ۶۵ ۱۱۶
۱۹۱ ۱۹۲	دمشق ۱۷۸
دینور ۱۱۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۹۴	دنبلی (طایفه کرد) ۱۱۱ ۱۲۳ ۱۳۱
دیوان شمس تبریزی ۱۰۸	دور آشور ۴۹
دیودورس ۸۲	دور آنلیل ۴۷
دیوکس ۵۵ ۷۰	دورشاروگین (شهری در زاگروس) ۶۱
حرف ر	دوری سی (سردار ایرانی) ۵۷
رادکی‌ها (طایفه کرد) ۱۰۵	دوسانی (رئیس طایفه ساپاردا) ۷۳

رواندوز (ازبلاد کرد نشین عراق) ۲۰	رأس العین ۸۱
۲۷ ۲۶	رامان (خدای بابل) ۲۵
روسبه ۲ ۲۱ ۱۰۳	رام بهشت (مادر اردشیر) ۱۶۹
روم ۱۶۱ ۲۰۵	راولنسون (باستان شناس) ۳۸
رومی رومیان ۸ ۹ ۹۷	رایسکه (خاور شناس) ۹۳
رها (شهری درین النهرین) ۸۱ ۱۷۶	رباط (نزدیک سلیمانیه) ۲۷
ری ۲۱ ۸۱ ۱۱۷ ۱۸۹	ریعه ۱۱۰ ۱۱۱
ریج (خاور شناس) ۱۱ ۱۰۲ ۱۰۶	ریعه بن نزار ۱۱۱
ریم سین (پادشاه ایلام) ۳۷	رحبه ۱۹۸
ریناخ (خاور شناس) ۹۷	رستم زال ۱۱۷ ۱۲۰
حرف ز	رسول (محمد ص) ۱
زاب سفلی (رودی از شعب دجله) ۲۳	رشید یاسمی ۱۷۰ ۱۷۱
۳۳ ۴۳ ۴۹ ۵۶	رضایه (از طوایف کرد) ۷۴ ۷۷ ۹۴
زاب علیا (رودی که بدجله میریزد) ۲۳	۱۱۳ ۱۶۲ ۲۰۲
زابوروسکی ۱۰۳	رضا قلی سلطان سیاه منصور ۲۰۷
زازا ۹۸	رکن الدوله دیلمی ۱۸۱ ۱۸۴ ۱۸۸
زاگروتی (شهر ماد) ۵۳	رماتیا ۶۶
زاگروس ۷ ۱۳ ۱۶—۲۳ ۲۷	رم لبازنجان ۱۶۸ ۱۶۹
۳۴—۳۷ ۴۳ ۴۴ ۴۷—۵۲	رم الجیلویه ۱۶۸
۵۴ ۵۶ ۵۸ ۶۱ ۶۲ ۷۰	رم الذیوان ۱۶۸
۷۳ ۷۴ ۸۷ ۸۸ ۹۴ ۹۵	رم الکاریان ۱۶۸
۹۹ ۱۰۳ ۱۲۵ ۱۶۲ ۱۶۴	رم اللوالجان ۱۶۸
زالمن (خاور شناس) ۱۳۴	رمدانی ۶۵
زاموا (نام ولایت لولویی) ۴۶ ۴۹ ۵۰	روا (سلسله کوه) ۵۳
زاهد بیک ۲۰۵	روادی (طایفه) ۱۸۲ ۱۹۳ ۱۹۵

ساتروان محل اکراد ۱۷۷
سانلکا (شهری در روی دجله) ۹۰
سارنها ۱۰۱
سارگن (پادشاه آشور) ۶ ۲۲ ۲۳
۲۴ ۲۶ ۵۴ - ۶۰ ۷۳
ساریسا (شهری نزدیک دجله) ۹۰
ساسان ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۱
ساسانی ۸ ۳۹ ۹۱ ۱۰۲ ۱۰۷
۱۱۴ ۱۲۴ ۱۶۵ ۱۷۵ ۱۸۷
ساسون (در ترکیه) ۹۳ ۹۷
ساکا (سیت) طایفه آریائی که در حدود ۱۳۰۰
قبل از میلاد از آسیای مرکزی هجرت
کرده ایران را مورد هجوم قرار داده
و کرکوک را پایتخت خود ساخته اند
امروز نام آنها در لفظ سگستان سیستان
باقی است از طریق اراخوزی رنج
در افغانستان و از معابر بولان وارد
هندوستان شده دولتی مستعجل در دهلی
و بیستی تأسیس کردند (هرتسفلد) ۱۳
۶۳ ۶۶ ۶۷ ۷۱ ۷۵ ۷۷
۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۴ ۱۰۳
ساگارتی از طوایف چادر نشین ایرانی
(هردوت ۱ | ۱۲۵) (در فرس قدیم
موطن این طایفه را در زاگروس
شمالی آساگار نامی گفته اند بهمنی

زربی نوس ۹۱
زردشت زردشتره ۶ ۱۲۰ ۱۲۱
۱۲۸
زردشتی ۱۲۰ ۱۲۳ ۱۲۸
زرزاینه (از طوایف کرد) ۱۱۳
زرنیه رود (جنتو) ۵۱
زروان ۱۳۰
زکریا خان حکاری ۲۰۷
زمین داور ۲۰۷
زنجان ۲۰۸
زندیه ۹
زنه سانه ۶۶
زهاب (دشتی در مغرب کرمانشاهان) ۲۵
زیکیر تو ۵۴
زیگ (از دودمانهای قدیم ایران) ۸
۲۰ ۲۶ ۷۶
زینل خان شامور ۲۰۵
حرف ژ
زرمن ۱۱ ۱۰۳
ژنو ۱۰۰
حرف س
ساپاردا (نام طایفه) ۷۳
ساتارشو (از سرداران ایرانی) ۵۷
ساتراب (شهربان) (استاندار عهد
هخامنشی) ۱۵۶ ۱۵۸

سلطان آباد (چمچمال) ۱۹۴ ۱۹۸	هم در مرکز ایران کنونی ساکن
سلطان جلال‌الدین ۱۹۷	شده اند (لارنس شرح بر هردوت)
سلطان سلیم خان ۲۰۵	۹۶ ۹۵ ۵۳
سلطان عزیزی ۱۳۰	سام ۱۱۳
سلطان محمد خان (والی روم) ۲۰۵	سامانیان ۱۱۷
سلطان مراد (عثمانی) ۲۰۵	سامی ۱۰۱ ۹۸ ۱۱ ۵
سلطانیه ۱۹۹	ساتوم (شعبه زبان هندواروپائی) ۴۸
سلماس (شاپور) ۹۷ ۱۸۲ ۲۰۷	ساندو ۷۳
سلمان خان سوباشی دنبلی ۲۰۷	سانسکریت (زبان آریائیهای هند) ۴۵
سلمنصر ۷۰	ساجیلان (مهاباد) ۹۸ ۶۶
سلوسی (شهری در کناردجله) ۱۶۰	سبلان (در آذربایجان) ۱۷۷
سلوکوس (سلوکی) ۱۵۹	سبیح ۱۱۲ ۱۱۱
سلوکی (سلسله شاهان) ۹۷ ۱۵۸	سراة ۱۱۱
سلیمان (نبی) ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۲	سرخاب (کرد) ۱۹۲
سلیمان شاه (ابن پرچم) ۱۹۷	سرماج پاتخت حسنویه ۱۸۳ ۱۸۲
سلیمان بن نصرالدوله (مروانی) ۱۹۰	سروجیه (از طوایف کرد) ۱۱۳
سلیمانیه (از بلاد کردنشین عراق) ۲۰	سعد وقاص ۱۷۶ ۱۷۵
۲۶ ۳۳ ۹۸ ۱۱۹ ۱۲۰	سعدی پسر ابوالشوک ۱۹۲
۱۲۳ ۱۳۴ ۱۳۵	سغد (ترکستان) ۱۵۷
سسویاونا (پادشاه بابل) ۴۱	سقراط (حکیم) ۱۴۷
سنان ۱۸۹	سقر ۱۳۵ ۵۰ ۴۶
سمیرم (ناحیه در فارس) ۲۵	سقمان قطبی ۱۹۲
سناخریب (پادشاه آشور) ۵۹ ۶۰	سگستان ۱۱۵ ۱۳
۶۱ ۷۴	سلاسل (نله) ۲۰۰
سنجایی ۱۲۰ ۱۲۲	سلجوقیان ۱۳ ۱۹۰ ۱۹۲ ۱۹۴

سیب پار در بابلستان قدیم ۲۴ ۳۱ ۴۲	سنجار (شهر عراق) ۱۲۶ ۱۹۰
سبیری ۲۱	سند (شط) ۱۷۹ ۱۹۳
سیتاکن (جنوب ماد) ۱۶۴	سقفور ۲۰۰
سیر سیدنی اسمیت ۹۳	سنندج ۱۳۵
سیروان (شط) ۱۹۲	سوادکوه ۶۳ ۱۶۶
سیستان ۲۱ ۹۵ ۱۱۷ ۱۳۷	سوزارتو (آشور) ۳۱ ۳۶ ۸۹
سیف الدوله حمدانی ۱۸۱	سوباری ۲۶
سیکورابی (نام کوهی) ۲۶	سوتو (نام محلی) ۲۶
سیماش (بختیاری) ۲۶ ۳۴ ۳۵ ۵۸	سوران (طایفه کرد) ۱۱۳
سیمری ۶۶	سورستان ۱۸۸
سیمیار - رمزگو (زردشت) ۱۲۱	سوریا (خدای هند) ۳۹ ۴۵
سین (خدای بابل) ۲۵ ۳۱	سوریاش (خدای کاسی) ۳۹
سینامینلی ۱۲۰	سوریه ۴۷ ۹۵
سینیس ۷۲	سوزین (خوزیان) ۱۶۳
سیوم (پادشاه گوتی) ۳۲	سوسنیان (بین راه سلیمانیه و رباط) ۲۷
حرف ش	سوق الثمانین ۹۰
شاپور (سلاماس) ۹۷	سولاک (مردم شناس) ۱۱ ۱۰۳ ۱۰۶
شاپور (فارس) ۱۷۸	سوماشتو (محلی در حوالی آشور) ۲۶
شادرلی (طایفه) ۱۲۰	سومباسه (از نواحی ارمنستان) ۱۶۱
شادنجان (برزیکانی) ۱۸۳	سومر ۱۶ ۲۹ ۳۱ ۳۳ ۴۰ ۸۸
شازنجان ۱۱۱ ۱۱۵ ۱۹۲	سونجک بهادر ۲۰۰
شاذی بن مروان ۱۹۵	سویس ۸۹
شارکالی شاری (پادشاه آگد) ۲۸	سومین ۱۰۰ ۱۴۰
۲۹	سه (نام خدای کاسی) ۳۸
شاروایگی ۷۵	سیاگزار (پادشاه ماد) ۵۷

شروابگمی (نام شهر) ۶۷	شاشرووم نام ولایتی در کردستان ۳۵
شفاقی (طایفه) ۱۲۳	شالغ بن ارفغشند ۱۱۳
شکا کها (طایفه) ۹۸	شالیار ۱۲۱
شلمنصر (پادشاه آشور) ۴۱	شامات ۱۱۵ ۹۸ ۸۴ ۸۳ ۵۲
شمدینان (در کردستان) ۱۲۳ ۱۲۲	۲۰۲ ۱۹۵ ۱۹۳
شمس الدوله دیلمی ۱۸۸ ۱۸۴	شاذر (مردم شناس) ۱۰۵ ۱۰۴
شمس الدین بدلیسی ۲۰۳	شاه ارمن (ساسله) ۱۹۲
شمش (خدای بابل) ۳۸ ۲۷ ۲۵	شاهپور (ساسانی) ۱۷۱
شمشی آداد (پادشاه آشور) ۵۹ ۵۱	شاهدین جراح ۱۲۶
شنبو ۱۹۹	شاعرخ (بسر تیور) ۲۰۲
شوترنه پادشاه کاسی ۴۰	شاهسون ۱۲۳
شوتروک ناخوته (پادشاه ایلام) ۴۲ ۲۴	شاه طهماسب صفوی ۲۰۶
۵۹	شاه عباس بزرگ ۲۰۷ ۲۰۶
شوش ۷۷ ۴۳ ۳۳ ۲۴ ۲۱ ۱۵	شاه علی بیک (حاکم جزیره) ۲۰۶
۱۴۸ ۸۳	شاهنامه شهنامه ۱۶۷ ۱۲۰ ۱۱۷
شواتز ۲۱	شبانکاره ۱۶۷ - ۱۷۰ ۱۹۲
شولگی (پادشاه اور) ۳۶ - ۳۴	شیک (شیک) (فرقه از اکرا) ۱۲۴
شولمه (پادشاه گوتی) ۳۰	شجاع الدین خان سورله ۲۰۸
شوهجان ۱۱۵ ۱۱۱	شدادی (طایفه) ۱۹۵ ۱۸۲
شهر زور ۵۰ ۴۶ ۴۳ ۲۸ ۲۷	شراه (از خوارج) ۱۲۳
۱۱۵ ۷۷ ۶۲ ۵۶ ۵۵ ۵۲	شرفغان بدلیسی ۲۰۶
۱۸۵ ۱۸۴ ۱۸۳ ۱۷۶ ۱۲۰	شرف الدین علی یزدی ۱۹۹
۲۰۷ ۲۰۶ ۱۹۶ - ۱۹۲	شرفنامه ۱۱۷ ۱۱۶ ۱۰۹ ۸۹
شهرستانی ۱۲۷ ۱۲۶	۲۰۶ ۲۰۵ ۲۰۳ ۱۳۵ ۱۲۳
شیبیک (نام خدای کاسی) ۳۸	شرک (پادشاه گوتی) ۲۸

ضیاءالدین خان بدایسی ۲۰۶
 حرف ط
 طبرستانی ۱۸۸ ۱۸۹
 طبرستان ۹
 طبری ۸۹ ۱۱۸ ۱۶۹ ۱۷۱
 طرابوزان ۹۲
 طرل سلجوقی ۱۸۷ ۱۹۱ ۱۹۲
 طرهان (در لرستان) ۱۷۷
 طمورابه ۹۷
 حرف ظ
 ظاهر برزیکنی ۱۸۴ ۱۹۲
 ظفرنامه ۱۹۹
 حرف ع
 عاشور خان چکنی ۲۰۷
 عاصم پسر حسنویه ۱۸۴
 عالم اراء عباسی ۲۰۶ ۲۰۸
 عامر بن ماء السماء ۱۱۲
 عباسیان ۱۷۸ ۱۹۳ ۱۹۷
 عبدالرحمن بن الاشعث ۱۷۸
 عبدالرحیم خارجی ۱۳۷
 عبدالرزاق پسر حسنویه ۱۸۴
 عبدالقادر گیلانی ۱۲۲
 عبدالله بن ابراهیم ۱۸۱
 عبدالله بن حمدان ابوالهیجا ۱۸۱
 عبدالله بن السید بن الانس ازدی ۱۷۹

شیخان (در مشرق عراق) ۲۷ ۱۲۶
 شیخ بهائی ۱۳۵
 شیخملی بهادر ۲۰۰
 شیدیر پرنه ۶۴
 شیراز ۲۱ ۱۷۰ ۱۸۶
 شیروان ۲۰۸
 شیز (تخت سلیمان) ۱۲۳
 شیکاگو (آمریکا) ۱۶ ۲۰
 شیهاک اینشوشیناک (پادشاه ایلام) ۴۲
 شیموروم (دولتی قدیم در کردستان ناحیه فعلو
 آلتون کپرو) ۲۳-۲۶ ۳۳ ۳۵
 حرف ص
 صابنه نام فرقه ایست که در بین النهرین قدیم
 بوده اند ۱۲۹
 صاحب الزنج ۱۲۳ ۱۸۰
 صارانی (فرقه از اکراد) ۱۲۴ ۱۲۵
 صامغان ۱۱۵ ۱۷۶ ۱۸۳ ۱۹۲
 صفویه ۱۳۱ ۲۰۳ ۲۰۷
 صلاح الدین ایوبی ۱۹۵
 صعصعه بن زرار ۶ ۱۱۱ - ۱۱۳
 صمصاء الدوله (دیلمی) ۱۸۵ ۱۸۶
 سنارد ۷۳
 صیمره ۶۰ ۱۷۷
 حرف ض
 ضحاک ۱۱۵ ۱۱۶

- علی الهی ۱۲۲ ۱۲۴ ۱۲۵
 علی مراد خان زیگک ۲۰۸
 علویان ۱۰۹
 عمادیه (از طوایف کرد) ۱۱۳ ۱۲۳
 عمر خلیفه ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۷۶ ۱۷۷
 عمرو بن مزینیا ۶
 عمرو بن های العبسی ۱۷۸
 عوبدیا ۷۳
 عوفی ۱۳۷ ۱۳۸
 عیاض بن غنم (سردار عرب) ۱۷۶
 عیدالکردی ۱۱۶
 عیسی ۱۳۰ ۱۳۹
 عیسی حمیدی ۱۹۳
 عیسوی ۱۲۸ ۱۷۷
 عیشایه (طایفه کرد) ۱۸۳
 عیشویه ۱۳۱
 عیلان ۱۱۳
 عیون الاخبار ۹۰ ۱۰۸
 حرف غ
 غانم ۱۸۲ ۱۸۳
 غانم آباد ۱۸۳
 غز (طایفه راکهم بژاد سلجوقیان) ۱۸۸
 ۱۹۱
 غزه ۸۶
 غسانیان ۱۱۱
 عبدالملک بن مروان ۱۷۷
 عبدالملک پسر حسنویه ۱۸۴
 عتبه بن فرقد السلمی ۱۷۶
 عتبی (ابوالحسن عیبدالله بن احمد) وزیر
 سامانیان ۱۳۷ ۱۸۷
 عثمان ۱۲۳
 عثمانی ۲۰۳-۲۰۷
 عدنان ۱۱۰ ۱۱۳
 عدی بن مسانر (شیخ یزیدی) ۱۲۶
 ۱۲۹ ۱۳۰
 عراق ۹۳ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۳۵
 عراق عجم ۱۱۴ ۱۹۴ ۱۹۹
 عرب ۶ ۴۰ ۹۲ ۱۰۰ ۱۱۰ ۱۱۲
 ۱۱۴ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۷ ۱۳۶
 ۱۷۵-۱۷۷ ۱۸۶-۱۸۸
 عرم (سیل) ۱۱۲
 عزالدین شیر ۱۹۹ ۲۰۵
 عطار ۱۳۵
 عزرائیل ۱۳۰
 عضدالدوله ۱۶۸ ۱۸۳-۱۸۵
 عکرمه ۱۱۳
 علك بور (جدا کرد شیانکوره) ۱۶۸
 علی (ع) ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۵ ۱۷۷
 علی بن محمد (صاحب الزنج) ۱۸۰
 علی بن مروان ۱۸۶

فقفور ۳۹	غلاة (على اللهی) ۱۲۴ ۱۳۱
فلسطين ۲۰ ۸۲	غور ۱۱۷
فولادین مندر ۱۸۶	حرف ف
فیروزشاپور (ناحیه درکردستان) ۸۹	فارس ۴۶ ۷۳ ۷۷ ۷۸ ۸۰ ۸۲
فیشابور (درکردستان) ۱۹	۹۱ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷
فینیقی ۱۰۰	۱۳۶ ۱۶۵ ۱۶۷ ۱۶۹ ۱۷۱
فینیک (درکردستان) ۹۰ ۱۹۱	۱۷۶ ۱۸۰ ۱۸۸ ۱۹۲
حرف ق	فارسانامه ۱۶۷ ۱۷۰
قادر (خلیفه) ۱۸۷	فارسی ۱۳۷ ۱۷۷
قادریه ۱۲۳	فتوح البلدان ۱۷۶ ۱۷۷
قادسیه ۱۷۵	فخرالدوله ۱۸۴
قارص ۱۲۶	فخرالدوله بن جهیر سردار سلجوقی ۱۸۷
قاورد ۱۹۳	فراارتنس ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۵ ۷۶
قرآن ۱۲۲ ۱۲۷	فرات (شط) ۴۷ ۴۸ ۹۸ ۱۵۴
قرا بللی ترکمان ۱۹۲	فراغه ۳۹ ۴۷
قراداغ تنگه (در جنوب شهر زور) ۲۷	فرانسوی ۲۱ ۱۶۵
قراقوش ۱۰۳	فرانسه ۱۴۰
قراقویونلو ۲۰۲ ۲۰۳	فردوسی ۱۱۶
قرا یوسف ۲۰۳	فرس ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۸۸
قرچقای خان ۲۰۶	فروغیه (فریژی در آسیای صغیر) ۳۹
قره ۹۱	فرهاد ۱۱۸
قردو ۹۱ ۹۰ ۹۴ ۹۵ ۹۷ ۱۵۸	فریدون ۱ ۶ ۱۲۰
قردوی ۹۲	فسا ۱۷۶
قرواش بن المقلد العقیلی ۱۹۱	فستوس بیزانسی ۹۷
قرزل ایرماق ۸۲	فضلوویو ۱۶۸

قزل رباط ۱۷۵

قزل یغمر (غز) ۱۸۹

قزوین ۲۰۵

قسطنطنیه (استانبول) ۳۱

قسنان (قلمه) ۱۸۳

قصبه ۹۰

قطور ۹۸

قمعاع سردار عرب ۱۷۵

قفص چادر نشینان بی مسکن (فوج) آنها

را در کرمان لولی در بلوچستان

لوری در فارس کاولی (کابلی) و غربتی

در آذربایجان قره چی در خراسان

قرشمال (غیر شمار = خارج از

سرشماری) میخواندند نزد عرب جات

یازو طاست گویند و لید خلیفه اموی

آنها را از دره سفلی سند کو چانیده

بسواحل دجله آورد نزد اروپائیان

Gypsie که همان قفص مورخان

عرب است در شاهنامه بهرام گور

لولیان را از هند بایران کوچانیده ۱۹۳

قفقاز قفقازی (زبان و نژاد و سکنه باستانی

زاگروس) ۱۷ ۲۲ ۲۴ ۳۷

۳۸ ۳۹ ۴۴ ۵۵ ۴۷ ۴۸

۵۰ - ۵۳ ۵۷ ۶۲ ۶۶ ۹۲

۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۳

قلمه سفید ۱۷۰

قلندر سلطان کله گیر ۲۰۸

قندهار ۲۰۸

قورطی ۹۳ ۹۴ ۹۵

قیس ۱۱۳

قیس بن سلمة الاشجعی ۱۷۷

قیصر (روم) ۱۶۱ ۱۹۲

حرف ك

کاپادوکیه (از نواحی آسیای صغیر) ۸۲

کادوسی (طایفه) ۲۸ ۱۶۲ ۱۶۳

کاربیتی ۷۲

کارشاروکین (شهری در اورامان) ۵۴

۵۵

کارکشی (نام شهر) ۷۲

کارنامه (اردشیر) ۱۶۶

کارون ۶۰

کازالو (در مشرق دجله) ۲۳ ۳۴

کاسپین بر فسور هر تسفلد گویدا اگر اسمی

باید بسکنه ایران قبل از آریائیها

داده شود کلمه کاسپین شایسته است

ریشه این کلمه را میتوانیم در بسیاری

از نقاط ایران بیابیم و روشن تر از

همه در بحر کاسپین (خزر) است

بنابر رأی هانری فیلدر بشه کاسی همان

کاسپی است اصل کاس بوده در حالت

کرج ۱۱۵	جمع کاسیب میشده (بنا بر نقل یونانیان)
کرد ۲-۱۴ ۸۸ ۹۱-۹۸ ۱۰۰-	۱۶۳ ۱۶۲
۱۰۴ ۱۱۱ ۱۱۳ ۱۱۹ ۱۲۲	کاسی کاشو کوش کاششو (یکی از
۱۲۳ ۱۲۵ ۱۳۱-۱۳۹ ۱۴۵	اقوام قدیم زاگروس) ۶ ۱۲ ۱۳
۱۴۷- ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۵ ۱۶۷	۱۸ - ۲۲ ۲۶ ۳۶-۴۲ ۴۴-۴۶
۱۶۹ ۱۷۱ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۸۵	۵۰ ۵۲ ۵۹ ۶۳ ۷۲ ۹۵
۱۹۲- ۱۹۳ ۱۹۷ ۲۰۲ ۲۰۳	۱۶۴ ۱۶۳
۲۰۷ ۲۰۸	کاشان ۲۱
کردبن اسفندیاز ۱۱۴ ۱۱۵	کاشو (نام خدای کاسی) ۳۸
کردبن عمرو مزیقیاء ۱۱۲	کاشین یا کاشن (در شمال ایلام) ۳۷ ۳۸
کردبن کنعان بن کوش بن حام بن نوح ۱۱۳	کاکه (عشیره کرد) ۱۲۴
کردستان ۴ ۱۱-۱۳ ۱۵-۲۰ ۲۱	کامرون (مستشرق آمریکائی) ۱۶
۲۳ ۲۶ ۳۵-۳۷ ۴۳ ۵۹ ۵۳	کامل بن اثیر ۱۶۹ ۱۷۱ ۱۷۷ ۱۷۸
۵۶ ۵۹ ۷۰ ۷۳ ۷۴ ۷۶	۱۸۰ ۱۸۲ ۱۸۵ - ۱۹۳
۸۷- ۸۹ ۹۳ ۹۴ ۹۸ ۱۰۸	کانتریت (رود خابور) ۱۵۴
۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۲ ۱۲۴ ۱۲۵	کایزر (خاورشناس) ۳۵
۱۳۴ ۱۳۵ ۱۴۷ ۱۵۷ ۱۶۰	کبودان (دریاچه رضائیه) ۱۶۱
۱۷۶ ۱۷۹ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴	کبوجیه ۷۹ ۸۲ ۸۵
۱۹۶- ۲۰۰ ۲۰۷	کپوتان (دریاچه رضائیه) ۱۶۱
کر:وئن (کردستان) ۹۰ ۹۱	کپوتان دزو (دریاچه رضائیه) ۱۶۱
کردو ۹۲ ۹۵	کتاب الاسماء (یوستی) ۱۶۹ ۲۰۸
کردو و کوردستان (تألیف آقای محمد	کتاب الخراج قدامة بن جعفر ۱۷۰
امین زکی (نویسنده فاضل کرد) ۹۳	کتاب المعارف (ابن قتیبه) ۱۱۵
کردوخ (کرد) ۸۹	کتزیاس (طیب و مورخ یونانی) ۸۰
کردوخوی ۹۰	۸۲ ۸۵

کزدکه (محل قصر شاهان اتر پراتی) ۱۶۲	کردوک (کردوخی گزنفون) همان
کشتاربتی (امیراد) ۷۲	کودراهای (کتیبه‌های میخی است) ۹۱
کشیکان (رود) ۱۹۵	۱۰۷ ۱۴۸-۱۵۷
کفری (از بلاد عراق) ۲۶	کرده (قسمتی از متصرفات گیمیل‌سین)
کلبی ۱۱۲	۳۶ ۸۹ ۹۴ ۹۵
کلدانی ۱۵۴	کبردی بن قاسم ۱۷۱
کلدانیان ۶-۱۱ ۸۴ ۹۱	کرامر (باستان شناس) ۱۹۵
کلده ۱۶	کرت (ملوک) ۱۱۵
کله آرک (یونانی) ۱۵۰	کرج ابی دلف ۱۱۵
کلهر (از طوایف کرد) ۹۲ ۱۱۸	کرچیخ ۹۷
۱۲۰ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۳۶	کردک (کرد) ۱۰۷
کیاخ (قلعه) ۲۰۵	کرکوک (از بلاد عراق بایستخت ولایت قدیم
کلوبر (باستان شناس) ۶۵ ۷۲	آدیابن رجوع شود به ساکا) ۲۶
کله‌شین (گردنه) ۵۱ ۹۲	۳۱ ۳۳ ۳۶ ۸۰ ۸۳ ۱۲۴
کلپائی (نام طایفه است) ۱۲۰	کیرماج ۱۳۶
کلیات سعدی ۱۳۵	کیرمان ۱۱۵ ۱۶۷ ۱۶۹ ۱۸۸ ۱۹۳
کنتنو (مستشرق فرانسوی) ۱۷ ۲۱	کیرمانشاه ۲۱ ۲۵ ۳۳ ۵۳ ۵۴
۲۲ ۲۵ ۳۲ ۴۰ ۴۸ ۸۱	۵۹ ۶۳-۶۵ ۷۶ ۹۲ ۱۲۲
کنهر (در مغرب گهواره و مشرق کنند)	۱۹۲ ۱۹۴ ۱۹۶
۳۳	کریر (خاورشناس) ۱۲۳
کنگور ۱۱۱ ۱۹۴	کرنه (از دهستانهای مغرب کیرمانشاهان
کواکسار ۷۸	در سیاحتنامه ایزیدور خاراکس عهد
کوتر ناحوتته (پادشاه ایلام) ۴۲ ۶۰ ۶۱	اشکانیان مذکور است) ۲۱ ۱۹۴
کوئه (شهری در گوتیوم) ۲۷	کره شلی (طایفه کرد) ۱۲۰
کورتی ۹۱ ۹۳ ۹۵ ۱۵۹ ۱۶۰	کریستن‌سن (خاورشناس) ۱۷۰ ۱۷۱

کیکان (از طوایف کرد) ۱۱۵
کی کی لگب (بادشاه گوتی) ۳۰
کیلمان ۷۳
کیماش (ولایتی در شرق کرکوک) ۳۳
کیبری (از طوایف آریائی) ۶۳ ۶۵
۶۹ ۷۳ ۷۵
کینگک (خاورشناس) ۲۷
کیوشبورا (نام کوهی) ۲۶
حرف گ
گارود (خاورشناس) ۲۰
گالچاقبایی در پامیر و هندو کش هستند
آنها را ایرانی گویند ۱۰۴
گاندش (بادشاه کاسی) ۴۲
گت‌ها (نام طایفه) ۱۰۳
گدائی سلطان کولانی ۲۰۸
گرت ۱۳۱
گرجستانی ۱۱
گرگان ۶۶ ۱۶۲ ۱۸۷ ۱۸۹
گرگین (از پهلوانان قدیم) ۱۱۸
گزان تو گوئید ۱۰۴
گزرتادو قردو (نام محلی) ۸۹
گرل بندو (حوالی رود جغتو) ۵۱ ۵۲
گزنفون (مورخ) ۹۱ ۹۲ ۱۰۸
۱۴۷ ۱۴۸ ۱۵۱ - ۱۵۸
۱۶۶ ۲۰۰

گورتی‌ها ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۵-۱۶۷
گورس ۶ ۳۴ ۲۷-۷۹ ۸۲ ۸۵ ۸۷
۱۱۷
گورس کوچک هخامنشی ۱۴۸ ۱۵۷
گورسینی (طایفه) ۹۸
گوروم (بادشاه گوتی) ۳۱
گوروپدی (نام کتاب گزنفون) ۹۲
گوستن (کاسیان) ۱۶۳ ۱۸۵
گوش (نام کاسی‌ها در کتب فارسی) ۴۱
گوفه ۱۷۸
گوکتاش (غز) ۱۸۹
گوکسار ۷۱
کوک کوما (قم ؟) ۶۵
کولار (نام کوهی) ۵۶
کونا کسا (نزدیک بابل = تل‌الکنیسه) ۱۴۸
کوبرنمک ۶۴ ۶۵
کهگیلویه (ناحیه بین فارس و خوزستان)
۱۱۴ ۶۱ ۳۴
کیریسوف (سردار یونانی) ۱۴۹ ۱۵۰
۱۵۱ ۱۵۳ ۱۵۵
کیسیان کوسیان (نام کاسی در کتب یونانی)
۴۱
کیشاسو (از بلاد زاگروس) ۷۳
کیشه سیم ۵۶
کیقباد ۱۲۰

لانگدون ۸۶
لاوبن (طایفه) ۱۹۶
لایار (خاور شناس) ۱۲۸
لایبزیك ۳۲
باب‌الالباب (عوفی) ۱۳۷ ۱۳۸
لیتوپروژپ (باریک‌چهرگان) اصطلاح
انسان شناسی ۱۰۵
لیتورینی (بینی قلمی) اصطلاح انسان‌شناسی
که اطلاق میشود بر شعبه‌ای از نژاد
سفید که دارای بینی کشیده‌نازک هستند
۱۰۵
لر (ازطوایف کرد) ۹ ۱۱۳-۱۱۷
۱۲۰ ۱۳۶ ۲۰۷
لرچ (خاورشناس) ۶ ۹۱
لرد کرزن ۸ ۹
لرستان ۱۷ ۲۳ ۳۶ ۳۷ ۴۰ ۴۱
۴۲ ۴۶ ۴۹ ۵۸ ۵۹ ۷۹
۱۲۲ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۹۴ ۱۹۷
لریه (ازطوایف کرد) ۱۱۳
لزیه ۱۱۱
لسکو (روژر) خاورشناس ۱۲۳
لك (ازطوایف لرو کردمحبوبندمسكن
آنها لرستان است در کردستان هم
نزدیک لیلای جماعتی از آنها هستند)
۱۲۰ ۲۰۸

گشایش (مولانا) ۱۲۲
گشن اسب ۶۲
گنجعلی خان زیگ ۲۰۸
گنجك (تخت سلیمانی) ۱۳۲
گنجه ۱۸۲
گوتی ۶ ۱۲ ۱۳ ۲۷ ۲۲ ۲۶-۳۴
۳۷ ۴۰-۴۱ ۴۵ ۱۰۸
گوتیوم ۲۳-۴۲
گوتو ۲۶
گوبانان ۱۶۹ ۱۷۰
گوچهر (امیربارنگی) ۱۶۹
گوردان (گورانیه) ۹۸ ۱۰۲ ۱۱۳
۱۲۲ ۱۳۶
گهواره (قصبة در کرمانشاهان) ۳۲
گیب (اوقاف) ۱۸۷
گیر (امیر سیماش بختیاری) ۳۴
گنهر (نام ولایتی) ۳۳ ۳۵ ۳۶ ۸۹
گیلانی ۹ ۱۹۸
گیل ها ۱۶۳
گیبیل سین (پادشاه اور) ۳۶ ۸۹
گیومرث (انسان اول) ۱
حرف ل
لار ۱۱۸
لاسیراب (پادشاه گوتی) ۶ ۳۱ ۳۱
لاکاش (شهری در بین‌النهرین) ۱۵

۱۶۵ ۱۶۲ ۱۶۱ ۱۵۹ ۱۴۸
 ماد کوجک ۸۱
 مادنجان ۱۶۹ ۱۱۱
 مارد (مردا بمعنی متقلب است از طوایف
 چادرنشین ایرانند هر دوت ج اص
 ۱۲۵ از سلاطین هخامنشی حقی می
 گرفتند که آرام باشند (لارنس شرح
 بر هر دوت) تصاویر مال امیر ایذه
 از مردها (مردها) است (-ایکس) ۱۱۷
 ماردین (عراق) ۱۹۸ ۱۷۶
 مارسایها ۱۳۱
 مارماری ۱۳۱
 ماروت (خدای هندی) ۴۵ ۳۹
 ماروتاش (خدای کاسی) ۳۹
 ماریا (نام جنگجویان میتانی) ۴۷
 ماریانو (نام امراء میتانی) ۴۸
 مازاموا (نام دیگر ولایت لولوبی) ۴۶
 مازندران (طوایف اگراد در این ولایت
 بسیار بوده اند) ۱۹۹ ۱۶۶
 ماسبندان ۱۷۷ ۱۶۴ ۱۱۵
 مزدیکان ۱۱۱
 مزقیاء ۱۱۳
 ماش دای اکو ۵۷
 مال امیر ۶۰ ۵۹
 مامروتی (نام زنان گوتی) ۳۱

لنتز خاورشناس ۱۳۴
 لوبدو (از آبادیهای قدیم کردوک) ۲۳
 لوشان (خاورشناس) ۱۰۶ ۱۰۳ ۲۱
 لوکر (قصبه ای بوده در حوالی مرو) ۱۳۷
 ۱۳۸
 لوکری (شاعر) ابوالحسن علی ابن محمد
 الغزالی (غزوانی) ۱۳۸ ۱۳۷
 لولوبی (لولوبیوم، لولو،) ۱۳ ۱۲ ۶
 ۳۵ ۳۳ ۲۸ - ۲۳ ۱۸ ۱۷
 ۸۰ ۷۷ ۴۹ ۴۶ ۴۱ ۳۷
 لوور (موزه پاریس) ۸۱ ۳۲
 لی (خاورشناس) ۵۴
 لی بوم (نام حاکم انشان) ۳۵
 لیدی (کشوری در آسیای صغیر) ۸۲
 ۱۴۸

حرف م

ماتعیس ۱۷۹
 ماتیهانه ۱۶۱
 ماجردان ۱۱۵ ۱۱۱
 ماد، مادی، مد، آمادا ۱۴ ۱۱ ۸ ۷ ۲
 ۴۶ ۳۷ ۲۲ ۱۹ ۱۸ ۱۷
 ۵۶ ۵۵ ۵۳ - ۵۰ ۴۸ -
 ۷۰ ۶۵ ۶۳ ۶۲ ۶۰ ۵۸
 ۹۵ ۹۱ ۸۸ - ۸۰ ۷۸ - ۷۱
 ۱۰۴ ۱۰۲ ۱۰۰ ۹۹ ۹۸

محمد بیغمبر (ص) ۱۲۲ ۱۲۶ ۱۲۷	مایتی آرشو ۷۳
محمد خان استاجلو ۲۰۶	مایکونیا ۹۸
محمد قزوینی (علامه استاد) ۱۹۷	مان (خاورشناس) ۱۳۴
محمود غزنوی ۱۸۷	مانامی ۱۲ ۱۷ ۱۶ ۴۶ ۵۰-۵۲ ۵۴
محمودی (طایفه کرد) ۱۳۱	۵۵ ۶۵ - ۶۸ ۷۰ ۷۳ ۷۵
محمودیه (الوطوایف کرد) ۱۲۳	۷۶ ۸۰ ۹۴
مختار ۱۷۷ ۱۷۸	ماندا ۵۸
مدائن ۹ ۱۷۵	ماندان ۸۵
مدکتو (محلّی در کرخه علیا) ۶۰	مانی ساروس ۹۱
مراغه ۱۸۹	مانوی ۱۲۸
مرج ۱۷۶	ماه البصره ۱۱۵
مرد ۱۱۱ ۱۱۳ ۱۱۷ ۱۶۳ ۱۶۶	ماه الكوفه ۱۱۱ ۱۱۵
۱۶۷	ماهی دشت ۵۳ ۶۳ ۱۹۴
مردستان (در شمال دریایچه وان) ۲۶۲	مباهج العبر ۱۱۲
مردوک (نام خدای بابل) ۳۸	مبشر بهادر ۲۰۰
مرعش ۲۰۳	مجارستان ۴
مروانیه (اکراد) مروانیاث ۱۸۵	مجمع الانساب شبانکاره نئی ۱۶۸
۱۸۶ ۱۸۷	مجوس ۱۱۷ ۱۶۶
مروج الذهب ۶ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۵	محمد امین زکی ۹۳
۱۲۳ ۱۳۱ ۱۶۹ ۲۹۳	محمد افندی الکردی ۱۰۹ ۱۱۴
مرو شامیجان ۲۰۷	محمد السلطان ۲۰۰
مرهشی (مرهشی) (ولایتی در جنوب کنهرا)	محمد پاشا ۲۰۶ ۲۰۷
۳۳ ۳۵	محمد بن شدادین قرطو ۱۸۲
مریم ۱۳۰	محمد بن عبدالله بن هزارمرد ۱۸۰
مربوان ۱۳۵	محمد بن عنان (ابوالفتح) ۱۹۱

مسعودی ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۳	مرزبان دیلمی ۱۸۱
۱۱۴ ۱۱۷ ۱۲۳ ۱۳۲ ۱۶۱	مساور ۱۸۰
۱۶۹ ۱۹۳	مستعصم خلیفه ۱۹۷
مسو ۵۱ ۵۲	مستکان ۱۱۱ ۱۱۵
مسیح ۸۸ ۱۶۰	مسعد ۱۱۰ ۱۱۳
مصر ۳۹ ۴۰ ۴۷ ۴۸ ۷۸ ۱۱۶	مسعود غزنوی (۱۸۹) در سپاه ابن بادشاه
۱۲۶ ۱۶۹ ۱۷۶ ۱۹۵ ۱۹۶	فوجی از کرد بود در سال ۴۲۷
۱۹۸	ابوالحسن عراقی را سالار کرد و
مصطفی ۱۲۲	عرب نمود و بمقابله سلاجقه فرستاد
مصطفی (پیرشهریار) ۱۲۲	چون عراقی در هرات بشرا بخواری
مصطفی سلطان جستانی ۲۰۸	و عشرت مشغول شد سلطان او را
مضر ۱۱۲ ۱۱۳	معزول و دوسالار از خود کرد و
مضربن نزار ۱۱۱	عرب بر آنان برگماشت (رجوع شود
مطلع السعدین ۲۰۲	بتاریخ بیهقی چاپ تهران ص ۵۰۶
معاویه ۱۱۳	و ص ۵۲۷ و ص ۵۴۳) سلطان
معتصم خلیفه ۱۷۹	مسعود هنگام جنگ با سلجوقیان در
معجم البلدان یا قوت ۱۳۷ ۱۶۹ ۱۷۰	سال ۴۳۰ فوجی از کرد در سپاه
معرفت (نام کتاب) ۱۲۲	خود داشت (بیهقی ص ۶۱۰) فرخی
معزالدوله ۱۸۱ ۱۹۱	در مدح ابوالحسن علی بن فضل معروف
معطوبه ۱۸۱	بحجاج گوید :
معله (محل کردن) ۱۷۶	یکی منم که چنان آمدم مثل بر او
مغول ۸ ۴۰ ۱۹۶ - ۱۹۸	که کرد بی بنه آید هزیمت از بنگاه
مقدونی ۱۵۸ ۱۶۰	سلطان محمود نیز در جنگ ایلک خان
مقصود سلطان دلبلی ۲۰۸	لشگری از کرد با خود داشت (ترجمه
مکتفی خلیفه ۱۸۱	تاریخ یبسی ص ۲۹۸ چاپ تهران)

موصل ۸۰ ۱۲۳ ۱۲۶ ۱۶۷ ۱۷۹	مکری از طوایف آذربایجان ساکن شرق
۱۸۰ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۹۰ ۱۹۶	و شمال شرق مهاباد ساوجبلاغ سنی
موتسکیو (دانشمند فرانسوی) ۱۳۶	و خانه نشین هستند ۶۶ ۱۲۳
مولون (ساتراپ ماد) ۱۵۹	۲۰۲ ۲۰۷
مولوی ۱۰۸	ملاذگرد ۱۸۶ ۱۹۲
مها آباد ۶۶ ۹۸ ۱۳۵	ملاطیه ۱۷۶
مهدی (خلیفه) ۱۷۹	ممل و نجل (کتاب شهرستانی) ۱۲۶
مهرانیه از طوایف کرد ۱۱۳	ملک بن تودان ۱۹۶
میافارقین ۱۸۵-۱۸۷ ۱۹۸	ملک خلیل ۲۰۵
میاندوآب ۶۶	ملکشاه ۱۹۲ ۱۹۳
میتاتی (سردار ایرانی) ۵۴	ملک طاوس (ملک یزیدی) ۱۲۹ ۱۳۰
میتانی ها ۱۷-۱۹ ۲۲ ۳۹ ۴۷ ۴۸	مسنی (ناحیه بین فارس و خوزستان)
میترا (خدای هند و ایرانی) ۴۷	۳۴ ۴۳ ۶۱
میرزا آقاخان کرمانی ۹۲	ممفیس (پایتخت قدیم مصر) ۹
میزان التعلیم (شیخ عبدالکریم بوشهری)	مهمل الدوله ابو منصور مروانی ۱۸۶
۱۳۵	مناهج الفکر ۱۱۲
میلانیا ۱۰۵	منائی ۱۷
میناه بهشت (مادر اردشیر) ۱۶۹	منصور ۱۱۳
مینورسکی (خاورشناس) ۴ ۹۰ ۹۳	منصور بن غرغلی (غز) ۱۸۹ ۱۹۰
۹۵-۹۷ ۱۱۶ ۱۲۳	منصور خلیفه ۱۷۸ ۱۷۹
میننی (نام قومی در توراۃ) ۸۴	منواتش (پادشاه خالدی) ۵۲
میه (خاورشناس) ۱۳۴	منوشهر ۱۱۴ ۱۱۵
حرف ن	موریه ۱۱۶
نثارک (مورخ) ۱۶۳ ۱۶۴	موسی ۱۳۹
	موش ۹۰

نصاری ۱۳۱ ۱۹۶	نابو پولاسار ۸۰ ۸۱
نصیبین (عراق) ۱۷۶ ۱۹۰	نابونائید (پادشاه بابل کلدی) ۳۱ ۸۱-۸۲
نظام شامی ۱۹۹ ۲۰۰	۸۴ ۸۶
نفس سلطان گروسی ۲۰۸	نارام سین (پادشاه آگاد) ۲۳ ۲۴ ۲۷
نقشبندیه (صوفیه) ۱۲۳	۲۸ ۴۲
نمر (نمری) (ولایتی در وسط سلسله	ناسونف ۱۰۵
زاگروس) ۲۳ ۲۴ ۴۱ ۴۶	ناصرالدین ۱۸۴
۴۹ ۵۱ ۵۶	ناصر خلیفه ۱۹۳
نوح ۱۰ ۹۰ ۱۰۸	ناصرغلی (غز) ۱۸۹ ۱۹۰
نوح بن منصور پادشاه سامانی ۱۳۸	نان وحلوا (کتاب شیخ بهائی) ۱۳۵
نولدکه ۹۱	ناهید ۱۶۹
نوموشدا (نام خدا) ۳۴	ناهارای ۱۸
نپاوند ۲۱ ۴۶ ۱۸۳	نایری ۱۷
نیسه ۵۹	نرشخی ۱۱۷
نیبور (شهر بابل زمین) ۳۳	نریمان ۱۲۰
نیشانی ۵۳ ۶۳ ۶۵	نزار ۱۱۰ ۱۱۳
نیفر (لوح) ۲۵	نزهد القلوب ۱۶۱ ۱۹۴
نیک دیاره (از امرای قفقاری) ۵۰	ناساتیا (خدای میتانی) ۴۷
نیک دیم (از امرای قفقازی) ۵۰	نسا (بیضا) ۱۷۰
نیکلای دمشقی ۸۱	نسطوری (فرقه عیسوی) ۱۲۸
نیکیتین (خاورشناس) ۱۲۳	نسایک (بیضا) ۱۷۰
نیفاتس ۱۶۲	نشاوره (طایفه کرد) ۱۱۵
نیل (شط) ۱۵	نشانک (بیضا) ۱۷۱
نینوا (بایتخت آشور) ۸ ۹ ۶۱ ۶۵	غصاب الصبیان ۱۳۵

ويشتاسب ۶۲
ويشتاسبه ۷۹
ونکتر (خاورشناس) ۳۲
حرف ه
هابلوم (پادشاه کوتي) ۳۱
هاربر (خاورشناس) ۷۶ ۶۸ ۵۵
هارتمان ۹۰ ۹۱
هالدياخالدي ۵۱ ۵۴ ۵۵ ۶۶ ۷۴
۸۲ ۸۴ ۹۲ ۹۴
هاليس ۸۲
هارش (جنوب رود زاب سفلي) ۲۳ ۳۵
هارونيه (از طوايف کرد) ۱۱۳
هارهار (شهري در جنوب درياچه زره بار)
۵۴ ۵۹ — ۶۱ ۷۳ ۸۰
هالوشو (پادشاه ايلام) ۶۰
هامورابي همواربي (پادشاه بابل) ۳۷
۴۱ ۴۲
هاناسيروکا ۵۱
هخامنش ۷۴
هخامنشي هخامنشيان ۲ ۸ ۱۳ ۱۶
۶۱ ۷۴ ۷۷ ۷۹ ۸۵ ۸۷ ۸۸
۹۱ ۹۵ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۶۲
هذبانيه ۱۱۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۹ ۱۹۵
هرات (افغانستان) ۱۳۷

۱۷۶ ۸۱ ۸۰ ۷۶
نيويورک ۱۴۱
حرف و
وائل ۱۱۰
وابان ۵۹
واترمن (خاورشناس) ۵۵
وارونه (خدای هندی) ۴۷
واسط ۱۲۷
واکسار ۶۰
والانها ۱۰۳
وان (درياچه) ۴۹ ۸۹ ۹۲ ۹۳
۱۶۲ ۱۸۶ ۱۹۹ ۲۰۶
وان گنپ (خاورشناس) ۱۳۶
وايسباخ ۹۱
ودا (کتاب مقدس هند) ۳۹ ۶۲
ودا (قصر اتروپاني) ۱۶۲
وردنز (امير کردستان) ۳۶
وزيرستان (ناحيه مشرق افغانستان) ۲۱
وسطام ۱۹۴
وشمگير ۱۸۱
وصيف (سردار ترك) ۱۸۰
وفيات الاعيان ۱۱۳
ونداد برزيکاني ۱۸۲
وهسودان ۱۸۹ ۱۹۰

هواره (خاورشناس) ۱۲۳	هربه (نام خدای کاسی) ۳۸
هوازن ۱۱۱ — ۱۱۳	هرتسفلد ۲۱ ۴۳ ۵۴ ۶۶ ۷۶ ۷۸
هوبان ایمنای (پادشاه اسلام) ۶۱	هردوت ۷۰ ۷۱ ۷۳ ۷۵ ۷۶ ۷۸
هوبان ناگاش (پادشاه ایلام) ۵۹	۸۲ — ۸۵ ۸۷ ۱۵۸
هور (آفتاب در فارسی) ۳۹	هرسین ۱۹۴
هورتن (خاورشناس) ۱۲۹	هرقل (هراکلیوس) ۸
هورن (خاورشناس) ۹۲	هرمزبن انوشیروان ۱۱۷
هوذا (نام خدای کاسی) ۳۸	هرون الرشید ۱۷۹
هووخشتر (پادشاه ماد) ۶۰ ۷۱ ۷۲	هلاکوخان ۱۹۶ ۱۹۷
۷۸ — ۸۰ ۸۴ ۹۶	هلال پسر حسنویه ۱۸۴
هول (خاورشناس) ۴۲	هلبانیه ۱۱۱
هون هونی (والی کرکوک) ۳۶	هلوخان (اردلان) ۲۰۶ ۲۰۷
هیتی ۱۳ ۱۷ ۲۲ ۳۹ ۴۱ ۴۷ ۵۶	هلیوس (خدای یونان) ۳۹
هیرکانی (گرگان) ۶۶ ۱۶۱ ۱۶۲	همای ۱۶۸
۱۶۴	همازی (ازولایات کردستان) ۳۶ ۸۹
هیکسس (قبایلی که مصر را مستغر کردند)	همدان ۴۶ ۵۳ ۵۴ ۵۸ ۵۹ ۶۳
۳۹ ۴۰ ۴۸	— ۶۵ ۱۱۱ ۱۱۵ ۱۷۹ ۱۸۲
حرف ی	۱۸۳ ۱۸۹ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۷
یارلا (پادشاه گوتی) ۳۱	هند ۳۹ ۴۸ ۶۳
یارلاگاندا ۳۱	هند و اروپائی ۲۱ ۲۲ ۳۸ — ۴۰
یاقوت ۸۹ ۱۶۹ ۱۷۰	۴۴ — ۴۸
بالمان (ولایتی قدیم در شمال دیاله) ۲۳	هند و ایرانی ۲۹
یحیی خان حکاری ۲۰۶	هندوستان ۱۰۰ ۱۲۲
یانزو (نام فرماندار نمری) ۴۱ ۵۰	هنری فیلد (مردم شناس) ۲۰

یهود ۱۸ ۸۳ ۸۴ ۱۲۸	یرمیا ۸۴
یهود ۸۳ ۸۴	یزدگرد سوم ۱۷۵
یهویاقیم ۸۳	یزید بن انیسه ۱۲۶ ۱۲۷
یوتارشی (از رؤسای کردستان) ۵۳	یزید بن معاویه ۱۲۶ ۱۲۷
یوستی (خاورشناس) ۱۶۹ ۲۰۸	یزیدی‌ها ۱۰۵ ۱۲۳-۱۲۷ ۱۲۹
یونانی یونان ۸ ۹ ۱۳ ۲۲ ۴۰ ۴۱	۱۳۱
۵۵ ۶۴ ۸۰ ۸۵ ۸۷ ۹۰ ۹۱	یعقوب بن لیث ۱۳۷ ۱۸۰
۱۴۸-۱۵۰ ۱۵۲-۱۵۴	یعقوبی ۱۳۱
۱۵۶-۱۵۸ ۱۶۶	یمن ۱۱۲

کتابخانه

کتابخانه جامعہ اسلامیہ

۱۔ اراکین کے لئے
۲۔ اراکین کے لئے
۳۔ اراکین کے لئے
۴۔ اراکین کے لئے
۵۔ اراکین کے لئے
۶۔ اراکین کے لئے
۷۔ اراکین کے لئے
۸۔ اراکین کے لئے
۹۔ اراکین کے لئے
۱۰۔ اراکین کے لئے

۱۱۔ اراکین کے لئے
۱۲۔ اراکین کے لئے
۱۳۔ اراکین کے لئے
۱۴۔ اراکین کے لئے
۱۵۔ اراکین کے لئے
۱۶۔ اراکین کے لئے
۱۷۔ اراکین کے لئے
۱۸۔ اراکین کے لئے
۱۹۔ اراکین کے لئے
۲۰۔ اراکین کے لئے

۲۱۔ اراکین کے لئے
۲۲۔ اراکین کے لئے
۲۳۔ اراکین کے لئے
۲۴۔ اراکین کے لئے
۲۵۔ اراکین کے لئے
۲۶۔ اراکین کے لئے
۲۷۔ اراکین کے لئے
۲۸۔ اراکین کے لئے
۲۹۔ اراکین کے لئے
۳۰۔ اراکین کے لئے

۳۱۔ اراکین کے لئے
۳۲۔ اراکین کے لئے
۳۳۔ اراکین کے لئے
۳۴۔ اراکین کے لئے
۳۵۔ اراکین کے لئے
۳۶۔ اراکین کے لئے
۳۷۔ اراکین کے لئے
۳۸۔ اراکین کے لئے
۳۹۔ اراکین کے لئے
۴۰۔ اراکین کے لئے

۴۱۔ اراکین کے لئے
۴۲۔ اراکین کے لئے
۴۳۔ اراکین کے لئے
۴۴۔ اراکین کے لئے
۴۵۔ اراکین کے لئے
۴۶۔ اراکین کے لئے
۴۷۔ اراکین کے لئے
۴۸۔ اراکین کے لئے
۴۹۔ اراکین کے لئے
۵۰۔ اراکین کے لئے

۵۱۔ اراکین کے لئے
۵۲۔ اراکین کے لئے
۵۳۔ اراکین کے لئے
۵۴۔ اراکین کے لئے
۵۵۔ اراکین کے لئے
۵۶۔ اراکین کے لئے
۵۷۔ اراکین کے لئے
۵۸۔ اراکین کے لئے
۵۹۔ اراکین کے لئے
۶۰۔ اراکین کے لئے

۶۱۔ اراکین کے لئے
۶۲۔ اراکین کے لئے
۶۳۔ اراکین کے لئے
۶۴۔ اراکین کے لئے
۶۵۔ اراکین کے لئے
۶۶۔ اراکین کے لئے
۶۷۔ اراکین کے لئے
۶۸۔ اراکین کے لئے
۶۹۔ اراکین کے لئے
۷۰۔ اراکین کے لئے

